

توانا بود و هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

# تاریخ ادبیات ایران

برای دبیرستانها

تألیف

آقای دکتر رضا زاده شفق

استاد دانشگاه

۱۳۴۱



موسسه چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

# قسمت اول

۵۹۴۱۷

## ادبیات ایران قبل از اسلام

### مقدمه

#### ایران باستان ادبیات داشته

ایران باستان دارای تمدن عالی بوده و خط کتابت و دانشوری در آن وجود داشته ولی اغلب آثار علم و ادب واسطه طول زمان و آشوب جهان از میان رفتند و نابود گردیده . گرچه سنگنبشته ها که از آن زمان باقیمانده بتنهائی دلیل باهریت برای اثبات این قول با اینهمه اخبار قدیم نیز مؤید این مطلب است . اینک خلاصه ای از آن اخبار بر وجه مثال نقل میشود .

**نخست اخبار نویسندگان یونان** - هر میپوس از میدی که در قرن سوم قبل از میلاد میزیسته یعنی باهخامنشیان هم عصر بوده از یک کتاب ایرانی که مقصودش اوستا بوده سخن میراند . هر دوت مورخ نامی یونان در کتاب اول باب صدم می نویسد که (دیاکو) پادشاه ماد - یعنی قسمت شمال باختری ایران - صورت محاکمات را میخواند و داوری میکرد و این قول نشان میدهد در آن زمان در ممالک ایران ثبت دادرسها معمول بوده و وجود داشته - کتزیاس یونانی پزشک در بار اردشیر در کتابی که راجع

بایران تألیف کرده بوده است از روزنامه های درباری ایران صحبت کرده و این خبر معلوم میدارد در آن هنگام وقایع را در روزنامه مخصوص درباری ثبت میکرده اند.

گزنفن نیز در کتاب خود که موسوم به پرورش کوروش است از وجود مدارس و تعلیم و تربیت در ایران بحث نموده همچنین افلاطون حکیم و پلوتارک مورخ و دیگران از اینگونه اخبار نوشته اند. (۱)

**دوم اخبار یهود** - در تورات سخن از تاریخنامه های درباری ایران رفته و بصراحت از آنها ذکر شده است و این قسمت تورات در زمان خود هخامنشیها تألیف یافته همچنین در آن کتاب از قوانین پارسیان و عادات مکرر سخن بمیان آمده.

**سوم اخبار اسلامی** - در کتابهای تاریخی و ادبی قرنهای نخستین اسلام مانند تاریخ طبری و مسعودی و حمزه اصفهانی و کتاب اغانی و کتاب فهرست و تألیفات دیگران اشاره های زیادی بکتاب های قدیم ایران رفته و نام از آنها برده شده.

**چهارم اخبار ایرانی** - بموجب مندرجات کتاب اوستا که اکنون در دست ماست اوستا در زمان قدیم بمراذب بزرگتر از این بوده که هست و در ایران باستان کتابهای زیاد و علوم و آموزگاران وجود داشته است.

گذشته از این دلیل های نقلی و عقلی نیز میرساند که مملکت نامی بزرگی مانند ایران که پادشاهانی مانند کوروش و داریوش داشته و سایر تمدن آن زمان را از کشوری و لشگری بدرجه کمال دارا بوده و به ثبت و ضبط مسائل بقدری وقع میگذاشته که آنها را بر سنگها نیز می کنند محالست نوشتن بلند نبوده و کتاب و ادبیات نداشته باشد.

(۱) تلفظ صحیح - پاراپارخس ممر، آن پلوتارخس فرانموی - Plutarque

## ۱ - آغاز و پخش زبان

دانشمندان در آغاز زبان بشر پژوهشها کرده هنوز به نتایج قطعی نرسیده‌اند معلوم نیست انسان در ابتداء در يك نقطه جهان پیدا شده و از آنجا بتدریج بنقاط دیگر رفته و یا اینکه در چند نقطه مختلف ظهور کرده است. بموجب فرض نخستین بسایستی تمام زبانهای جهان يك اصل بر گردد زیرا همه ملتها وقتی با هم بسوده و يك گروه تشکیل میداده‌اند. اما مطابق فرض دوم باید گفت در همان روزگار پستین که صد هزار سال قبل بود زبانهای گوناگون که از حیث اصل در ریشه با هم فرق داشته‌اند بمیان آمده و صدها زبان که امروز در عالم هست از آن چند اصل جدا شده. در هر صورت نه در باب فرض اول میتوان نظر قطعی اظهار کرد و نه در خصوص فرض دوم بلکه همینقدر توان گفت که استادان زبانشناسی بر رسیها و ناوشهایی در آغاز و پخش شدن زبان یا زبانها بعمل آورده و عقایدی سودمند اظهار داشته‌اند. یکی از آن عقاید که در اینموقع بوجه مثال گفته میشود عبارتست از تقسیم زبانها از اجابت ترقی و تکامل. بموجب این عقیده زبان در ابتداء ساده و معانی ساده سطحی محدودی را بیان میکرد سپس بتدریج از حیث ساختمان کلمه و گونا گونی و عمق معانی تکامل نموده است. اساس این نظر گذشته از مطالعه تاریخی زبان از بررسی زبانهای حاضر عالم حاصل گشته و خلاصه آن همانا عبارت از این است. زبان بشر بطور طبیعی از روی قیاس با زبانهای حاضر سه مرحله رشد و کمال گذرانده که در عصر مانوئدهائی از مرحله موجود است. نخست هر جمله زبان يك صدائی است<sup>(۱)</sup>. در این مرحله همه کلمات در حال ریشه مانده و تنها یا تصدا میدهد یعنی کلمه هر کب چند صدائی وجود ندارد. معانی این کلمات کوتاه ساده و در مواردی مبهم است. پیش ازین و بسا وجود ندارد و لغات در حال ریشه است یعنی چیزی با اصل کلمه نمی‌آورند و بشدها

باهم تر کیب نمی یابد تا معانی تازه بوجود آورده پس در تشکیل جمله همین کلمه های اصلی یا ریشه ها پهلوی هم گفته میشود بدون اینکه ترکیبی بعمل آید. زبان بشر در آغاز در این مرحله بوده و زبانهای هم درین حال مانده و بعضی ما رسیده که معنیهای آن زبان چینی و آلمانی و سیامی و برمانی است.

دوم مرحله زبان پیوند (۱) است بدین معنی که کلمات یادر واقع ریشهها بهم می پیوندند و در این پیوستن یکی از دو ریشه معنی اصلی خود را از دست میدهد ولی در ضمن بتنوع یا تغییر یا توسیع معنی ریشه دیگر خدمت میکند. با این ترتیب کلمات و معانی گوناگون جدید به میان آید و پیداست که اینحال نماینده ترقی زبان است زیرا میتوان با ترکیب های گوناگون معانی گوناگون را بیان نمود. از زبانهای حاضر که در این مرحله است میتوان: ژاپنی و کره ای و ارال و آلتائی (یعنی مفعولی و اقسام آن) و زبان فنلاند و مجار و ترکی و بعضی زبانهای بومی آفریقا را نام برد.

سوم مرحله زبان منصرف (۲) است که کاملترین مرحله است و در این پایه خود ریشه از حیث شکل و ساختمان تغییراتی پیدا میکند و ترکیبهای گوناگون با کمال آسانی بوجود می آید یعنی بسهولت صرف میشود و بسا اشکال مختلف می افتد و معانی دقیق و جوراجور بیان مینماید. اینک زبانهای معروف جهان متمدن منسوب بدین مرحله است که آنرا بدو شعبه تقسیم میکنند زبانهای هند و اروپائی یا آریائی و زبانهای سامی.

عنوان هند و اروپائی اشاره بدانست که زبان اصلی مشترک این شعبه که وقتی در یک مرکز گفتگو میشده همان بوده که اصل و منشأ زبانهای هندی و اروپائی را تشکیل میداده این زبان مشترک اصلی را زبان آریائی هم گفته اند زیرا (آریا) یا (آری) بحکم کتابهای باستان هند نام اولین قوم بوده است که زبان مذکور زبانش بوده و حدود دو هزار سال پیش از میلاد از مسکن اصلی بنای مهاجرت را نهاده از جمله بهندوستان آمده است. در باب مسکن اصلی آریائی ها هم میان دانشمندان اختلاف نظر هست بعضیها آنرا در هندوستان و بعضی دیگر در مشرق ایران دانسته اند و شاید لفظ ایران هم که بشکل قدیمتر ایریا و آریانه (یعنی محل آریائیها) نامیده میشده یادگار همان دوره

است. ولی بنظر بسیاری از دانشمندان خاندان اصلی نژاد هندو اروپائی شمالیهای اروپا و حوالی رود دانوب بوده است و آن قوم در حدود دو هزار سال پیش از میلاد از آنجا به جنوب یعنی سواحل دریای سفید و مشرق یعنی ایران و هند مهاجرت کرده است. بدین نظر عبارت هند و اروپائی را بتمام زبانهای منسوب بآن قوم و عبارت آریائی را بیشتر بشعبه ایرانی و هندی اطلاق میکنند.

زبان اصلی سامی گویا در جنوب شبه جزیره عربستان نشئت گرفته سپس با مهاجرت اقوام بشمال رفته و در آسیای صغیر و سواحل مدیترانه پخش شده است شعب معروف آن عبارتست از بابلی و سریانی و عبری و یاعبرانی - حمیری یا عربی جنوب آرامی - فینیکی - حبشی - عربی .

## ۲- آغاز خط و خطوط ایرانی

پیدا است که بشر در روزگار بدایت نوشتن با دست بوده و خطی نداشته و برای فهماندن مقصود خود تنها بزبان که آنهم در آن عصر ها ناقص و محدود بود گفتار میکرده است. تاریخ شروع نوشتن را نمیدانیم ولی این اندازه همین است که نخستین نوشته انسان بسیار ساده و بیچگانه بوده است یعنی بطرز خشن و نازیبائی خطوط و چیزها را کشیده و بدان طریق مقصود خود را ادا میکرده اند. این نوع خط را امروزه بری گوئیم که هنوز هم بعضی اقوام در آن مرحله مانده اند و برای نمونه اریطی که در میان بومیان آلاسکا معمول بوده و بروی لوحه های چوبی حکاکی شده و بدست آمده مثالی در زیر داده میشود.



وضع دستهای خالی آویزان در نظر بومیان حال بدای و سرگدیابی را نشان میدهد و در پهلوی آن یکدست بردهان و یکدست اشاره بسوی چادر میخواند بهمانند که در پادر موردنوی بیست و

این تصویر اشاره بقحطی میکند و پیداست که تمام تصویر مقید به کلمات معینی نیست  
میتواند آنرا بعبارتی بخواند مقصود همان مفهوم تاییدی خواربار است .

نقص بزرگ اینگونه خط آشکار است زیرا گذشته از اینکه نویسنده باید  
برای نوشتن يك نامه صد ها صورت مختلف بکشد مفهومیهای غیر جسمانی مانند  
محبت و خلوص و عاطفه و جمله های مرکب کامل را هرگز نمیتواند بنمایاند.

پس این خط مناسب ترقی فکری و صنعتی نبوده و باحتیاجات روز افزون کفایت  
نمیکرده است اینست بتدریج تغییراتی در خط بوجود آمد یعنی کم کم تصویرها  
ساده تر شد بعدیکه نقش چیزها کاملاً از بین رفت و تنها علامتی ماند که بر حسب عادت  
در میان هر طایفه نمودار معنایی شد: با این ترتیب بجای هر تصویر علامتی بوجود آمد  
همانطور که مثلاً دو خط کوتاه افقی و عمودی متقاطع در نظر ما علامت بعلاوه است  
یعنی نه تصویر جمع کردن است و نه واژه ایست که خواننده شود بلکه تنها علامتی است  
بهمانطور هم در خط مذکور برای هر مفهومی علامتی معمول شد. مثلاً در خط قدیم

ت

مملکت آسور سه تا میخ مایل بایک میخ چهارم بر روی آن مانند این شکل



علامت حیوانات بوده و این در اصل شکل سنبل را داشته است مانند این .

با این روش خط از هر حله تصویری بمرحله علامت نویسی رسید یعنی هر تصویر  
را علامتی بمیان آمد این نوع خط را دانشمندان تصویر فکر یا پندار نگارش (۱) نام  
داده اند .

مرحله سوم خط مرحله الفباست. لغت الفبا در اصل از زبان فینیکی آمده .  
فینیکیها هر حرفی را برابر صوت اول اسم يك حیوان یا يك چیز ساخته و آن اسم را  
بدان حرف دادند. بدین ترتیب حرف اول را الف گفتند که در زبان فینیکی بمعنی  
گاومیش است و صوت اول آن چنانکه می بینیم (آ) بوده و حرف دوم را (بت) گفتند  
که هم اصل بابیت عربی و بمعنی خانه است و اصطلاح آلفابت یا الفباء از این دو کلمه

فنیکی است همچنین حرف های دیگر بدین ترتیب بوجود آوردند، یونانیها این حروف را از فنیکیها گرفته و نام آن را بر طبق فنیکی آلفابتا گفتند .

اهمیت و فایده الفبا هویدا است زیرا حرف الفبا نماینده یکی از صوتها یا تلفظ های انسان است و چون تمام صوتهای بشر از چهل و پنج حرف نمیگذرد پس بجای هزاران تصویر یا علامت کافیست که شخص سی تا پنجاه حرف یاد بگیرد و تمام کلمات را با آن بنویسد .

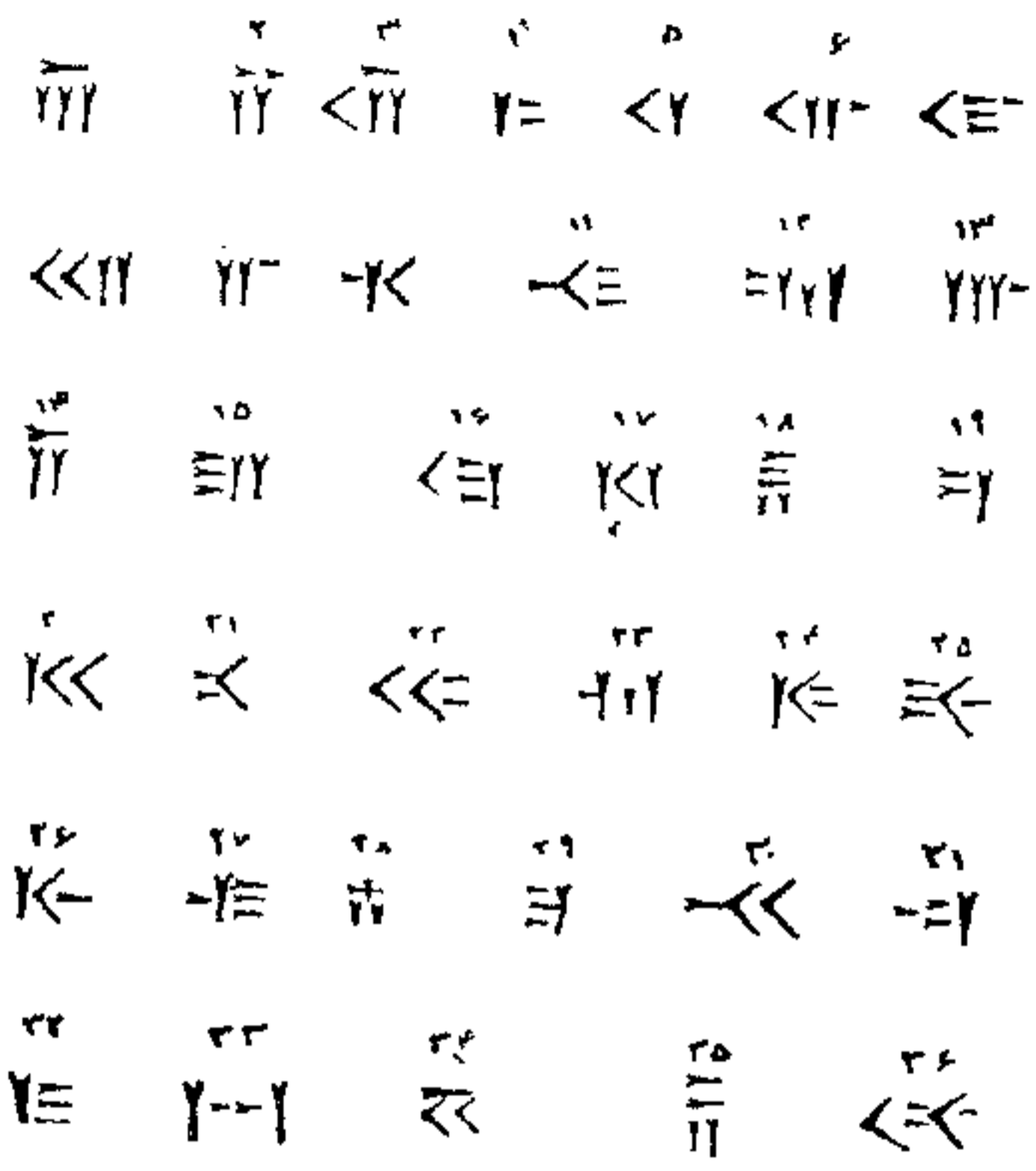
بعد از این مقدمه مطلب مهمی که دانستن آن برای ما لزوم و ارزش دارد عبارت است از اینکه ایرانیان در هزاره سوم پیش از میلاد یعنی دوره شاه ماد اعلامتهای میخی بابلی را که در مر - ه پندار نگارش بود و هنوز بهمر حله الفبائی نرسیده بود اقتباس کرده و از آن مانند فنیکیها الفبائی ترتیب دادند و اینکار دلیل بر هوش و استعداد ایرانیان حایل آنان بعلم و ادب است و اینکار از لحاظ تاریخ تمدن و تکامل بشر اهدای بسزا دارد .

**خط میخی** - خط میخی را از آن جهت چنین نام دادند که انسان قدیمی بواسطه اینکه افزار کافی برای نوشتن نداشت بامیله ای از آهن یا چوب بر لوحه های گلی خط هایی نقش میکرد که آن خط هاشبیه بمیخ میافتاد و بوجهی که گفته شد این خط هم در آغاز تصویری بعد علامت نگاری یا پندار نگارش و سپس حروف بود. خط میخی ایرانی نسبت به تمام خطوط میخی دیگر مانند بابلی و غیر آن ساده تر و صحیحتر است. زیرا دانشمندان ایران نه تنها از پندار بابلی حروف الفبا ساختند بلکه شکل آنها را هم ساده کردند و میخ های کج و پیچیده را انداختند و تنها عمودی و افقی را نگه داشتند که این نیز اصلاح بزرگی است.

همه سنگ نگارش های هخامنشی بخط میخی است ۵۱ الفبای آن مر ۵۰

۳۶ حرف است بر ترتیب ذیل :





تلفظ حروف فوق

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
چا	خا	گوا	کا	کوا	کا	او	ای	آ
۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
با	پا	دو	دی	دا	تو	تا	جی	جا
۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰
وی	وا	یا	مو	می	ما	نو	نا	فا
	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹
	ها	درا	شا	زا	سا	لا	رو	را



از همان خط قدیمتر دست نویس باقیمانده .

این خط که مانند اغلب خطوط دیگر سامی الاصل از راست به چپ نوشته میشود مجموعاً دارای چهل و چهار حرف است و آنرا علمای ایرانی در اوایل قرن ششم میلادی از الفبای ناقص سابق اقتباس کرده و بواسطه وضع حروف تازه و داخل کردن اعراب تکمیل نموده اند. برخلاف الفبای ناقص پهلوی اعراب که داخل حروف نیست و بعضی حرفها بچند صورت خوانده میشود الفبای اوستائی تمام اصوات را دارد و چون اعراب داخل حروف است خواندن و نوشتن اوستائی هیچگونه اشکال تلفظی ندارد و ترتیب چنین الفبای کامل دلیل هوش و درایت ایرانیان آن زمانست اینک الفبای اوستائی بترتیب ذیل ثبت میشود:

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
𐬀	𐬁	𐬂	𐬃	𐬄	𐬅	𐬆	𐬇	𐬈
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
𐬉	𐬊	𐬋	𐬌	𐬍	𐬎	𐬏	𐬐	𐬑
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷
𐬒	𐬓	𐬔	𐬕	𐬖	𐬗	𐬘	𐬙	𐬚
۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
𐬛	𐬜	𐬝	𐬞	𐬟	𐬠	𐬡	𐬢	𐬣
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
𐬤	𐬥	𐬦	𐬧	𐬨	𐬩	𐬪	𐬫	𐬬



**خط پهلوی** - آنچه بتحقیق پیوسته این است کسه اصل کلمه پهلوی پرتو بوده که اسم قوم اشکانیست (ر) تبدیل به (ل) شده بشکل پلنو و (ث) آمده تبدیل به (ه) شده و پلنو گشته بعد قلب بعمل آمده پهلو گشته که بالحق یای نسبت پهلوی گردیده و در اینجا مقصود از آن زبان و رسم الخط دوره اشکانی و خصوصاً دوره ساسانی است. خط پهلوی از آرامی که از خطوط سامی بود گرفته شده و از راست بچپ نوشته میشود و شاید خط قدیم اوستائی که از بین رفته نزدیک بهمین خط بوده است بحکم آنچه از سنگنبشته های ساسانی و کتب زردشتی دانسته میشود خط پهلوی بر دو نوع است یکی را خط قدیم یا خط کلدی گویند که از آن جز سنگنبشته ها نمانده است دیگری را خط ساسانی و یا پهلوی کتابی خوانند که اغلب آثار ساسانی خصوصاً کتابهای پهلوی که در دست است بدان خط میباشد یکی از خصوصیات رسم الخط پهلوی آنست که در این خط عدد زیادی لغات سامی می نوشتند و فارسی میخواندند چنانکه ما عین این علامت را که عشر عربی است نوشته و ده تلفظ میکنیم آنها نیز مثلاً (ملکان ملکا) نوشته شاهنشاه میخواندند. این قسمت پهلوی را که عبارت باشد از کلمات سامی که فارسی خوانده میشود هژوارش مینامند.

انك الفباى پهلوى بترتيب ذيل نموده میشود :

۱	۲	۳	۴	۵
ا	ب	د	ز	س
۶	۷	۸	۹	۱۰
ه	و	ز	ح	ط
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
و	ز	ح	ط	ص
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
و	ز	ح	ط	ص



## ۱ - تلفظ آنچه نوشته شده

یون کارشمک ای ارتخشیری یاپکان اینون نپشت تقویمونت ایک آخر من  
مرکدای آلکساندر آرومیک ایران شتر ۲۰۰ او ۱۰؛ کوتک خوتای یهونت

## ۲ - اینگونه میخواندند:

یه کارنامکی ارتخشیری یاپکان ایتون نپشت استاز کویس هیچ مرگی آلکساندر  
آرومیک ایران شتر دو بیست و چهل کوتک خدائی بود .

۳- فارسی حالیه : بکارنامه اردشیر بابکان چنین نوشته (است) که پس از  
مرگ اسکندر رومی ایران شهر دو بیست و چهل کدخدائی بود (دو بیست و چهل به  
رقم نوشته شده)

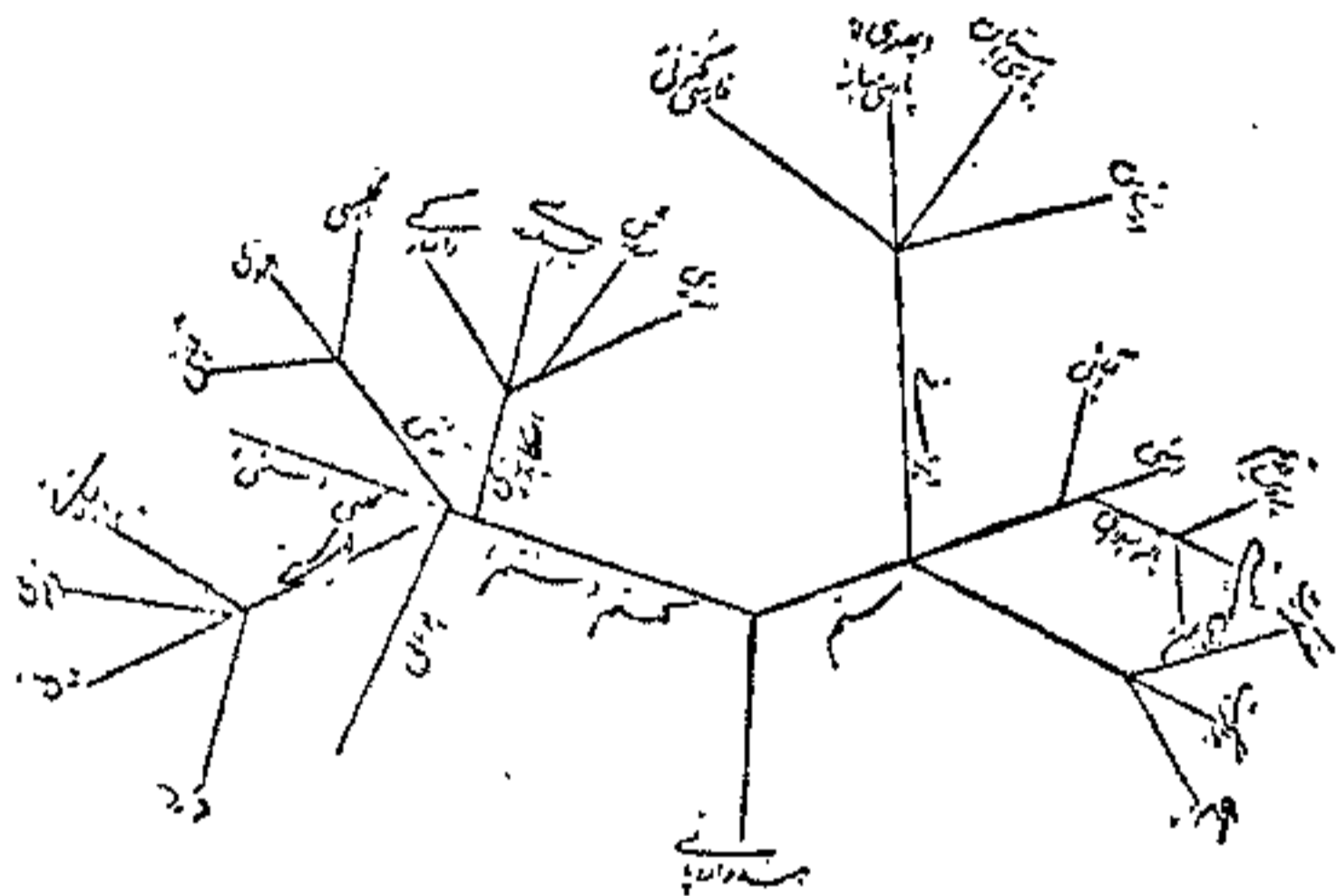
در اواخر عهد ساسانی علمای ایران خط ناقص پهلوی را تکمیل کرده و الفبای  
اوستائی را بوجود آوردند چنانکه گذشت .

## ۳- زبان باستان ایران

### ریشه و منشأ زبان باستان ایران

زبان باستان ایران بوجه آنچه گفته شد از زبانهای متصرف است و از ریشه  
هند و اروپائی که منشأ بسیاری از السنه معروف دنیا است مشتق شده و از این رو ما  
زبانهای مهم عالم متعدد مانند سنسکریت و یونانی و لاتینی و توتنی و اسکانندیناوی  
و اسلاوی خویشاوند است. زبان ایران قدیم لغت های گوناگون داشته است و معروف  
ترین آنها در دوره هخامنشی پارسی باستان بوده که فرمان نامه های شاهان بآن لغت  
نوشته میشده و سنگنبشته هائی که از روزگار هخامنشیان باقی مانده نیز بدانست و دیگر  
اوستائی بوده که کتاب های مذهبی زرتشت بدان لغت است و گویا آن لغت بیشتر  
بروحانیان اختصاص داشته است.

زبان شناسان در نشئت و ارتباط زبانهای هندواروپائی تحقیق کرده و انشعاب آنرا از لحاظ های گوناگون گفته اند که از آن جمله صورت انشعاب ذیل که موافق قولی معروف است نگاشته



بموجب این نقشه تمام زبانهای هند و اروپائی را از روی خواص صرف و نحوی بدو شاخه بزرگ تقسیم و برای اشاره باختلاف بین آن دو کلمه سد (سد) را مثال انتخاب کرده و زبانهای آنرا که صدر ایدون (ن) تلفظ میکنند از آنهایی که بال (ن) میگویند جدا ساخته اند مثلاً این عدد در سنسکریت ستم و در فارسی سد و در روسی استو تلفظ میشود در صورتیکه در لاتین سنتم یا کنتم بوده و در فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و دیگر زبانهای مربوط هم تون دارد از این لحاظ یکی را شاخه ستم و دیگری را شاخه کنتم نامیده اند و چنانکه اشارت رفت کلمه صد تنها بر حسب نمونه اختیار شده و گرنه میان دو شاخه اختلافات صرف و نحوی موجود است .



## پارسی باستان

از پارسی باستان جز شماره‌ای سنگنبشته‌ها و خطوطی بر ظروف و آلات و سنگ ترازوها و نگین‌ها اثری باقی نمانده و از تحقیق علمای زبان چنین برمی‌آید که در مجموع این آثار بیش از چهارصد لغت اصلی یافت نشده. این نوشته‌ها که در بیستون و الوند و استخر و شوش و آسیای صغیر و مصر بفرمان پادشاهان هخامنشی بخط میخی بر سنگ کنده شده مشتمل است بر نام شاهان و ذکر خاندان و شرح ممالک و فتوحات و کارهای آنها و مشعر است بستایش یزدان پاك و نرین دروغ و ناپاکی. از همه مهمتر سنگنبشته داریوش است در بیستون که تقریباً چهارصد و بیست سطر است و هر سطر دارای ۵۴ حرف و هر حرف مرکب از سه ناپنج علامت میخی است که همگی تقریباً هفتاد و پنج هزار علامت میخی میشود.

داریوش در این سنگنبشته کارهای خود را درس کوبی سر کشان و مدعیان سلطنت و بسط امن و عدالت شرح داده و ممالک قلمرو خویش را شمرده و آهور مزدا بزرگ را سپاس و ستایش کرده و از دروغ و هرگونه نادرستی و ناپاکی بیزاری جسته است، پیش از نوشته داریوش یکی دو جمله از جد او آریارامنه و هم از کوروش بزرگ مانده و هم از شاهان بعد از وی خشایارشا و اردشیر اول و اردشیر دوم و کوروش جوان و اردشیر سوم هر يك اثری بخط میخی از خود گذاشته‌اند. نقاط عمده که سنگنبشته‌های میخی در آن واقع است عمده عبارت است از تخت جمشید و نقش رستم و نقش رجب و مرغاب در فارس و کوه بیستون، در نزدیکی وان و کانال سوئز بقیه‌هایی از سنگنبشته داریوش باقی مانده و بدست آمده. مفصلترین و مهمترین اینها چنانکه اشاره شد سنگنبشته‌های بیستون و تخت جمشید است.

اینک برای مثال چند جمله از بیستون و تخت جمشید که با وجود طول زمان هنوز

خویشاوندی کلمات آن با کلمه های زبان کنونی ماهوید است نقل میشود :

آدم دارِ یو اوشِ خَشایِیته و زَرگه خَشایِیته . خَشایِیانه نامِ خَشایِیته یارِسه ای  
خَشایِیته دَهِیونام ویشتا پَته یارِ یو تر آرشا پَته یاتا هَخامنشبه

من داریوش هشتم شاه بزرگ شاه شاهان شاه یارس شاه معالک پسر گشتاسب  
نوه ارشاهه هخامنشی.

تئی داریو اوشِ خَشایِیته . منایِیته ویشتا پَته ویشتا پَته یاتا ارشاهه  
ارشاهه یاتا اریارامنه اریارامنه یاتا چیشیش پیتا هَخامنش

گوید داریوش پادشاه پدر من گشتاسب است پدر گشتاسب ارشاهه پدر ارشاهه  
اریارامنه پدر اریارامنه چیشیش پدر چیشیش هخامنش.  
از سنگنبشته نقش رستم :

بَقه و زَرگه آورم زدا هی ایتم بومیم ادا هی اونم آسمانم ادا هی مرتیم  
ادا هی شیاییم ادا مرتیها .

خدای بزرگ است اورمزد آنکه این بوم (زمین) را آفرید آنکه آن آسمان  
را آفرید آنکه انسان را آفرید آنکه شادی را آفرید برای انسان .

تائی داریو اوشِ خَشایِیته اوهرادی آورم زدا اوپستام ابر اوتا انباهه  
بفاهه تئی هنتیتا .

نی اریکه آهم نی دروغنه آهم نی زورگر آهم نی ادم نی منی نوما اوپاری  
آرشتهام اوپری ایم . (۱)

خَشایِیته = شاه و زَرگه = بزرگ . دَهِیو = ده مملکت . یونره = پور نیا . نوه . تئی = گوید .  
پیتا = پدر . بنه = خدای = (ای) که . ادا = این بومی = زمین آسمانه = آسمان . مرتیه =  
مرد . شیایه = شادی .

اوهرادی = بدین سبب . اوپسته = یاری . ابر = آورد . اوتا = و . انباهه دگران . تئی =  
آنانکه . هنتیتا = هستند . نی = نه . اریکه = دشمنکام . دروغنه = دروغگو . بومیم . زورگر =  
زورگر . زور کننده . منی = مال من . نوما = نژاد . تخم . خاندان . اوپاری = از بی . آرشته =  
راست . اوپری ایم = از بی اش رفتم .

گویند داریوش پادشاه برای این اورمزد بمن یاری کرد و خدایان دیگر که هستند .

نه دشمنکام هستم نه دروغگو هستم و نه زور کن نه خودم نه خاندانم .  
ازین راستی رقتم (پیروی کردم).

### زبان اوستائی

زبان کتاب مذهبی زرتشت را اوستائی گوئیم و آن در حقیقت لغتی است از ایرانی قدیم و خویشاوند است با پارسی باستان .

این زبان در شمال ایران رواج داشته و بیشتر زبان روحانیان و کتب مقدس بوده و آثاری از آن بر سنگها و غیره موجود نیست . کتابهای مذهبی دوره هخامنشی در نتیجه استیلای اسکندر و نفوذ یونانیان و صدسال حکومت سلوکی تقریباً از میان رفت و سلاطین اشکانی گرچه در احیای زبان و آثار از دست رفته ایران اهتمام بکار بردند ولی زبان و عادات یونانی هم در دربار آنها تا اندازه ای رونق داشت . بلاش از آخرین پادشاهان آن سلسله در احیای کتاب اوستا اقدامی کرد و بعد از او بطوری که مشهور است بحکم اردشیر بابکان اوستا را فراهم آورده و تألیف کردند . پس بر اوستائی که امروز در دست داریم زمانی طولانی گذشته و تغییراتی رویداده است ولی نزدیک بیقین است که گاتهای باسرودهای مقدس که جزئی از کتاب یسنای اوستاست از حیث ترکیب و شوه متعلق بزمان قدیم تری بوده و ممکن است از گفته های خود زرتشت شمرده شود .

اوستای اصلی از روی آنچه در نواریخ آمده بمراتب بیشتر از آن بود که اکنون دست است و اوستای موجود مس کب است از پنج کتاب : یسنا ؛ و یسپرد ؛ و ندیدا ؛ یشت ؛ خرده اوستا - که جمله حاوی نیایش و سپاس آهورمزد خدای بزرگ بیهمتا و ایزدان و فرشتگان و ستایش پاک و راستگویی و درستکاری و کوشش و مشتمل بر نکوهش دیوان و اهریمنان و دروغ و خیانت و فریب است و همچنین شامل اوامر و احکام و اذکار مذهبی است و در بخشهایی اخبار تاریخی و داستان و روایات دارد .

اینک جمله‌ای از کتاب یسنای اوستا که متن آن در صفحه ۱۲ دیده شد با ترجمه ذکر میشود .

ویش ایم ایندیشو وی دیونهو وی دیویو ونهوش سرشو مینتوایش  
ونوهی اید مینتو (۱) .

دورافتند اینجا از این پس دورباشند دیوان - سرش خوب ( اینجا ) اقامت  
کند، اشیش خوب اینجا اقامت کند .

جنبه ادبی اوستا - بعضی از قسمتهای اوستا دارای مزیت ادبی است جمله‌های  
فصیح و شیرین در ستایش خدا و وصف طبیعت در آن دیده میشود همچنین اوستا دارای  
مزایای لفظی است و قسمتی از آن منظوم و مقفی بوده چنانکه در گاتها که قدیم‌ترین  
قسمت اوستا میباشد آن نظم و ترتیب هنوز باقیست . گاتها سراسر سرود و مناجات  
و اشعار اخلاقی عالیست و لطیفترین احساسات دینی آن زمان را حکایت میکنند .

در یکی از گاتهای زرتشت از آفریننده جهان و از چگونگی زمین و آسمان  
و از وظایف بتدگی مردمان پرسش مینماید و هر قطعه آن باین جمله شروع میشود :  
تت نو ایر سه ارش موئی و نوچا آهورا<sup>۲</sup> از نو میپرسم بر راستی بمن  
بفرما ای اهورا .

علاوه بر آنچه از کتیبه‌ها و کتب پارسی و اوستائی مذکور اقتاد چنانکه در مقدمه  
هم گفته شد از تألیفات یونانی و عبرانی چنین بر میآید که در آن زمان وقایع نگاری در  
دربار پادشاهان معمول بوده و دبستان و علوم و کتابها در ایران وجود داشته و  
داستانهای گوناگون میان مردم انتشار یافته و پادشاهان ایران بموسیقی و آواز  
سرود توجه مخصوص نشان داده و مغنی و مغنیه در دربار خود میداشته‌اند که در بزم

۱- ویش-وی = کنار دور (بی) ؛ ایم = ازین پس ؛ اید = اینجا، در اینجا ؛ مینتو  
بیفتند، رفتند.

دیونهو = دیوان ؛ دیویو (دیوان ماده) ؛ ونهوش = خوب ؛ مینتو = اقامت کند ؛ ونوهی =  
خوب (مونث) ، مینتو = اقامت کند (فعل مؤنث غائب)

۲- تت = تو ؛ ایر = پرسه = پرس (پرسیده شده) ؛ ارش = راستی ؛ موئی = مرا ؛ ونوچا =  
آگاه کن ؛ (بگو ، وچ ، واز ، واژه)

پادشاه سرود میخوانده‌اند و ناچار این سرودها موزون بوده است زیرا آهنگ و وزن بایکدیگر لازم و ملزوم است.

### شعر در زبان اوستائی

وزن اشعار اوستائی از روی شماره هجاها (یاسیلاب) های هر مصرع است که اغلب با اوزان عروضی که پس از اسلام در ایران معمول شد قسری دارد. اینک يك مثال از نظم کتاب یشت چنانکه در فقره ۶ مهر یشت آمده نقل میشود:

۶۴م ۶۵م ۶۶م ۶۷م ۶۸م ۶۹م  
 ۷۰م ۷۱م ۷۲م ۷۳م ۷۴م ۷۵م  
 ۷۶م ۷۷م ۷۸م ۷۹م ۸۰م ۸۱م

تلفظ بحروف کنونی .

تَم اَمونَتَم یزَتَم . سورَم داموهُو سَووشَتِم . میثَرَم یزَتی زَنوثر اَبیو .

ترجمه بفارسی امروز:

آن ایزد نیر و مند توانا و در میان موجودات توانا ترین را، مهر را با وثر میستائیم .

چنانکه می بینیم در هر يك از این سه مصرع هشت هجا موجود است و نظم و وزن دارد .

مثال دیگر از خرده اوستا از کتاب یسنا ۵م۹ .

لغات: تم = ازت آن آمونت = توانایزت = ایزدسور = یسرور و دامن (دام) موجود مخلوق سو = توانا سوشته = توانا تر میزه = مهریر = ستایش = عبادات اجس زئوژ = عنوانیست که بیک نوشابه مقدس داده میشده .

همداددینم باویند کاسم نیدد دلدینم  
 اچدیج . ندی صمغک لادع اونی ندی اچدیج ممدلای کاعک  
 اچدیج کداددند . لادع اونی ندی اچدیج کاع کادویه  
 اچدیج داددوی ووددی ووددی

تلفظ .

یمه خَشْرَ آوَرُوَهه      فِیت اَوْتَم آئَهه فِیت سِرْمَم  
 فِیت زوورو آئَهه فِیت مریووش      فِیت اَرَسکود دیو او داتو . (۱)

ترجمه : در پادشاهی جم نامدار      نه سرما بود نه گرما  
 نه پیری بود نه مرگ      نه رشک داد دایوان

در این قطعه هم هر مصرع هشت هجاء دارد و موزونست

### زبان پهلوی

زبان پهلوی از زبان پارسی باستان مشتق است یعنی در کلمات و ترکیب کلام  
 پارسی باستان بهرور زمان تغییراتی روی داده و بصورت زبان پهلوی در آمده چنانکه  
 پهلوی نیز بتدریج بفارسی کنونی تبدیل یافته و از اینرو این زبان را بجای پهلوی  
 پارسی میانه نیز نامند زیرا حد وسط پارسی باستان و فارسی کنونی است .  
 اینک مثالی از زبان پهلوی (از کتاب گجستک آبالش) :

(۱) لغات : جم = جم ؛ خَشْرَ = شاهنشاهی ؛ آوَرَد = نامدار ، باشکوه ؛ فِیت = سرما زور  
 و = پیری ، زور ؛ زال ؛ مریوش = مرگ ، فنا ، اَرَسک = رشک ؛ دات = داده ؛  
 دیویه = دیو .

ایدون گویند گو کهنجستک ابالش زندی از استخر بود .

مردی روه زبان دوست بود او روزی گرسنه (مُغْرَسَك) او تشنه آتشکاسی  
آمد گو باز گیرم او او نو کس نبود :

چنین گویند که ملعون ابالش زندی از استخر بود. مرد خوب روان (مهربان) و  
دوست بود روزی گرسنه و تشنه به آشگاه آمد که باج گیرد و آن جا کس نبود. (۱)  
مثالی دیگر از کارنامه اردشیر بابکان (کارنامه کی ارتخشیری بابکان).

به کارنامه کی ارتخشیری بابکان ایتمون پشت استند گو پس اچ مرنگی الکساندر ارمیاک  
ایران شهر ۲۴ کونک خوتائی بود اسپهان او پارس او کوستهای اویش نزدیکتر  
به دبستی اردوان سردار بود . یابک مرزبان او سرداری پارس بود .

بتلفظ کنونی: بکارنامه اردشیر بابکان چنین نوشته است که پس از مرگ اسکندر  
رومی ایران شهر ۲۴ کتخدائی بود اصفهان و پارس و اطراف آن بدست اردوان سردار  
یابک مرزبان و شهردار فارس بود (۲)

ادبیات پهلوی - عمده ادبیات پهلوی بطوریکه اشاره شد عبارت است از کتاب  
های دینی زرتشتی که باین لغت نوشته شده و قسمتی از آن متن اوستا و قسمتی در شرح  
اوستا یا دیگر مسائل مذهبی است.

غیر از کتابهای دینی معدودی از کتب دیگر باقیمانده که شامل داستانها و حکایات  
میباشد و معلوم میشود اینها قسمت کمی است از آنچه از غلبه عرب و تغییر رسم الخط و  
انتشار دین اسلام از میان رفته است زیرا در کتابهای قدیم عربی و ایرانی نام بسیاری از  
کتب پهلوی ذکر شده که اکنون وجود ندارد از جمله آنها کتب علمی و فلسفی است که  
در دوره ساسانی خاصه در زمان سلطنت خسرو انوشیروان وجود داشته و از یونانی

۱- باب در اینجا بمعنی برکت یا فیض است.

۲- لغات: ایتمون = ایدون = چنین؛ استند = استاذ (استاد)، علامت ماضی قطعی بجای

است، امروزه: اچ = از؛ کونک خدائی = کتخدائی، حکومت؛ کوستی = ساحل کنار،

اطراف، اویش = ایشان = ان؛ او = و.

و سنسکریت بزبان پهلوی ترجمه شده نیز از قراین و روایات معلوم میشود که نویسندگان ایران از روحانیان و غیره در اوایل اسلام کتبی تدوین نمودند و بسیاری از آن کتب را از پهلوی بیازند یا پارسی نقل میکرده اند ولی بواسطه غلبه اسلام و نفوذ زبان عرب این قبیل نسخه ها که خطی و نادر بوده بتدریج از میان رفته و فقط بعضی از آنچه زرتشتیان در ظرف قرن دوم اسلام و دیرتر به بند برده یا در ایران نگاه داشته اند باقی مانده است .

کتابهای اوستائی در زبان پهلوی که باقی مانده عبارتست از قسمتهای پنجگانه اوستا و یا بعضی از اجزای آنها مانند وندیداد - یسنا - ویشتاسپ یشت - ساهورمز یشت خورشید یشت - ماه یشت - ماه نیایش و غیره .

معروفترین کتابهای دینی پهلوی غیر از متن اوستا دینکرت (یعنی اعمال دین) است در این کتاب از عقاید و آداب و مراسم و احکام و اوامر و قصص زرتشتی بحث شده دیگر کتاب بندهشن یعنی (آفرینش) است که در وی نخست از آفریدن اهورمز و سرپیچی اهریمن سپس از آفرینش و وصف مخلوقات سخن رفته .

از معروفترین کتابهای غیر دینی یکی کارنامه اردشیر بابکان است این کتاب مختصر با اینکه اساساً افسانه است جنبه تاریخی نیز دارد و برای تاریخ دوره ساسانی بیفایده نیست و دیگر داستان خسرو گوانان یعنی (خسرو پسر گباد یا قباد) است و غلامش یکی دیگر از آن کتابهای یادگار زرتشتیان است که آنرا شاهنامه گشتاسپ نیز گویند و آن شرح جنگی است که میان گشتاسپ پسر دین زرتشت و ارجاسپ که دشمن دین بود واقع شده فردوسی نیز در شاهنامه از زرتشت و گشتاسپ سخن رانده و شاید موضوع را از همین کتاب گرفته است .

### شعر در زبان پهلوی

در همین کتاب های پهلوی موجود کلام منظوم یافت میشود و در ضمن سنگنبشته های ساسانی مانند سنگنبشته حاجی آباد نیز کلام موزون موجود است و از این نمونه ها میتوان استنباط کرد که در دوره ساسانی اشعار وجود داشته



است و بزرگترین شاهد این دعوی آنست که خوانندگان و موسیقی شناسانی مانند یاربد و دیگران در دربار شاهان ساسانی بوده و با آواز شعر خوانده و چنگ و بسربط میزده اند چنانکه همین رسم در دوره هخامنشی و دوره های بعد از اسلام نیز جاری بوده است و بموجب آنچه از بقایای این کتب و از کتاب های اسلامی استنباط میگردد اشعار پهلوی کلی بوزن معمول عروضی نبوده بلکه وزن هجائی داشته است اینک نمونه سخن منظوم از زبان پهلوی قرن سوم میلادی از نوشته های مانویان که در شهر تورفان ترکستان پیدا شده :

آریوانی پرستگان

پرستگان روشن	فرهنگان کردگاران
بغان تهمان اود	مهر سپندان استاودان
یاران زورمندان	

قطعه بتلفظ کنونی :

آفرین فرشتگان

فرشته گان روشن	فرهنگان کردگاران
بغان تهمان و	مهر سپندان استاودان
یاران زورمندان	

معنی قطعه: فرشتگان روشن با فرو کردار نیرومند مهر سپندان ستوده یاران زورمند عنوان این قطعه چنانکه در بالا دیده میشود آریوان ای پرستگان یا آفرین فرشتگان بمعنی سپاس و مدح فرشتگان است. و وزن آن هجائیست و معادل یا مفاعلن مفاعلن میباشد.

ملاحظات کلی در باب ادبیات ایران پیش از اسلام

در آنچه گذشت دیدیم که ایران باستان از روزگار قدیم دارای خط و زبان ادبی و علوم و ادبیات نظم و نثر بوده است. از روی آثار و قرائن و اخبار علوم و

لغات : پرستك = فرشته فره = فرمفر. بخ = خدا خداوند. تهم = قوی - زورمند.  
مهر سپند = در اصطلاح مانویان به عنصر و گوهران گفته میشود. استود = ستوده.

فلسفه در آن ادوار وجود داشته و آموزشگاههای درباری برپا بوده و موبدان آن علوم را تدریس میکرده اند. همچنین علم پزشکی را اهمیت میدادند چنانکه داریوش شاهنشاه هخامنشی يك روحانی مصری را که در ایران اسیر بود فرمان داد بمصر برگشته آموزشگاه پزشکی آنجا را برپا نماید و این خبر علاقه شاهان ایران را بدانش و بهداشت نشان میدهد تاریخ نویسی هم در ایران قدیم رواج داشته و مورخان ایران از نخست به ثبت و ضبط وقایع میپرداخته اند. از کتابهای دینی و داستانهای و امثال آن هم نام بردیم.

در دوره ساسانیان علوم فلسفی و اجتماعی از یونانی و سنسکریت نیز بزبان پهلوی نقل شد و بدانش و فرهنگ کشور افزوده گشت. کتابهای سودمند اخلاقی و اجتماعی بعدی بود که با وجود غلبه عرب و رواج زبان عربی و ازین رفتن تألیفات ایرانی باز شماره ای از آن کتابها به قرنهای اول اسلامی رسید، و از آنها در تألیفات عربی نام برده شده یا مطالبی نقل گشته یا ترجمه شده مانند تألیفاتی بعنوان المحاسن و المساوی یا المحاسن و الاضداد یا کتاب الادب الکبیر و کتاب الادب الصغیر که از کتابهای اخلاقی پهلوی بعنوان «شایست و ناشایست» اقتباس و ترجمه شده است.

سخن منظوم هم از قدیمترین زمان در ایران وجود داشته و اوزان شعر قدیم هجائی بوده است چنانکه گذشت.

**ماخذها:** الفه ایران (آلمانی) مخصوصاً جلد دوم به کلمه های عربی و کتبیان رجوع شود. تاریخ هردوت کتاب اول باب ۱۰۰ - کتاب تربیت کوروش تألیف کزروبون فصل اول ۱ دوم - تاریخ ایران، تألیف اشپگل جلد سوم صفحه ۶۸۲ - افلاطون رساله الکیبادیس «یلوتارک» بقلم دکتر رضا زاده ۶۷۱ در شماره چهار مجله مهر منطبعه طهران رساله اول ۱۳۱۲ توراه مخصوصاً کتاب عزرا باب ۴ - کتابها و ترجمه های اوستا ترجمه پورداود اخلاق ایران باستان مخصوصاً ص ۴۵ تألیف دینشاه ایرانی ۱۳۰۹ - پژوهشها در باب مانی تألیف ویلیام جکسن - مقالات آقای بهاردر شماره های ۱-۵ سال پنجم مجله مهر طهران ۱۳۱۶.

## قسمت دوم

# ادبیات ایران بعد از اسلام

۱. از غلبه عرب تا عصر فردوسی  
(از سال ۲۱ تا اواخر قرن چهارم هجری)

چنانکه در قسمت اول باختصار گفته شد در دوره ساسانی آثار دینی و ادبی و علمی و تاریخی از تألیف و ترجمه بسیار بوده نیز از اخباری که راجع بشعرا و آوازه خوانهای درباری به ما رسیده است استنباط می شود که کلام منظوم وجود داشته است چنانکه نمونه هایی از باقیمانده های آن ذکر شد. با وجود این از فحوای تاریخ میتوان فهمید که آثار ادبی در ادوار قدیم دامنه بسیار وسیع نداشته بلکه تا حدی مخصوص درباریان و روحانیان بوده است و چون در اواخر دوره ساسانی اخلاق و زندگی این دو طبقه یعنی درباریان و روحانیان با وفور فتنه و فساد دربار و ظهور مذاهب گوناگون در دین فاسد شده بود لهذا میتوان گفت اوضاع ادبی ایران نیز در هنگام ظهور اسلام درخشان نبوده و بواسطه فساد این دو طبقه ادبیات نیز روبروی انحطاط میرفته است.

(ادبیات ایران در دوره استیلاي عرب ۲۱-۲۰۵)

در حدود سال ۲۱ بعد از هجرت آخرین جنگ مهم ایرانیان و عرب که آنرا تازیان فتح الفتوح نام نهادند واقع شد و یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی که بعد

از مبارزه‌های اولین باز برای مقاومت چندین بار لشکر گرد آورده بود شکست یافت. اگرچه یزدگرد دست از کوشش برنداشت و بهر وسیله برزم آوری با عرب همت گماشت ولی عرب مجال توقف باو نداد و بعضی از مرزبانان ایرانی مانند ماهویه حاکم مرو در این موقع خیانت کردند و شاه خسته و پریشان حال ایران از يك ایالت بایالت دیگر گریخت تا عاقبت بخراسان رسید و در آنجا هم از کوشش خود فایده نبرد سرانجام در نزدیکی مرو با سیابانی پناه برد و چنانکه مشهور است آسیابان غافل او را بطمع لباس فاخری که در بر داشت بکشت. بعد از این واقعه ایران یکجبهت میدان تاخت و تار عرب شد و سلطنت ایران تابع خلافت گشت و تازیان نزدیک دوست سال بر مساکومت کردند و اداره امور کشوری و لشگری بدست آنسان یا دست نشاندگان آنان افتاد و مخصوصاً آثار علمی و ادبی ایران در تحت نفوذ و استیلای زبان تازی قرار گرفت.

**نفوذ ایرانیان در عرب** - گرچه غلبه سیاسی بواسطه انتشار دین اسلام بظلمه معنوی منجر شده و نفوذ عرب با عمیق روح ایرانی راه یافت ولی باز در همین دوره استیلای عرب ایران مغلوب در معنی مقاومت کرد و با نفوذ عرب مقابله نمود و تعلیمات عرب را بروفق مزاج و ذوق خود پذیرفت و تمدن و افکار خود را در عرب سرایت داد مخصوصاً بعد از آنکه حکومت بخلفای اموی رسید و آنهاستمکاری آغاز کردند ایرانیان نهضت ضد عرب را که آنوقت نهضت شعوبیه نامیده میشد قوت دادند و چون در این موقع آل علی که پیر و حق بودند نیز بواسطه ظلم و فشاری که از بنی امیه میدیدند با آنان مخالفت میگردند لاجرم ایرانیان طرفدار آل علی گشتند و هنگامیکه مختار ثقفی در حدود سنه ۶۵ هجری در کوفه بر ضد امویان بعنوان خونخواهی حسین بن علی (ع) قیام کرد ایرانیان او را یاری نموده ازستمکاران عرب انتقام کشیدند.

در سال ۱۲۹ هجری بمسلم خراسانی حس انتقام جوئی ایرانی را تجدید کرد و بر ضد امویان قیام نموده و خلافت اموی را بر انداخت و عباسیان را که بنخاندان نبوی نزدیکتر بودند بخلافت رسانید گرچه عباسیان بروفق انتظار ایرانیان رفتار نکردند حتی

ابو مسلم را که خلافت را بر آنها مسلم داشته بود بخدعه کشتند و همچنین وزرای لایق ایرانی خود بر مکیانرا از کار انداخته بزرگان را مقتول ساختند با اینهمه در دوره خلافت آنها نفوذ عقاید و افکار و عادات ایرانی زیاد شد و اصول دیوانی ایران که از اوائل اسلام از طرف عرب اتخاذ شده بود دوام یافته و سمت گرفت حتی اعیاد ملی ایران مانند نوروز و سده و مهرگان دوباره مرسوم شد و بعضی خلفا مانند المتوکل لباس ایرانی بر تن کردند این قسمت از نفوذ اجتماعی البته بتأثیر وزارت بر مکیان بود که از ایرانیان دانشمند کار آزموده بودند.

همچنین ایران در عرب تأثیر علمی کرد و زبان فارسی در عربی نفوذ پیدا نمود و مقدار زیادی از کلمات فارسی را گرفته معرب کردند مانند : اسطوانه (ستون) برق (برق) پلاس (پلاس) جوهر (گوهر) دست (دشت) قنر جان (پنجگان) الکر کردن قمنجر (گمانگر) طست (طشت) قیر و آن (کاروان).

حتی شعرای عرب از اینگونه کلمات در اشعار خود بکار بردند. از طرف دیگر عده زیادی از عربهای کوه و بصره که در حدود ایران بودند با ایرانیان محشور شده زبان فارسی را فرا گرفتند و مهمتر آنکه این زبان در اداره مملکتی داخل شد بطوری که تازمان حجاج بن یوسف دقتر مالی را بزبان فارسی می نوشتند .

ولی این اندازه تأثیر زبان فارسی در عربی نسبت بنفوذ و استیلای زبان عرب در فارسی جزئی است و عمده نفوذ ایران در عرب نفوذ علمی و معنوی بود نه لفظی زیرا آنان نه تنها در عادات و مراسم و اصول اداره ایران را سرمشق خود قرار دادند بلکه در سیر و تواریخ و حکایات و علوم و اخلاق و آداب از کتب های ایرانی استفاده - های بزرگ کردند جمعی از دانشمندان ایران بعضی از کتابهای پهلوی را به عربی نقل کرده باب علوم را بروی عرب باز کردند و با اینکه آن قوم در بدو اسلام بیش از معدودی با سواد نداشتند بعد از استفاده از ایران و دیگر ملل مجاور در ادبیات و تاریخ و علوم و غیره نویسنده گانی مانند جاحظ بصری و ابوالفرج و امثال آنان از عرب پدید آمدند .

نفوذ زبان عرب در ایران - در مقابل نفوذ علمی و ادبی و اجتماعی ایران در

عرب زبان عرب نیز در ایران نفوذ پیدا کرد و در مدت دو بیست سال طوری رواج یافت که در تاریخ عالم کمتر نظیر آن دیده شده است. دایره این نفوذ باندازه وسیع و تأثیر آن بطوری عمیق بود که اغلب علمای ایرانی بآن زبان سخن گفتند و مراسله کردند و در تعلیم و ترویج آن کوشیدند و تقریباً تمام دانشمندان مادر دوره استیلای عرب حتی در قرنهای بعد تألیفات خود را به عربی نوشتند و زبان عرب در ایران علم و ادب شد و کسی بفارسی نوشتن توجه نکرد.

یکی از علل بزرگ استیلای سریع زبان عرب این بود که ایرانیان دین اسلام را پذیرفتند و چون مسلمین آن زمان هر کتاب غیر از قرآن مجید و هر زبان غیر از عربی را بیهوده و زائد میدانستند ناچار پارسی و کتب پارسی بتدریج متروک گردید و مردم بفرا گرفتن عربی اهتمام نمودند. دیگر از اسباب نفوذ عربی شاید وسعت این زبان باشد که نسبت به پهلوی لغات آن زیاده تر و برای شرح و بسط علوم آن زمان بهتر بود. در مقابل این نفوذ آنچه ایرانیان شعوبی در ترویج و یانگهداری زبان پارسی کوشیدند کامیاب نشدند بلکه از طرف علمای عربی نویس و امرای عرب دوست ایرانی مانند صاحب بن عباد و دیگران مخالفت دیدند و کار بجائی رسید که بهترین علمای عربی نویس در فقه و نحو و تاریخ و سیر خود ایرانیان بودند. اینک برای مثال نام بعضی از ایشان ذکر میشود.

### بعضی از عربی نویسان ایرانی در دوره استیلای عرب

یکی از علمای معروف عربی نویس ایران در دوره استیلای عرب عبد الله بن مقفع بود که در اوائل قرن دوم هجری در فارس متولد شد و اسم ایرانی او روزبه پسر داؤد و زبیه بود.

ابن مقفع بسیاری از کتابهای پهلوی را به عربی ترجمه کرد و خود نیز در علم و ادب تألیفاتی نمود مهم ترین ترجمه های وی از زبان پهلوی کلیله و دهنه است که هنوز باقی است و از بهترین کتابهای ادبی عرب بشمار میرود و دیگر ترجمه تاریخ شاهان

ایران یا خدا یناعلم از پهلوی بوده ولی افسوس که این ترجمه مانند اصل پهلوی از میان رفته و تنها منقولاتی از آن در کتب تاریخ و سیر باقی مانده . ابن مقفع از فلسفه یونان نیز اطلاع داشته و در وضع اصطلاحات و بسط معانی فلسفی کوشش نموده است .  
 علمای ایران در آن عهد نه تنها در حکمت و سیر تألیفات کردند بلکه در دیگر شعب علوم نیز پژوهشها نمودند که از آن جمله علم فقه میباشد و یکی از معروفترین علمای نامی این علم امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت بود که مؤسس مذهب حنفی و از فحول علمای فقه بشمار است پدرش ثابت را جزو اسرای ایرانی بکوفه بردند و ابوحنیفه در حدود هجری در آن شهر تولد و هم در آنجا در حدود صد و پنجاه هجری وفات یافت . از کتابهای مهمی که به او منسوب است کتاب الفقه الاکبر است که حاوی مسائل فقه اسلامی است .

استادان ایرانی در زبان عرب نیز تتبع کرده کتبی تألیف نمودند یکی از آنها سیبویه نحوی است که در حدود ۱۵۶ هجری در فارس متولد و حدود صد و هشتاد تا صد و نود و چهار هجری در سلوه وفات نمود وی در اصول قواعد زبان عرب الکتاب را نوشت که از مراجع مهم نحو و صرف بشمار است .

نیز شعرای نامی از ایران ظهور کرده و در زبان عرب شعر گفته اند و یکی از معروفترین آنها بشار بن برد و دیگری ابونواس است . بشار شاعر نابینای معروف دربار عباسیان از بخارستان بود و در سال ۱۶۷ هجری وفات یافت اشعار و مدایح او معروف است و تمایل ب مذهب زرتشت در بعض آثار وی نمودار میباشد . ابونواس شاعر غزلسرای معروف که دیوان اشعار و غزلیات دلکش او باقی است نیز از شعرای دربار عباسیان بود که در سال صد و بیست در اهواز تولد یافته و در حدود ۱۹۰ یا ۱۹۵ وفات یافته است .

از علمای معروف ایرانی در عالم عربی قرون اولیه اسلام بنی موسی بودند موسی بن شاگرد خوارزمی از منجمین مشهور عصر مأمون بشمار میرفت و هندسه نیکو میدانست پسران وی محمد و احمد و حسن که بنی موسی معروفند از بزرگان و فضلاء قرن سوم

بشمار میروند که در جمع کتب علمی یونان و اقتباس از آن رنج فراوان بردند و هر یک در یکی از علوم شهرت یافتند: محمد از علم نجوم و حساب و هندسه بهره کافی داشت و در اصول اقلیدس و مجسطی استاد بود. احمد در فن حیل سرآمده بود و مسائل بسیار استخراج کرد. حسن در هندسه قریحه خداداد داشت و قضایای هندسی را قبل از تعلیم بفطرت حل می نمود گویند بنی موسی با امر مأمون مساحت دور زمین را پیدا کردند از آثار مهم آنان یکی کتاب حل است در علوم طبیعی و صنایع که قسمتی از آن بفارسی ترجمه شده است.

بالجمله از آنچه گفته شد میتوان دریافت که چگونه در مدت دو قرن زبان عرب زبان علمی و ادبی ایران گردید و چطور ایرانیان بزبان عرب که زبان بیگانه بود در تمام علوم تألیفات کردند و شعر گفتند حتی برای آن قواعد و لغت نوشتند.

### شروع استقلال ایران و زنده شدن زبان پارسی

نفوذ سیاسی عرب در اطراف دور دست خصوصاً در شمال غربی ایران ثابت نبود و در هر فرصت نهضتهائی در آن دیار دیده میشد، نخست ایرانیان احساسات خود را بواسطه ضدیت با خلافت غاصبانه امویان نشان دادند بطوریکه اشارت رفت آنگاه در اواخر قرن اول مخالفین دولت اموی شروع بدعوت برای عباسیان کردند که ایرانیان در این دعوت دخالت مهمی داشتند دوره عباسیان از حیث تمدن درخشانترین دوره های سلطنت عرب است. در این دوره اصول تشکیلات ایران و رسوم و عادات و علوم و عقاید ایرانی رواج یافت نیز مجالس علمی برای مباحثات در ادیان و اصول عقاید اسلامی آزاد گردید.

از جمله فرقه های معروف مذهبی این دوره فرقه معتزله بود و واضح این مذهب واصل بن عطاء و طرفداران آن مذهب بیشتر ایرانی بودند.

مأمون پسر هارون الرشید که مادرش ایرانی بود نسبت بایران علاقه داشت و جنگ او با برادرش امین در واقع جنگ ایران با عرب بود در این موقع ظاهر ذوالیمنین که اصلاً ایرانی بود از طرف مأمون مأمور شد و با سپاهیان برادر وی امین جنگ



کرده بر آنها غلبه جست و در ازای این خدمت در دوست و پنج هجری امارت خراسان یافت و در آنجا نوعی استقلال بهم رسانید و مؤسس خاندان طاهریان گردید. از این رو میتوان آغاز قرن سوم هجری را اول استقلال ایران شمرد که بتدریج قوت گرفت تا سر انجام بدست صفاریان و سامانیان و آل بویه و غزنویان بکمال رسید و دست عرب بکلی از ایران کوتاه شد.

در آن اوان زبان فارسی بعد از دوست سال گمنامی بصورت فارسی کنونی ظهور کرد و شعرا و نویسندگان در این زبان نظم و نثر فارسی آغاز کردند چنانکه نام معروفین آنها در تذکره ها ضبط است.

### تحول زبان پهلوی بفارسی در دوره استیلای عرب

از جریان وادوار زبان دوره ساسانی در مدت سلطنت عرب اخبار مفصل و صحیح نداریم البتهدیوان تصور کرد که در اوایل هجرت زبان معمول همان پهلوی بوده است ولی پیدا است که زبان پهلوی در این مدت تغییراتی پیدا کرد و بتدریج بزبان فارسی کنونی منقلب شد تا اینکه نثر فارسی بعد از اسلام بوجود آمد. از خصوصیات زبان فارسی نسبت بپهلوی یکی نوشته شدن آن است به الفبای عربی دوم داخل شدن کلمات زیاد عرب است در آن که از همان اوان بسرعت شروع کرد چنانکه در قدیمترین آثار نظم و نثری ملاحظه میکنیم. و باید دانست که استعمال کلمات عرب در آن زمان نه تنها از روی ضرورت بود بلکه نوعی نشانه علم و ادب نیز شمرده میشد. تأثیر کلمات عربی باندازه ای بود که حتی اشخاصی مانند فردوسی که شاید خواستند بیشتر فارسی سره بنویسند از استعمال بعضی از لغتهای عربی ناگزیر شدند چنانکه برخلاف مشهور الفاظ عربی بسیار در شاهنامه موجود است.

گذشته از عربی کلمات خارجی دیگر مانند آرامی و یونانی و لاتینی از همان اوقات یا بواسطه زبان عرب و یا مستقیماً بفارسی داخل شد که بعضی از آنها برای نمونه از روی آنچه زبان شناسان گفته اند ذکر میشود:

یونانی: دیهیم - دینار - فنجان - پیاله - سندل - اماس.

آرامی: جزیه (گزیت) مسجد (مزگت) چلیپا (صلیبا) کنشک (کنیسه) تابوت.  
از جمله کلمات خارجی یا یونانی که بواسطه زبان عرب بزبان فارسی داخل  
شده اینهاست:

آبنوس: چائلیق (کاتولیک) بطریق. قیصر. طلسم. کیسیا. اقلیم. قانون.  
انک بعضی از قواعد صوتی که تحول تدریجی پهلوی بفارسی کنونی بطور اشاره  
ومثال ذکر میشود:

۱- اغلب همزه‌های مفتوح که در اول کلمات مقابل يك حرف بی صدا در  
پهلوی بوده در فارسی افتاده مثال:

پهلوی: اپاک و اوک و اباک، فارسی = با .

پهلوی: اپر و ابر، فارسی = بر .

۲- در غالب کلمات پهلوی ادغام بعمل آمده و ساده تر و کوتاه تر شده: پهلوی:  
آپورناک، فارسی = برنا، پهلوی: آرومیک، فارسی = رومی. پهلوی: زیورندک  
فارسی = زنده .

۳- گهوت پهلوی در مواردی بهی مبدل شده. هما کون = همایون. آذر کون  
آذریون زر کون (مغرب: زرجون) = زریون. رگ = ری. پتکر: پیکر. پیغام  
پیغام، پتوستن = پیوستن.

۴- ک در بین دو حرف صدا دار به برک مبدل شده و سین آخرین به‌ها. مثال:  
پهلوی: اکاس = فارسی آگاه. پهلوی: یکر = فارسی جگر. پهلوی: نکاس = فارسی نگاه.

۵- (و) در مواردی به ک مبدل شده پهلوی: و تسرد = فارسی گذرد. پهلوی  
وناس = فارسی گناه. پهلوی: ویشتاسب = فارسی گشتاسب.

۶- ک او آخر کلمات اغلب افتاده مثال: پهلوی: گرتک = فارسی کرده (کلیه)  
پهلوی: نامک = فارسی نامه. پهلوی: ورته - ورتک (ورد) = فارسی گل .

### نخستین سخن سرایان فارسی

قسمت بزرگ تذکره‌های قدیم و جدید ایرانی از اولین شعر و شاعر در زبان فارسی  
بعدا از اسلام سخن رانده و از چند شاعر نیز نام برده و بعضی از آنها دورتر رفته اولین

شعر پارسی رابه بهرام گور ساسانی نسبت داده‌اند نیز جمله‌های موزون و مقفای پارسی در کتابهای عربی از اواسط قرن اول هجری باین طرف پیدا شده است . در حقیقت تعیین اول شاعر بعد از اسلام در مملکتی مثل ایران که موطن شعر و موسیقی است و شعر سرودن و آواز خواندن در دربار پادشاهان از عادت‌های جاری بوده است خالی از اشکال نیست زیرا با وجود استیلای تازیان و انحصار زبان ادب بعرب باز میتوان تصور کرد که در آن دوره اشخاص گمنام کلام موزون بیارسی میگفته‌اند چنانکه آثار و اخباری در این باب در کتب قدیم بندرت دیده میشود در این صورت نمیتوان یکی را در شعر واضع و یامبتکر دانست و آنکهی روایات تذکره نویسان باندازه‌ای مشوش و خالی از تحقیق است که ممکن نیست یکی از کسانی را که نام برده اند بدون تأمل شاعر فارسی شعر دبا این وصف بهتر آنست از همان پارسی گوینان قدیم که بقول تذکره نویسان اولین سخن گوینانند با آوردن مثالی از شعر آنان باستناد همان منابع ذکر کرده شود .

تذکره نویسان از دو شاعر نام برده‌اند که بنا بر روایت آنان هر دو قبل از استقلال ایران میزیسته‌اند و آندو عبارتند از ابو حفص سفندی و عباس مروی . حکیم ابو حفص سفندی که نحوی و لغوی نیز بوده بقول آنان در قرن اول هجرت میزیسته است و بقول صاحب کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم موسیقی نیز میدانسته و شهرود را که یکی از آلات موسیقی است جز او کسی نمیتوانسته بزند ولی عبارت همین کتاب میرساند که ابو حفص در سال سیصد هجری میزیسته و اگر این قول صحیح و مقصود یک شخص باشد در این صورت او را شاعر قبل از استقلال ایران نمیتوان شمرد . بیتی که از او باشکال گوناگون نقل شده این است :

آهوی کوهی در دشت چگونه درزا      او ندارد یار بی چگونه بسوزا

شاعر دوم قبل از استقلال ایران عباس مروی را نوشته‌اند و معروفترین شعری که باو نسبت داده‌اند قصیده‌ایست که گویا در ورود مأمون بمرور یعنی در سال ۱۹۳ هجری در مدح او سروده است و ظاهر آ عباس در زبان عرب نیز مهارتی بسزا داشته است .

قسمتی از قصیده عباس مروی این است:

ای رسانیده بدولت فرق خود بر فرقدین

گسترانیده به جود و فضل در عالم یدین

مرخلافت را تو شایسته چو مردم دیده را

دین یزدان را تو بایسته چو رخ راهر دوعین

و در اثنای این قصیده میگوید:

کس بر این منوال پیش از من چنین شعری نگفت

مر زبان فارسی را هست تا این نوع بیسن

لیک زان گفتم من این مدحت ترا تا این لغت

گیرد از مدح و ثنای حضرت توزیب و زین

از این شعر معلوم میشود که گویند گاتی قبل از او بوده اند و هم مینهماند که

کسی قبل از او بدین اسلوب شعر نگفته است.

بموجب تذکرها عباس در سال دو پست هجری در گذشته است ولی اخبار

قطعی تاریخی در خصوص این شاعر بدست نیامده و شیوه شعر فوق نیز که بنام او نوشته اند

بشیوه آن زمان شبیه نیست.

### شعرای معروف طاهریان (۲۰۵-۲۵۹)

چنانکه قبلاً گفته شد طاهر ذوالیمینین به امر مأمون بابرادر وی امیر

کرده او را مغلوب نمود و خلافت را بمأمون که از طرف مادر ایرانی به

ساخت و بعد از آن خود امارت خراسان یافت و چنانکه گفته شد عمده اقدامات

ملی ایرانی بر ضد اجحافات عرب از خراسان بروز کرد و آن ایالت در حقیقت مرکز

جوش و خروش ملی گردید همچنین آنجا مهد ترقی زبان و ادبیات فارسی و تا چند

قرن متوالی شهرهای آن سامان و اطراف مانند بخارا و غزنه و نیشابور مرکز علم و ادب بود .

از معروفترین شعرای دوره طاهریان **حنظله بادغیسی** بود که در نیشابور در دوره حکومت عبدالله بن طاهر میزیست . حنظله دیوان داشته و احمد بن عبدالله خجستانی از امرای صفاریان آنرا دیده و خواندن قطعه‌ای از آن در حال وی مؤثر شده و بجزارت وی افزوده بحدی که او بهمت و عزم درآمده و از خربندگی بامارت رسیده است و آن قطعه اینست :

مهری گر بگام شیر دو است      شو خطر کن ز کام شیر بجوی  
یا بزرگی و عز و نعمت و جفا      یا چو مردانت مرگ رویاروی  
وفات حنظله را در حدود ۲۲۰ نوشته‌اند .

#### شعراي صفاریان (۲۴۵-۲۹۰)

یعقوب پسر لیث صفار که بنابه بعضی اقوال نسبش بساسانیان میرسد از مرتبه متوسطی ترقی کرد و سیستان را تصرف نمود و بعد کرمان و هرات و بلخ و خراسان و فارس را فتح کرد و سرانجام رو ب بغداد نهاد و نزدیک بود آنجا را هم بگشاید. یعقوب اولین سلسله ایرانی را که استقلال کامل داشت تأسیس نمود و پس از او برادرش عمرو لیث و پسر او طاهر حکومت کردند .

ارتباط صفاریان ب ادبیات ایران از طاهریان بیشتر بود زیرا گذشته از آنکه طاهر ب ادبیات فارسی چندان آشنائی نداشت یعقوب در سیستان یعنی مرکز داستانهای ایرانی و نقطه دور دست از خلافت عرب تولد یافته بود و عربی نمیدانست بطوریکه بنا بر روایت تاریخ سیستان مدایح عربی را که در حق او ساختند و خواندند در تیافت و گفت چیزیکه من اندر نیابم چرا باید گفت و بدین جهت نویسنده کان و گویندگان بزبان ملی توجه کردند و دبیر او محمد بن و صیف پیارسی شعر گفت و ناچار همین علاقه یعقوب و خاندان او بزبان در ترقی ادبیات فارسی مؤثر بود چنانکه در همان موقع شاعران دیگر بسرودن پارسی پرداختند .

از شعراي معروف دربار صفاریان **فیر و زمشرقی** را نوشته‌اند که معاصر عمرو بن لیث

بوده است ( ۲۶۵-۲۸۷ ) آنچه در خصوص این شاعر شایسته ذکر باشد اینست که گفته اند وی فساد از سخن پارسی دور کرد.

وفات وی در ۲۸۲ اتفاق افتاد ، قطعه ذیل در وصف نیرازو نقل شده :

مرغیست خدنگ ایعجب دیدی مرغی که بود شکار او جانا

داده پر خویش گر کسش هدیه تا نه بیچش برد بهم مانا

دیگر از شعرای این دوره ابوسلیک **مرگمانی** است که نیز در عهد عمر وایت بود و این قطعه باو نسبت داده شده که آزادگی و مناعت شاعر را نشان میدهد ، دلیل بر بزرگواری اوست :

خون خود را گر بریزی بر زمین به که آب روی ریزی در کنار

بت پرستیدن به از مردم پرست پند گیر و کار بند ، گوشدار

دیگر از شعرای صفاریان که اسم او تا این اواخر یعنی ناپیداشدن کتاب تاریخ سیستان مجهول بود **محمد بن وصیف سیستانی** است که بنا بر روایت همان کتاب ، وی دبیر رسائل یعقوب بوده و در مدح او پیارسی شعر گفته .

از این شاعر قصیده ای در مدح یعقوب در تاریخ سیستان آمده که مطلع آن اینست :

ای امیری که امیران جهان خاص و عام بنده و چاکر و مولای و سگ بند غلام

### دوره سامانیان و پیشرفت ادبیات فارسی ( ۲۶۱-۳۸۹ )

جد این خاندان که مروج علم و ادب ایران بودند سامان ( یا سامان خدایه ) نام داشت و اشراف بلخ بودند چهار پسر داشت نوح و احمد و یحیی و الیاس که همه در خدمت مأمون ترقی کرده مورد توجه خاص خلیفه شده حکومت یافتند نوح در سمرقند احمد در فرغانه یحیی در چاچ و الیاس در هرات. در میان این برادران احمد شایسته تر بود و بعد از نوح سمرقند و کاشغر را ضمیمه متصرفات خود کرد و بعد از او پسرش نصر و مخصوصاً اسمعیل باعث ترقی سلطنت سامانی شدند.

دوره حکومت سامانی را میتوان اولین دوره ترقی زبان و ادبیات فارسی شمرد

زیرا در این عصر شماره سخن سرایان ایران زیاد شد: تذکره لباب الالباب از بیست و هفت شاعر پارسی گونا نام برده که همه در آن عصر میزیسته اند بخارا پایتخت سامانیان مرکز فقها و ادبا و نویسندگان نامی بود همچنین مرقند، در این دوره بعلم و ادب شهرت داشت. توان گفت بنیاد نظم و نثر فارسی بعد از اسلام در این عصر نهاده شد. بهترین سرمشق شعر این زمان همانا شعر رودکی و نیکوترین نمونه نثر تاریخ بلعمی است که هر دو شیوا و گویاست. بنای نظم شاهنامه هم در روزگار سامانیان گذارده شده چنانکه بیاید. گذشته از شاهان معارفی و سامانی که به بعضی از آنان مانند نوح بن منصور نسبت شاعری هم داده اند وزرای دانشمند دانش دوست هم مانند جیهانی و ابوالفضل بلعمی و ابوعلی بلعمی وجود داشتند که در ترویج علوم و ادبیات میکوشیدند. یکی از شعرای مشهور این دوره ابوشکور بلخی را نوشته اند که در اواسط سلطنت سامانی میزیسته و در دربار نوح بن نصر بوده ابوشکور از اولین کسانی بود که مثنوی ساخت از اشعاریکه با نسبت داده شده یکی بیتی است که مضمون آنرا حکمای یونان نیز گفته اند و حکیم نامی آن سرزمین یعنی سقراط بدان متذکر بوده آن بیت اینست :

تا بدانجا رسید دانش من      که بدانم همی که نادانم

در این بیت نغز پر معنی شاعر خردمند به کوتاهی فکر بشر و بیگران بودن دانش و لزوم تواضع و خویشتن شناسی اشارت کرده است. نیز از ابوشکور است:

درختی که تلخش بود گوهرها      اگر چرب و شیرین دهی مرورا

همان میوه تلخت آرد پدید      ازو چرب و شیرین نخواهی مزید

این قطعه عقده علمی تأثیر صفات موروث را در آموزش و پرورش بیان میکند

فردوسی این مضمون را در قطعه ذیل بهتر و خوشتر ادا کرده است:

درختی که تلخست ویرا سرشت      گرش بر نشانی بیباغ بهشت

ور از جوی خلدش بهنگام آب      به بیخ انگبین ریزی و شهد تاب

سر انجام گوهر بکار آورد      همان میوه تلخ بار آورد.

منظومه‌ای نیز به ابوشکور منسوب است که نام آنرا آفرین نامه نوشته‌اند و در حدود سیصد و سی و شش تألیف یافته است و ابیات متفرقه از این منظومه باقی است اینک برخی از آن در اینجا نقل میشود. ابوشکور گوید آدمی نیک و بدخوی خود را بواسطه دانش و خرد تشخیص تواند داد پس علم در اخلاق مؤثر است :

خرد مند داند که پاکی و شرم  
درستی و راستی و گفتار نرم  
بود خوی پاکان چو خوی ملک  
چه اندر زمینی چه اندر فلک

شخص خردمند دارای اراده و تصمیم است، خرد مانند سردار و شهوتها و خواهشهای بیجا مانند لشکر یانند که مجبورند سر بفرمان سردار خود فرو آورند:

خردمند گوید خرد پادشاست  
که بر خاص و بر عام فرمانرواست  
خرد را تن آدمی لشکر است  
همه شهوت و آرزو چاکر است

دشواریهای جهان و گره‌های عمر انسان بواسطه دانش گشوده گردد :  
کسی کو بدانش برد روز گسار  
نه او باز ماند نه آموز گار  
جهان را بدانش توان یافتن  
بدانش توان رشن و بافتن

پس گرانبهاترین گوهر عمر آدمی خرد و هنر است که با کسب دانش بدست آید .

کهر گر شماری تو بیش از هنر  
ز بهر هنر شد گرامی کهر

اغلب اشعاریکه از ابوشکور مانده منثور است و شاید شاعر بدین سبک دل بستگی داشته غیر از آفرین نامه او را مثنویهای دیگر هم بوده است .

از شعرای معروف دیگر این عهد ابوالمؤید بلخی است که اشعاری از او در لباب الالباب ثبت است .

ابوالمؤید از کسانی است که پیش از فردوسی به تصنیف شاهنامه پرداخته است . کتابهای قدیم مانند قابوس نامه ذکر آن آمده نهایت اینکه شاهنامه مؤیدی به سر بوده نیز ابوالمؤید قصه یوسف و زلیخا را پیارسی نظم کرده چنانکه در لاحقۀ یکی از نسخه های خطی شاهنامه فردوسی آمده .



مرا این قصه را پارسی کرده‌اند بدو در معانی بگسترده‌اند .  
 یکی بوالعزیز که از بلخ بود بدانش همی خویشان راستود  
 دیگر از شعرای نامی سامانی ابوالحسن شهید بلخی است که معروفتر از  
 معاصرین دیگر خویش است و در اغلب تذکره‌ها نام او دیده میشود. وی از فضایی  
 عصر خود بوده در تمام فنون سخن شعر گفته و در هر دو زبان فارسی و عربی مهارتی  
 بسزا داشته‌است و نام یکی از منظومات عربی او در لباب‌الالباب نقل شده. شهید گذشته  
 از شاعری در فلسفه نیز ماهر بوده و گویا با محمد زکریا مباحثات داشته. از برخی  
 سخنان این شاعر چنین بدست می‌آید که خاطرش از اینکه قدر دانش و مرتبت دانشمندان  
 کم و ناز و نعمت نصیب بیخردان است آزرده بوده چنانکه بدین ایات آن آزرده‌گی  
 دل را بیان کرده :

دانشا چون درینغم آئی از آنک بی بهائی ولیکن از تو بهاست  
 بیتو از خواسته میادم گنج هم چنین زار وار با تو رواست  
 با ادب را ادب سپاه بست بسی ادب با هزار کس تنهاست

بطوریکه می‌بینیم شاعر بلند همت با وجود این درینجا گوئی و تأسف بازنداری  
 با ادب و دانش را بدارائی بدانش ترجیح میدهد. مضمون قسمتی از اشعار شهید  
 میرساند که وی روح لطیف حساسی داشته و از زشتیهای روزگار و خوار بودن دانش  
 در اندوه بوده است و جهان را کاشانه غم میدیده‌است . چنانکه گوید :

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه  
 درین گیتی سراسر کربگردی خردمندی نیابی شادمانه  
 نیز گوید :

دانش و خواسته است نرگس و گل که یکجای نشکفند بهم  
 هر کرا دانش است خواسته نیست هر کرا خواسته است دانش کم

نیز قطعه زیر نمونه اندوهگینی اوست :

ابر همی گرید چون عاشقان باغ همی خندد معشوق وار  
 رعد همی نالد مانند من چون که بنالم بسحر گاه زار

بعضی از شعرای بزرگ بفضل و برتری او قائل بودند و رودکی در روایات وی که گویا بسال ۳۲۵ اتفاق افتاده قطعه مؤثر ذیل را سروده است:

کاروان شهید رفت از پیش      وان ما رفته گیرومی اندیش  
از شمار دو چشم يك تن کم      وز شمار خرد هزاران بیش .

صاحب لباب الالباب قطعه‌ای از او نقل کرده و آنرا در مدح نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی (۳۰۱-۳۳۱) دانسته که از این لحاظ زمان شاعر معین می‌گردد. دیگر از گویندگان نامی عصر سامانی عماره مروزی است که مقارن او آخر آن عصر میزیسته چنانکه شعری در مرثیه ابوالبراهیم منتصر آخرین شاهزاده سامانی ساخته و سلطان محمود را مدح گفته .

از ابیات کمی که از این شاعر خوش فریحه مانده پیداست که مستزبائی بوده و از نقش زمین و برف سیمین و شاخ بید و برگ لاله ذوق مییافته است در قطعه‌ای سپری شدن زمستان و آمدن بهار را اینگونه وصف میکند:

جهان ز برف اگر چند گاه سیمین بود      زمرد آمد و بگرفت جای توده سیم  
بهار خانه کشمیریان بوقت بهار      بیباغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم  
بدور باد همه روی آبگیر نکسر      پیشیزه ساخته بر شکل پشت ماهی شیم .  
نیز در نظاره باغی که بیک سوی آن گلزار و بسوی دیگر بید پر شاخسار بوده چنین گفته :

شاخ بید سبز گشته روز بساد      چون یکی مست نوان سرنگون  
لاله برگ نعل بنگر باعداد      چون سر شمشیر آلوده بخون

عماره مروزی پند کوئی و راهنمایی هم میکند و با آنکه فریفته ظاهر جهان و مغرور اعزاز مردمانند گوید:

غره مشو بدانکه جهانت عزیز کرد      ای بس عزیز را که جهان کرد زودخوار  
مار است این جهان و جهانجوی مار گیر      وز مار گیر مار بر آرد شبی دمار  
میدانیم که ابوالبراهیم اسمعیل منتصر پسر نوح بن نصر شاهزاده غیور و جنگاور

سامانی یکی از پهلوانان تاریخ میهن ما بوده و در حراست کشور و نگهداری خاندان شاهی و حفظ نام و نژاد فداکاریها کرده و سالها در میدان کارزار دلاوری نشان داده است. عماره بتأثیر کشته شدن چنین شاهزاده میهن دوستی بدست عرب (۳۹۵) مرثیه زیر را ساخته :

از خون او چوروی زمین لعل قام شد روی وفا سیه شد و چشم امید زرد  
نیفش بخواست خورد همی خون مرگ را مرگ از نهیب خویش مر آنشاهر ابخورد  
مرگ عماره در او آخر قرن چهارم یا اوائل قرن پنجم اتفاق افتاد .

**حکیم کسائی مروزی** - ابوالحسن مجدالدین اسحق کسائی مروزی از نامیان سخنگویان او آخر قرن چهارم بوده و در نزد دانشمندان و گویندگان عصر منزلتی داشته شاعر بزرگ خراسان ناصر خسرو چندین بار در اشعار خود از او نام برده و بموجب بعضی نسخ در پایان قصیده ای که در جواب کسائی ساخته این بیت را سروده است :

من چاکر و غلام کسائی که او بگفت جان و خرد رو نده بر این چرخ اخضر ند  
عماره مروزی درباره او گفته :

زیبا بود او مرو بنازد بکسائی چونانکه جهان جمله با استاد سمرقند

و در ضمن این بیت یاد میهم از رود کی کرده .

کسائی بموجب قصیده ای که بیتی چند از آن در زیر نقل میشود در حدود سال ۳۴۱ تولد یافته و از روی اخبار و فحوای اشعار عمری دراز داشته و گویا تا نزدیک صدسال رسیده است. این شاعر شیعی بوده و ابیاتی در مدح علی (ع) سروده است . از نخستین شاعران فارسی زبانست که قصاید دینی و مطالب حکمی و پندهای اخلاقی ساخته و از این لحاظ توان گفت که نمونه و سرمشق برای ناصر خسرو بوده چنانکه وی در این سبک یعنی شعر دینی و تحریض بدانش و تقوی قصائد دراز سرود ، و در چند مورد نام کسائی را آورده . در بعضی تذکره ها قصیده ای را در باب جان و خرد بمطلع زیر :

جان و خرد رو نده بر این چرخ اخضر ند یا هر دو آن نهفته درین گوی اغبر ند

بکسائی نسبت داده اند و ناصر خسرو جوابی باو گفته که مطلعش اینست :

بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند      کز نور هر دو عالم و آدم منورند  
 کسانی با وجود توجه بمعالی معنوی و اخلاقی عالم حسن را فراموش نکرده و  
 جلوه های طبیعت را دریافته است گاهی نیلوفر آبی را دیده و آنرا به تیغ آبداده و یاقوت  
 آبدار تشبیه کرده گاهی گل را عزیز شمرده و گل فروش را از اینک که چنان کالای  
 لطیف را برای سیم می فروشد سرزنش نموده دمی قطره باران را که بر ورق پیلگوش  
 است باشک چشم عاشق مانند کرده و برگ آثر ابرسان پر باز سفیدی که لؤلؤ ناسفته ای  
 بمنقار بر چیده باشد تصور نموده و دمی نیز بمی و معشوق پرداخته است .

اینک مثالی چند از این اشعار وی :

نیلوفر کبود نگه کن میان آب	چون تیغ آبداده و یاقوت آبدار
هم رنگ آسمان و بگردار آسمان	زردیش در میانه چو ماه ده و چهار
چون راهبی که دوزخ او سال و ماه زرد	وز مطرب کبود ردا کرده و ازار

\*\*\*

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت	مردم کریم تر شود اندر نعیم گل
ای گل فروش گل چه فروشی برای سیم	وز گل عزیز تر چه ستانی بسیم گل

\*\*\*

سرود گوی شد آن مرغک سرود سرای	چو عاشقی که به معشوق خود دهد پیغام
همی چه گوید گوید که عاشق شبگیر	بگیر دست دلارام و سوی باغ خرام

\*\*\*

بر پیلگوش قطره باران نگاه کن	چون اشک چشم عاشق گریان همه شده
کوئی که پر باز سپید است برگ آو	منقار باز لؤلؤ ناسفته بر چیده

از اشعار مؤثر کسانی قصیده ایست که در وصف حال خود گفته و در آن از  
 ناپایداری این جهان قانی و از گذشتن روزگار جوانی افسوس خورده است . اینک  
 ابیاتی از آن قصیده :

بیصد و چهل و یک رسید نوبت سال	چهار شنبه و سه روز باقی از شوال
بیامدم بجهان ناچه گویم و چه کنم	سرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال

ستوروار بدینسان گذاشتم همه عمر  
 بکف چند دارم ازین پنجه شمرده تمام  
 من این شمار با آخر چگونه وصل کنم  
 درم خریدۀ آرم ستم رسیده حرص  
 درین فر جوانی درین عمر لطیف  
 کجاشد آنهمه خوبی کجاشد آنهمه عشق  
 سرم بگونه شیراست و دل بگونه فیر  
 نهیب مرگ بلرزاندم همی شب و روز  
 گذاشتیم و گذشتیم و بودنی همه بود  
 ای اگسائی پنجاه بر تو پنجه گزارد  
 نو گر بمال و امل بیش از این نداری میل

که برده گشته فرزندم و امیر عیال  
 شمار نامه با صد هزار گونه وبال  
 که ابتدایش دروغست و انتهایش خجال  
 نشانه حدثانم شکار ذل سؤال  
 درین صورت نیکو درین حسن و جمال  
 کجاشد آنهمه نیر و کجاشد آنهمه حال  
 زخم بگونه نیلست و تن بگونه نال  
 چو کودکان بدآموز را نهیب دوال  
 شدیم و شد سخن ما فسانه اطفال  
 بکنند بال ترا زخم پنجه و چنگال  
 جدا شو از اهل و گوش وقت خویش بمال

رود کی سمرقندی - ابو عبدالله جعفر بن محمد بن رود کی در ناحیه رودك  
 سمرقند تولد یافت اورا می توان نخستین شاعر بزرگ ایران شمرد زیرا نه تنها از آن  
 سخنگوی بیشتر از سابقین و معاصرینش اشعاری که دلیل فضل و بلندی خیال او  
 میباشد باقی مانده بلکه تمام تذکره نویسان او را بهمین صفت شناخته اند بعلاوه عده  
 زیادی از شعرا خصوصاً از معاصرین او مانند شهید بلخی و معروفی بلخی و دیگران  
 او را ستوده حتی آنهاییکه خود را از سخن سرایان بزرگ دانسته اند بارود کی رقابت  
 جسته اند چنانکه معمری گرگانی که خویشان را دارای قریحه و استعداد کامل  
 میدانسته و از آثار او قوت سخن و آزادگی و بی نیازی سخنگو آشکاراست خود را با  
 رود کی مقایسه کرده و گفته است:

اگر بدولت با رود کی نه همسانم  
 عجب مکن سخن از رود کی نه کم دانم  
 عنصری که استاد قصیده بود هنرمندی رود کی را در غزل تصدیق نموده و او را  
 اینگونه ستوده است :

غزل رود کی وار نیکو بود  
 غزل های من رود کی وار نیست  
 اگر چه بکوشم بیاریک وهم  
 بدین پرده اندر مرا بار نیست

کسانی مروزی دربار قوی میگوید :

صدیک از او توئی کسانی بر گستاخ (۱)

رود کی استاد شاعران جهان بود

مسمود سعد در تفاخر گوید :

روان رود کی و ابن هانی

سجود آرد به پیش خاطر من

خاقانی در ستایش شعر خود گوید :

ریزه خور خوان من رود کی و عنصری

شاعر مفلق منم خوان معانی مراست

جامی گوید :

مدح سامانیان همی گفتی

رود کی آنکه در همی سفتی

رود کی را علما و فضلاء نیز ستوده اند و ابوالفضل بلعمی وزیر معروف اسمعیل بن

احمد سامانی می گفته رود کی را در عرب و عجم مانند نباشد. بلعمی نه تنها رود کی را

تحسین کرده بلکه از او قدر دانی هم نموده و صله ها با او بخشیده است چنانکه سوزنی

از شعرای قرن ششم بدان اشارت میکنند :

از بلعمی بعمری نگرفت رود کی

صدیک از آنچه تو یکمین شاعری دهی

سبک و افکار رود کی - رود کی در فنون سخن و انواع شعر مانند قصیده و رباعی

و مثنوی و قطعه و غزل مهارت داشته و در هر طرز بخوبی کامیاب گردیده و مخصوصاً در

قصیده سرائی پیشرو دیگران بوده است و میتوان گفت نخستین شاعر بعد از اسلام است

که قصیده عالی و محکم ساخته.

رود کی نه تنها در سخن پردازی و تناسب الفاظ استاد بوده بلکه معانی بسیار

دقیق بکار برده و قطعه های عبرت آمیز و ادبیات حکیمانه بیادگار گذارده است از

جمله قطعه های پند آمیز او یکی اینست :

زمانه را چون تو بنگری همه پند است

زمانه پندی آزاده وار داد مرا

بسا کسا که بروزتو آرزو مند است

بروز نیک کسان گفت غم منخور ز نهار

در این مضمون اشعار بسیار از او نقل شده و نشان میدهد که شاعر در مقابل غم

اندوه روزگار دل قوی و فکر توانا داشته و در هر فرصت شخص را به بردباری

(۱) یعنی هرگز حاشا.

دعوت میکرده که مرد باید مانند کوه بر جای بماند و موج های حوادث را بی اندیشه ولرز از خود بگذراند این معانی مخصوصاً، زیك قصیده شیوای او که بمناسبت مرگ یکی از بزرگان برای دلداری در موقع آسیب روزگار و تشویش افکار ساخته است پیداست. اینك چند بیت از آن قصیده :

ای آنکه غمگنی و سزاواری	و ندر نهان سرشك همی یاری
رفت آنکه رفت و آمد آنك آمد	بود آنکه بود خیره چه غم داری
همواره خواهی کرد گیتی را	گیتی است کی پذیرد همواری
رو تا قیامت آید زاری کن	کی رفته را بسزاری باز آری
مستی مکن که مشنود او مستی	زاری مکن که نشنود او زاری
اندر بسلائی سخت پدید آید	فضل و بزرگمردی و سالاری

از زندگی درازی که ظاهراً تصیب این شاعر شده و از اشعار فرح بخشی که سروده پیداست که او گفته های خود را بکار بسته و تندرست و شادمان زیسته است. اگر قصه کور بودن او صحیح باشد چنانکه گفته اند بردباری و سبکرو حی او بیشتر در نظر جلوه میکنند و معلوم میگردد چگونه روشنائی درون تاریکی برون را از میان برده است. برای رسیدن بدین توانائی و سعادت شاعر چهار وسیله اندیشیده که در واقع آنرا چهاررکن زندگی توان نامید و آن عبارت است از خرد و تندرستی و نیکخوئی و نیکنامی چنانکه گوید :

چهار چیز مر آزاده را ز غم بخرد	نن درست و خوی نيك و نام نيك و خرد
هر آنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد	سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد

رود کی با اینکه ما را به زنده دلی و شادی و استفاده از نعمتهای این جهان دعوت میکند از طرف دیگر میگوید نباید فریب شکوه و جلوه آنرا خورد و مغرور  
ت جاه گردید:

مهربان جهان همه مردند	مر گرا سر فرو همی کردند .
زیر خاک اندرون شدند آنان	که همه کوشکها بر آوردند .
از هزاران هزار نعمت و ناز	نه با آخر بجز کفن بردند ؟ .

اگر مرد نیکی و خدمت و مردانگی را فراموش کند و دنیا گیر و خود پرست گردد عاقبت همین دنیا او را از پای در میآورد پس باید در روزگار کوتاه عمر خوش زیست ولی بیدار بود.

ریا و دروئی و خوش ظاهری و بد باطنی در مذهب خردمندان مذموم است چه فایده که شخص روی بمحراب نهد ولی دانش جای دیگر باشد.

روی بمحراب نهادن چه سود      دل به بخارا و بتان طسراز  
ایزد ما وسوسه عاشقی      از تو پذیرد نپذیرد نماز

چنانکه گفته شد رود کی در قصیده استاد بوده و بسببک خاص زمان شعر میسرود که آنرا اکنون سبک خراسانی یا سبک تر کستانی خوانیم که از خواص آن یابی سادگی و در عین حال متانت و استحکام است از قصایدی که از او مانده یابی آنست که با مطلع زیر آغاز میکند:

مادرمی را بگرد باید قربان      بیچه او را گرفت و کرد بزدان

این قصیده را رود کی در مدح امیر بوجعفر احمد سفاری که از خاندان یعقوب بود و نصر بن احمد سامانی او را گرامی داشت و با میری بستنش بر گماشته بود بمناسبت یادی که شاه در مجلسی از امیر کرد ساخت. قصیده بطور کلی بر وفق سبک خراسانی ساده و محکم است با این حال علائم مدیحه سرانتهای متکلف که در قرن بعد از رود کی رایج گشت در آن ناپیدا نیست؛ امیر بر وزیر دماند پیل دمان و اسفندیار زمان و عالم همه در پیش سناش نرسان و لرزان است. سخاوت میکند و شاعر و سخندان رامی نواز د بهنگام عدل قوی و ضعیف در برابرش یکسان است نعمتش بر همه گسترده بخششکار و پوزش پذیر است.

از قصیده های دیگر رود کی آنست که در روزگار پیری در شرح حال خود ساخته و از نشاط ایام جوانی و ضعف پیری سخن میراند در ضمن همین قصیده از حیث شاعری و نفوذ سخن و شیوع شعر خود نیز یاد میکند اینک چند بیت از آن:

مر ا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود      نبود دندان لابل چراغ تابان بود



سپید سیم رده بود و در و مرجان بود  
 دلم خزانه پر گنج بود گنج سخن  
 همیشه شاد ندانستی که غم چه بود  
 بسا دلا که بسان حریر کرده بشعر  
 عیال نه زن و فرزند نه معونت نه  
 تورودگی را ای ماهرو همی بینی  
 بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی  
 همیشه شعر و رازی ملوک دیوانست  
 شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت  
 کرا بزرگی و نعمت زاین و آن بودی  
 کنون زمانه در گشت و من در گشتم  
 از هنر های بزرگ رود کی که جمله نویسندگان از آن سخن رانده اند

موسیقی شناسی و نغمه سرائی اوست چنانکه خود گوید :

رود کی چنگ بر گرفت و فواخت      باده انداز کو سرود انداخت

رود کی در خدمت شاهان سامانی شعر میسرود و آنها را با آواز میخواند و  
 بر چنگ مینواخت و در تأثیر آواز و نفوذ سخن او همین بس که چون نصر بن احمد  
 سامانی در سفر خود بخارا فراموش کرد و در باریان وی که آرزوی دار و دیار در دل  
 داشتند چون خود جرئت نکردند برود کی توسل جسته از او درخواست نمودند تا امیر  
 را بعزیمت بخارا برانگیزد شعری گفت و صبحگاه نزد امیر آمده چنگ بر گرفت  
 و آنرا که مطلعش نقل میشود آغاز کرده تا آخر بخواند .

بوی جوی مولیان آید همی      یاد یار مهربان آید همی

و بدین واسطه در دل امیر راه یافته او را آنچنان بشود و طرب آورد که امیر  
 بی موزه بسوی بخارا رهسپار شد .

یکی از آثار مهم رود کی منظومه کلبله و دمنه بود که اصل آنرا دانشمند  
 ایرانی ابن مقفع از پهلوی بعربی نقل کرده بود. این منظومه از میان رفته و ابیاتی از آن

در کتاب فرهنگ اسدی طوسی و کتابی موسوم به تحفة الملوك بهار سیده است رود کی در مقابل این خدمت از شاه انعام دیده وصله یافته و بنا بر بیتی که به منسری نسبت داده شده چهل هزار درم بگرفت .

رود کی هم در لفظ و هم در معنی تازگی نشان داده و بیشتر اشعار او از نفوذ زبان عرب آزاد دیده میشود در شمار اشعار رود کی مبالغه کرده اند صاحب لباب الالباب گفته اشعار او صد دفتر بر آمده است و شعری از رشید سمرقندی آورده که در آن باب گوید :

شعر او را بر شمر دم سیزده ره صد هزار هم فزون آید اگر چونانکه باید بشمری  
بهر صورت این اخبار میرساند که استاد رود کی شعر زیاد گفته است افسوس  
که از این همه جز دیوانی باقی نمانده و اشعار زیادی از آن هم منسوب است به قطران  
تبریزی و بواسطه اشتباه متأخرین در اسم ممدوحین این دو شاعر با اشعار رود کی  
مخلوط شده است. وفات رود کی را سیمندویست و نه ضبط کرده اند که تقریباً ده سال  
پیش از وفات ممدوح و حامی او نصر بن احمد میشود .

**دقیقی طوسی** - ابو منصور محمد بن احمد دقیقی آخرین شاعر بزرگ دوره  
سامانی بوده است و توان گفت در میان سخنگویان دوره سامانی پس از رود کی مقام  
دوم از آن این شاعر سخن سراست. روزگار شهرت او مصادف بود با دوره سلطنت  
منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۶) و نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷) . در سقط الرأس دقیقی  
اختلاف است از تذکره نویسان برخی بلخ بعضی بخارا و بعضی سمرقند گفته اند و این  
گویا بلخی بوده است.

دقیقی نخست مداح فخرالدوله ابو سعید منصور چغانی از امرای چغانیان یا آثار  
محتاج بود که در ماوراءالنهر حکومت داشتند و در واقع دست نشانده سامانیان بودند  
بیت زیر از معزی شاعر قرن ششم اشاره به انتساب دقیقی بدربار چغانیان است .

فرخنده بود بسو منتهی بساط. سیف چونانکه بر - - - - -  
همچنین در کتاب چهار مقاله بروسی نیز که در قرن ششم تألیف یافته بهار شده  
که چون عمید اسعد فرخی را نزد امیر چغانیان برد چنین گفت: «مرا ای خداوند  
شاعری آورده ام که نادقیقی روی در نقاب خاک کشیده است کس مثل او ندیده» .

همین امر است که فرخی او را مدح کرده و قصیده معروف داغگاه را بنام وی سروده و در آن گوید .

تا ترا زنده مدیح تو دقیقی در گذشت ز آفرین تو دل آکنده چنان کزدانه ناز  
و از این شعر هم معلوم میشود فرخی این قصیده را وقتی گفته است که دقیقی  
در گذشته بوده دقیقی غیر از قصاید و مدایح غزل نیز ساخته و سخنگویان بزرگ  
عصری سبک او را پسندیده و استقبال از او کرده اند .

شهرت این شاعر عمده بواسطه شاهنامه او است که با مر نوح بن منصور هشتمین  
امیر سامانی بنظم آن شروع نموده و در این کار پیشرو حکیم فردوسی بوده است  
دقیقی قسمی از شاهنامه را بیابان نیاورده بود که در جوانی بدست يك غلام گشته  
شد دور نست که مرگ ناگهان شاعر در اوایل سلطنت امیر نوح بن منصور یعنی  
در حدود (۳۶۷-۳۷۰) هجری اتفاق افتاده باشد از فحوای سخن فردوسی که  
اولین نظم کامل شاهنامه را در همان سنوات شروع کرده معلوم میگردد که آن هنگام  
چند سال بعد از وفات دقیقی بوده است. بموجب روایات دیگر دیرتر وفات یافته. در  
شمار اشعار شاهنامه دقیقی روایات مختلف است ولی آنچه بعد از مرگ او بطور تحقیق  
موجود بوده هزار بیت است زیرا فردوسی آنها را عیناً در شاهنامه خود آورده و تصریح  
نموده که تمام گفته دقیقی همین بوده است. دقیقی در این هزار بیت از داستان گشتاسب  
و ظهور زرتشت سخن گفته و باندازه ای زرتشت راستوده که معلوم میدارد علاقه و  
احترام خاص نسبت بدین باستان ایرانیان داشته است .

از قصاید معدود دقیقی که بدست آمده پیداست که سبک و روشی داشته و سخنش  
پخته و آماده بوده و در ضمن قصیده از پند و راهنمایی و ترویج صفات مردانگی خودداری  
نمی کرده در قصیده زیر ممدوح را بدلیری و سخاوت و خرد یعنی سه صفت بزرگ آدمیت  
تحریر میکند پیداست که دلیر بیخرد متهور و خردمند بیدل تر سواست و کسی که  
هم خرد دارد و هم دلاوری اگر از صفت سخاوت و مردم داری و زربخشی و دستگیری  
محروم باشد شجاعت او بشکل قساوت و خردش بصورت خست و خود پرستی جلوه  
خواهد نمود اگر دل گاهی کینه جوید باید گاهی هم مهر داشته باشد .

زدوچیز کردند هر مملکت را  
 یکی زر نام ملك بسر نوشته  
 کرا بویه و صلت ملك خیزد  
 زبانی سخنکوی و دستی کشاده  
 که ملک شکار است کورانگیرد  
 دوچیز است کورا به بند اندر آرد  
 بشمشیر باید گرفتن هر او را  
 کرا بخت و شمشیر و دینار باشد  
 خرد باید آنجا وجود و شجاعت

یکی پرنیانی یکی زعفرانی  
 دگر آهن آب داده یمانی  
 یکی جنبشی بایدش آسمانی  
 دلی همش کینه همش مهربانی  
 عقاب پرنده نه شیر ژیاوسی  
 یکی تیغ هندی دگر زر کانی  
 بدینار بستنش پای ار توانی  
 و بالا تن تهم و نسبت کیانی  
 فلک کی دهد مملکت رایگانی

در بعضی قصاید او قطعه های زیبای غزل وار هست مانند قطعه زیر که در آن  
 سخن از معشوق و می و زیبایی طبیعت در میانست و تشبیهات رنگین لطیف خیالی بعمل  
 آمده. سبزه خلعت بهشتی بزمین گسترده و گلهای سرخ چمن را مانند دیبای خون آلوده  
 پوشانده و جهان مانند طاوس و چمن رنگ رنگست و کوئی نقش دوست بر آن کشیده اند  
 بسکه گلا. رو بیده از گل بوی کلاب می آید تو کوئی گل اندر گل سرشته اند.

بر افکند ای صنم بسر بهشتی  
 بهشت عدن را گلزار مانند  
 زمین برسان خون آلوده دیبا  
 بطعم نسوش گشته چشمه آب  
 چنان گردد جهان مزمان که کوئی  
 بتی باید کنون خورشید چهره  
 بتی رخسار او هم رنگ یا قوت  
 جهان طاوس گونه گشت و دیدار  
 بدان ماند که کوئی از می و مشک  
 ز گل بوی کلاب آید بدانسان  
 دقتی چهار خصلت بر گزیدست  
 لب یا قوت رنگ و ناله چنگ

زمین را خلعت اردی بهشتی  
 درخت آراسته حور بهشتی  
 هوا برسان نیل اندوده و شتی  
 برنگ دیده آهوی دشتی  
 پلنگ آهو نکیرد جز بکشتی  
 مهی کو دارد از خورشید پستی  
 منی بر گونه جامه کنشتی  
 بجائی نر می و جائی درشتی  
 مثال دوست بر صحرا نوشتی  
 که پنداری گل اندر گل سرشتی  
 بگیتی از همه خوبی و رشتی  
 می خوش رنگ و دین زرد هشتی

نثر دوره سامانی - نثر فارسی در عصر سامانیان مانند نظم رو بترقی نهاد و دانشمندان تألیفاتی کردند که قسمتی از آنها بطی زمان ازین رفته و قسمتی از آسیب مصون مانده از جمله آنها مقدمه شاهنامه است که بامر ابو منصور بن عبدالرزاق حاکم طوس در حدود ۳۴۶ نوشته شده دیگر کتاب سودمند ترجمه تاریخ طبری است که مترجم آن ابوعلی محمد بلعمی وزیر عبدالملک بن نوح (۳۴۳-۳۵۲) و منصور بن نوح (۳۶۶-۳۵۰) بوده و آنرا در حدود ۳۵۲ بحکم امیر منصور پیارسی نقل کرده است. کتاب مزبور به نثر ساده و روانی است و شیوه نویسنده کی آن عصر را نشان میدهد.

دیگر از نوشته های فارسی منشور عصر سامانی ترجمه تفسیر طبری است که نیز بامر منصور بن نوح توسط نخبه ای از علمای ماوراءالنهر بعمل آمده. گذشته از اینها يك نسخه خطی ترجمه و تفسیر قرآن باقی مانده که بعضی از مستشرقین تصور میکنند از دوره سامانی باشد. تألیفات دیگر هم هست که هنوز کشف یا منتشر نشده.

ایک چند جمله بوجه نمونه از هر يك نقل میشود:

از مقدمه شاهنامه ابو منصور:

«سپاس و آفرین خدای را که این جهان و آن جهان را آفریده و مابندگان را اندر جهان پدیدار کرد و نیک اندیشان را و بد کرداران را پاداش و پادافرا را بر داشت و درود بر برگزیدگان و پاکان و دینداران باد خاصه بر بهترین خلق خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر اهل بیت و فرزندان او باد.

آغاز کار شاهنامه از گرد آورنده ابو منصور المعمری دستور ابو منصور عبدالرزاق عبدالله فرخ اول ابدون گوید در این نامه که تاج جهان بود مردم گردانش گشته اند و سخن را بزرگ داشته و نیکوترین یادگاری سخن دانسته اند...»

از ترجمه تاریخ طبری:

«سپاس و آفرین مر خدای کامکار و کامروان و آفریننده زمین و آسمان و آنکس که نه همتا (دارد) و نه تاباز و نه یار و نه زن و نه فرزند همیشه بود و همیشه باشد و بر هستی او نشانه های آفرینش پیداست و آسمان و زمین و روز و آنچه بدو اندر است و چون بخود نگاه کنی بدانی که آفرینش او بر هستی او گواست و عبادت وی بر بندگان وی واجب و هویدا است...»

از ترجمه تفسیر طبری :

«و این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه کرده بزبان پارسی دری راه راست و این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بود این کتاب نبشته بزبان تازی و باسنادهای دراز بود و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابو صالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل و چنان خواست کی مر این ترجمه کند بزبان پارسی و علماء ماوراءالنهر را کرد کرد کی روا باشد کما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم...»

از همین نمونه‌های کوتاه توان دید که نثر فارسی در قرن چهارم بطور کلی ساده و روان بوده و عبارات پیچیده کم داشته و جمله‌ها کوتاه و نوشته می‌شده و رسم الخط و تلفظ کلمات نیز نسبت برسم کنونی فرق داشته است.

**علمای عربی نویس ایرانی در دوره سامانی** - سامانیان که مانند طاهریان و صفاریان معاصر عباسیان بوده‌اند گذشته از اینکه بادیات فارسی رونقی دادند اشعار و ادبیات عربی را تشویق کردند بهر صورت خواه در دربار سامانی و خواه در خارج آن بزرگان ایرانی در هر شعبه از علوم این عصر آثار مهمی بوجود آوردند مخصوصاً بطوریکه در سابق نیز اشارت رفت دربار ساداتی مجمع شعراء بود و بسیاری از ایشان بر عربی شعر میگفتند بلکه بعضی تألیفات بدان زبان داشتند و آثار ترویج میکردند.

علمای ایرانی که در آن عصر بر عربی تألیفات نموده‌اند بسیارند و کافی است که در تاریخ و ادب ابن قتیبه و دینوری و حمزه اصفهانی طبری و در جغرافی ابن فقیه همدانی و در حدیث محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویه و در طب محمد بن زکریای رازی و در موسیقی و ادب اسحاق موصلی و در ریاضی و نجوم ابوسعشر را نام ببریم ابن قتیبه در ادب و تاریخ تألیفات معروف دارد مانند کتاب الشعر و الاخبار و عیون الاخبار و ادب الکاتب ، وفات او را سال ۲۶۱ است ، هفتاد و شش سالگی در دینوری هم عصر و هموطن ابن قتیبه بوده و کتاب اخبار الطوائف معروف است کتاب‌های دیگر نیز در علوم و تاریخ و سیاست و ادب تألیف کرده است تاریخ وفات

اورا باختلاف ۲۸۱ و ۲۹۰ هجری گفته‌اند.

حمزه اصفهانی در لغت و تاریخ استاد بوده و تألیفات داشته کتاب تاریخ او موسوم به *سنی ملوک العجم* معروف است نیز کتابی در تصحیف از او باقی است و فاتهش در ۳۵۰ یا ۳۶۰ اتفاق افتاده .

محمد جریر طبری - از اهل طبرستان بوده و گذشته از تاریخ عمومی مفصل و معروف تفسیر قرآن نیز نوشته و آن هر دو را با امر منصور بن نوح سامانی پسارسی کرده‌اند چنانکه گذشت. طبری در سیصد و ده وفات یافت .

ابن فقیه همدانی از جغرافیون مشهور بود و در حدود سال دویست و نود کتاب البلدان را تألیف نمود.

محمد بن یعقوب کلینی - از نامیان محدثین شیعه بوده و تألیف مهمش در حدیث کتاب کافی میباشد کلینی در سال سیصد و بیست و نه در گذشت محمد بن علی معروف به ابن بابویه و ملقب بصدوق از اهل قم و از سران فقهای شیعه محسوب است کتاب *من لایحضره الفقیه* او از مراجع فقه شیعه است . وفات او را در سال ۳۸۱ نوشته اند .

ابوبکر محمد بن زکریای رازی - از اهل ری و از بزرگان حکماء و علماء بود تولدش در حدود ۲۴۰ در ری اتفاق افتاد این دانشمند بزرگ و پزشک نامی نه تنها در علوم و ادب و حکمت تتبع نموده و تألیفات زیادی کرده بلکه در علم پزشکی مقامی بزرگ داشته در ری و بغداد طبابت کرده و در بیمارستانهای این دو شهر آزمایشها نموده است .

بیشتر تحقیقات و تحصیلات استاد در بغداد بوده و در بیمارستان آنجا ریاست داشته. اقامتش در این شهر نامی که مرکز علوم اسلامی بود میان سال دویست و هفتاد و پنج و دویست هشتاد و نه بوده است .

یکی از تألیفات معروف او در طب کتاب حاوی است که در واقع آنرا جامع علوم طبی زمان باید دانست. دیگر کتاب *الطب المنصوری* است که آنرا بنام منصور بن اسحق سامانی حاکم ری تألیف نموده. رازی در شیمی و تجزیه و ترکیب ادویه و عناصر استادی بسزا داشته و در ردیف اولین شیمی دانهای عصر خود بوده و از این رو در

تاریخ شیمی جهان مقامی بلند داشته و فاته رازی باغلب احتمال در سیه و بیست یا بیست و در اتفاق افتاده.

اسحاق هوصلی ابو محمد اسحق بن ابراهیم موصلی اصلا ایرانی و از خاندان های محترم ایران بود و بمناسبت مولد خود که موصل است بموصلی شهرت یافت ابراهیم از موسیقی دانهای بزرگه عصر خود بشمار میرفت ولی اسحاق از پدر بیشتر نرقی کرد و بی آنکه علم موسیقی را تحصیل نماید یا از ریاضی مطلع باشد بدکاوهوش فطری قواعد و اصول موسیقی را چنان تنظیم کرد که از علم موسیقی یونان که در همان عصر ترجمه شدن میماند گذشته از موسیقی در فن حدیث و لغت و نحو استاد بود و نیز شعر خوب میسرود و بزرگان ادب ایات او را می پسندیدند اسحاق بجهت فضایل مایل نبود بموسیقی مشهور شود و میخواست با اصحاب فقه با ادب بمجالس خلفا در آید و بالاخره مأمون او را بارجال ادب و فقه بار داد اسحاق سال صد و پنجاه متولد گردید و در دو بیست و سی و پنج یادویست و سی و شش وفات یافت .

ابومعشر بلخی - جعفر بن محمد بن عمر منجم معروف به ابومعشر از مشاهیر منجمین و دانشمندان قرن سوم است ابتدا در سلك اصحاب حدیث بود و با یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف مشهور عرب معارضه مینود او را بتعلیم و تعلم فلسفه نکوهش میکرد و عوام بغداد را بر او می شورانید یعقوب در خفا کسان گماشت تا او را بحساب و هندسه متوجه ساختند ابومعشر بلخی بتحصیل این علم همت بست و نیک فرا گرفت بعد از این بعلم نجوم پرداخت و مهارت بسیار یافت چندانکه تألیف او در این علم بسی مهم است و فضلالی منجمین باقوال و رأی وی متمسک میشوند ابومعشر قریب چهل کتاب در علم نجوم تألیف کرده است. وفات او در سنه دویست و هفتاد و دو که نزدیک صدسال از عمرش رفته بود اتفاق افتاد .

مأخذها - تذکره های فارسی ( رجوع باخر این کتاب شود ) - در خصوص نفوذ ایران در عرب : کتاب انستراتسف Inastrantsef ترجمه انگلیسی بقلم آقای نریبان ایضاً تبعات اسلامی تألیف گلنزیهر Goldzieher فصل عرب - عجم - ایضاً تحقیقات آقای دهخدا در کتاب امثال و حکم جلد ۳ صفحه ۱۵۳۷ بآن طرف ایضاً تاریخ



تمدن اسلام تألیف فن کرمر **Von Kermer** جلد اول اینها مقاله دکتر رضا زاده شفق در شرقی منطبعه طهران سال ۱۳۰۹ شماره ۳ اینها کتاب فجر الاسلام و ضحی الاسلام تألیف احمد امین و دیگران چاپ مصر اینها مقاله دکتر رضا زاده شفق راجع به ابن خلدون مجله ارمغان سال ۱۵ شماره ۶- اینها مقالات آقای همائی در مجله مهر منطبعه طهران اینها مقاله کریستنسن **Christensen** در شماره های ۴ و ۵ سال اول همان مجله اینها مقاله آقای اقبال در شماره ۲ سال دوم همان مجله و تاریخ سیستان چاپ کتابخانه خاور به تصحیح آقای بهار - ادبیل شعر فارسی تألیف جاکسن - **Jackson** ( انگلیسی ) - احوال و اشعار رودکی تألیف آقای سعید نفیسی ۱۳۱۰ و جلد سوم همان کتاب ۱۳۱۹ طهران - شعرای قبل از رودکی به قلم انه **Ethe** آلمانی که در فقه اللغة ایران و جدا گانه طبع شده - تاریخ ادبی بر اون جلد اول مخصوصاً فصل ۱۴ - تحفة الملوك چاپ طهران ۱۳۱۷ چهار مقاله چاپ لیدن ۱۹۰۹ با حواشی آقای محمد قزوینی .

در خصوص دانشمندان و عربی نویسان گذشته از منابع فوق رجوع شود به : یثیمه الدهر ثعالبی - تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلیمان ( آلمانی ) اینها تألیف نیکلسن ( انگلیزی ) محمد زکریای رازی تألیف آقای دکتر محمود نجم آبادی شرح حال ابن مقفع بقلم آقای اقبال آشتیانی - تاریخ الحكماء قفطی - آداب اللغة الاسلامیه جرجی زیدان فهرست ابن الندیم و فیات الاصبان ابن خلکان - طبقات الشعراء ابن قتیبه .

#### ۴ - دوره غزنوی - عهد فردوسی

دوره عظمت غزنویان که باروزگار شهرت فردوسی مقارن است و علمای نامی داشته که در علوم و ادبیات استادان عصر بوده اند ولی جای آن است که به ملاحظه ادبیات ملی فردوسی را محور این عهد قرار دهیم زیرا فردوسی نخستین سخن سرای بزرگ ایران است که بعد از استیلای عرب و فراموش شدن افکار و آثار ملی شاهنامه را که پیش از او دقیقی و دیگران شروع کرده و ناقص گذاشته بودند از نو آغاز کرده پیاپی آن را رسانیده و بدین واسطه داستان باستان را بخاطر ها آورده و تاریخ روزگار گذشته را زنده کرد چنانکه خود گوید :

بسی رنج بردم در این سال سی      عجم زنده کردم بدین پارسی

در این عهد علم و ادب رواجی یافته امراء و وزراء که بعضی از آنان مانند قابوس و شمگیر و صاحب بن عباد خود نیز از دانشمندان بشمار میرفتند فضلارا تشویق و حمایت میکردند. مناطق اقتدار و پایتخت های آنان مانند بخارا و سمرقند و طبرستان وری و اصفهان مراکز علم و ادب و محافل دانشمندان بود.

در همین عهد بود که سلسله غزنوی بکوشش سلطان محمود باوج بزرگی رسید  
و شهر غزنه مرکز تازه برای علوم و ادبیات گردید و سخن شناسان را بدانجا راه  
آمد و شد بازگشت.

شهرت غزنویان با ترقی البتکین یکی از غلامان سامانیان آغاز شد بعد از آن  
کار سبکتکین غلام و داماد او بالا گرفت و در سیصد و هشتاد و چهار از جانب نوح بن  
منصور سامانی امارت خراسان یافت. اقتدار غزنویان در دوره محمود پسر  
سبکتکین بود که در سال سیصد و هشتاد و نه در بلخ جلوس کرد و تا وفاتش که در  
چهارصد و بیست و یک اتفاق افتاد سلطنت نمود محمود استعداد نظامی داشت و در  
اندک مدت قوی ترین حکمران خطه ایران گردید و در هند فتوحات کرده از معابد  
آنجا مانند سومنات و غیره خزائن بیاورد این پادشاه به حمایت مذهب سنت برخاست  
و تعصب بسیار نشان داد و پیروان مذاهب دیگر مخصوصاً اسمعیلیه را سخت دنبال و  
سیاست نمود.

محمود بزبان و ادبیات فارسی مانند بعض دیگر از پادشاهان غزنوی خدمت کرد  
زیرا شعراء و ادباء را حرمت گذاشت و بیجهت نیست که سخنگویان بزرگ مانند  
عنصری و فرخی و فردوسی او را مدح کرده اند گویند قریب چهارصد تن از شاعران در  
دربار وی گرد آمده بودند گویا محمود خود نیز بیارسی شعر میساخته و در نثر فارسی  
دست داشته. با اینهمه نباید در هنر پروری و قدر شناسی وی میبالغه نمود بعضی از محققین  
دور میدانند سلطان محمود در فارسی باندازه کافی دارای ذوق بوده و بدقایق ادبی پی  
برده و قدر سخن را آنطور که باید و شاید شناخته باشد چنانکه قدر سخنگوی بزرگی  
مانند فردوسی را شناخت بعلاوه محمود بآن حد که مدایح شاعران دربار میرساند  
بسختی و زربخش نبوده و سیم وزیر را گاهی بدائن و هنر برتری میداده است چنانکه  
فردوسی را هم بدین سبب از خود رنجاند و میتوان گفت محمود در حمایت شعراء و  
نویسندگان تقلید شاهان سامانی را مینموده و میخواست است شعراء او را با سخنان نیکو  
ستوده یمین دولت و امین ملتش دانند و حامی دین و سلطان مسلمینش خوانند بعضی  
از اعقاب محمود مانند سلیمان مسعود و ابراهیم و بهرامشاه نیز باین فدادار کم بندگان و  
ادیبان بودند ولی در اینکار پیایه محمود نرسیدند مخصوصاً که غزنویان در هر دو

سلجوقیان گردیده و از ترویج علم و ادب بازماندند .

اینك چندتن از نامیان شعرای دربار غزنوی را بر وجه اختصار نام میبریم تا پایان سخن را به بزرگترین آنها یعنی فردوسی برسانیم .

**عنصری** - ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری در حدود سیصد و پنجاه تولد یافت اصلش از بلخ بود و چنانکه گفته اند پدرش پیشه بازرگانی داشته و او نیز خود بشغل پدر اشتغال میکرد تا در سفری دچار راهزنان شد و سرمایه اش از دست رفت بعد از این واقعه در صدد تحصیل دانش برآمد و کسب هنر نمود و شهرت یافت و سرانجام بواسطه امیر نصر برادر کهنتر سلطان محمود که از ممدوحان اوست بخدمت آن پادشاه رسید .  
عنصری روز بروز پیش سلطان تقرب جست تا لقب ملك الشعرانی یافت و طرف توجه مورد احسان سلطان واقع گشت و تمام شعرای دربار احترام او را واجب شمردند و روز بروز بمقام و مرتبت افزود و مانند رود کی جاء و مال بسیار بهم رسانید چنانکه خاقانی گفته :

شنیدم که از نقره زد دیگدان      ز زر ساخت آلات خوان عنصری

قسمت عمده اشعار عنصری قصاید اوست که اغلب آنها در مدح سلطان محمود غزنوی و برادر او امیر نصر و پسرش سلطان مسعود و برادرش امیر یوسف گفته و اعمال و اوصاف و فتوحات آنان را شرح نموده و الحق در اغلب آن قصاید داد سخن را داده و معانی دقیق در قالب عبارت محکم و تغز و روان آورده و کلماتش با حسن انجام داده و بطور حتم از مدیحه سرایان درجه اول بوده است و بیجهت نیست که معاصر او منوچهری که خود از استادان بود او را ستوده و در خطاب به شمع گفته است :

تو همی تابیی و من بر تو همی خوانم بمهر      هر شبی تاروز دیوان ابوالقاسم حسن  
اوستاد استادان زمانه عنصری      عنصرش بی عیب و دل بیغش و دینش بیفتن  
شعر او چون طبع او هم بی تکلف هم بدیع      طبع او چون شعر او هم با ملاحظت هم حسن  
نعمت فردوس يك لفظ متینش را شمر      گنج باد آ و رد يك بیت مدیحش را ثمن  
تا همی خوانی تو ایپاتش همی خائی شکر      تا همی گوئی تو ایپاتش همی بوئی سمن  
توان گفت پیش از عنصری قصیده سرای معرفی که با او برابری تواند نیامده بود

مگر رود کی که ویرا سبقت فضل و کمال بود و عنصری خود بفضل و برتری او اقرار

سبک عنصری عنصر غالباً قصیده را بمقدمه ای باغزل و تشبیب شروع میکنند  
و بعد سخن را بمدح ممدوح میرسانند .

این شیوه را بعض معاصرین او نیز بکار بردند عنصری در غزل نیز دست داشته  
گرچه در آن فن سبقت رود کی را تصدیق کرده و گفته است :

غزل رود کی وار نیکو بود      غزلهای من رود کی وار نیست

دیوان قصاید عنصری باقیست و دو هزار و اندی بیت دارد و گفته اند در اصل  
سی هزار بیت داشته .

چنانکه گفته شد هنر نمائی عنصری عمده در مدیحه سرائی اوست و قسمت عمده  
مدایح او متوجه است بسلاطین محمود و جنگها و دلیریهای این پادشاه . در سفرهای وی  
شاعر ملتزم رکاب بوده و قایم را مشاهده نموده و ممدوح خود را با وصفهای عالی و  
مزیت‌های دقیق خیالی متصف ساخته .

طلعتش مانند خورشید منور همتش از دعای ابدال برتر نعمتش مانند ریگ بیابان  
و سخاوتش مثل دریای بیکر است جودش عین وجود و کینش مایه عدم است رأیش در دل  
عقل فروزد و رویش در تن جان فرزند . فرار زمین و مدار آسمانست دریای سخاو و بوستان  
و قاست سفینه ادب و قطب علم و گنج هنر است شیر در مقابل شمشیر او مانند برک‌رزان در  
برابریاد خزانست گردنگشان را بگرمیکشد و مغز بدانندیشان رابه تیر میکوبد .  
از این شاعر غیر از فن خود که مدیحه سرائی است انتظار بیاید داشت و چنانکه  
گفته شد الحق در این فن توانا است یعنی کلمات بر گزیده و مفید معنی را با حسن  
انتخاب و صفای قریحه بهم نیک پیوندداده و معانی دقیق و شعر شیوای رشیقی بوجود  
آورده شعرش نه مانند شعر فرخی ساده است و نه مثل بعضی اشعار منوچهری معروض  
تنافر لغات و دشوار و ناهنجار بلکه استوار و متین و در عین حال صاف و روان و مانند  
آب در جریانست قصایدی مانند :

چه چیز است رخساره و زلف دلبر... یا: چنین بماند شمشیر خسروان آثار ..

و نظایر آن شاهد این قولست .

اینک چند بیت از مدیحه‌های که سازش کلمات و آهنگ لغات و اتساق صفات را  
بنیکی نشان میدهد نقل میشود که وصفی شیوا از شمشیر سلطان نموده سپس بستایش  
خود او گریز میزند :

چیست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان  
بی روان تن پیکری پاکیزه خون در تن روان  
ار بجنبایش آبت ار بلرزانی درخش  
ار بیند ازیش تیر است ار بخماتی کمان  
آینه دیدی برو گسترده مروارید خورد  
ریزه الماس دیدی بافته بر پرسیان  
بوستان دیدار آشکار نشناسد خورد  
کانش افروخته است آن یسا شکفته بوستان  
تا بدست شاه باشد مار باشد بی فسون  
کشتن بدخواه او را نیز باشد بی فسان  
شاه گیتی خسرو لشکر کش و لشکر شکن  
سایه یزدان شه کشور ده کشور ستان  
زیر کردارش بزرگی زیر گفتارش خورد  
زیر پیمانش سپهر وزیر فرمانش جهان  
پست گشته راستی از قام او گردد بلند  
بیر گشته مردمی از یاد او گردد جوان  
ای خورد را جان و جانرا دانش و دل را امید  
پادشاهی را چراغ و نیکنامی را روان  
بر سپهر مهر مهری برنکین داد مهر  
در سر گفتار چشمی در تن کردار جان  
کوه کان باد وزان گردد بجنش اسب تست  
کوه گردد زیر زین و باد گردد زیر ران

کار خواهی کار بخشی کار بندی کار ده

کار بینی کار جوئی کار سازی کار دان

شادی و شاهی توداری شادباش و شاهباش

جامه شادی توپوش و نامه شاهی توخوان

در مطالعه این ابیات و نظایر آن درمی یابیم که کلمات زیبای گوشنواز و سبک  
تألیف و معانی و طرز آرای آنها هرگز ساده و عادی نیست یعنی هر کسی را یارای آوردن  
آنها مقدور نباشد از طرف دیگر سنگین و مغلق و ثار و انهم نیست و حداً علای باش مدح  
لطیف را که رسم آن زمان و فن مهم شاعران بوده بجای آورده یعنی هنری بزرگکننده  
گذشته از استادی در معنی و لفظ مناسب باشد باطل مدح که عمده هنر پر دازی  
شاعر در این قصاید همانست و باید آنرا از همان نظر نگریست در قسمتهائی مزیت اخلاقی  
هم که از لحاظ عصر درخور است در این اشعار توان یافت در ضمن مدح ممدوح را  
بشجاعت و دانش و داد تشویق میکند و بسا که قواید اجتماعی نیز از آن حاصل  
میگردد و قصیده‌ای گوید :

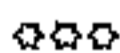
چهار وقتش پیشه چهار کار بود کسی ندیدونه بیندش از این چهار جدا

بوقت قدرت عفو و بوقت زلت رحم بوقت تنگی رادی بوقت عهد وفا

که در حقیقت اینگونه صفات را بدین تغییرات خریل بممدوحش تلقین میکند  
در قصاید دیگر نیز این سنخ ابیات پندآمیز دیده میشود مانند ابیات ذیل :

چو مرد پیر هنر از خویش ایمنی دارد رود بدیده دشمن بجستن پیکار

نه رهنمای بکار آیدش نه اختر گر نه فال گوی بکار آیدش نه خواب گزار



کسیکه بر تو مزور کند حدیث کسان دهان آن کس بر خاک باد و خاک کستر  
کسیکه مایه ندارد سخن چه خواهد گفت چگونه پرد مرغی که بسته دارد پر



بیاز گفت همی زاغ همچو یارائیم که هر دو مرغیم از جنس اصل یار دیگر

میان طبع من و تو میانه هست نگر  
تو از پلیدی و مردار پر کنی زاغر

جواب داد که مرغیم جز بجای هنر  
خورد از آنکه بماندزمی ملوک زمین

\*\*\*

نه هر که کان کند او را بگوهر آید کار

نه هر که قصد بزرگی کند چنو باشد

\*\*\*

از آن خجسته رسوم و از آن خجسته سیر  
که چند روزه بماند نهاده باغبیر  
سری که بالش جوید نیابد او افسر  
نه ملک یابد مرد و نه بر ملوک نظر

عجب مدار که نامرد مردی آموزد  
بچند گاه دهد بوی عنبر آن جامه  
دلی که رامش جوید نیابد آن دانش  
ز زود خفتن و از دیر خاستن هر گز

از این چند بیت نیک پیدا است که شاعر بر لطایف اخلاف بشری واقف بوده .

عنصری گذشته از قصیده و غزل و رباعی در مثنوی نیز مهارت داشته و گویا قصه  
وامق و عذرا را نخست او بنظم کشیده . همچنین مثنویهای دیگر مانند: سرخ بت و خنک  
بت و شاد بهر و عین الحیات با نسبت داده شده عنصری بسال چهار صد و سی و یک بدرود  
زندگانی گفت .

از معاصرین عنصری و از شعرای معروف دربار غزنوی یکی ابو نظر عبدالعزیز  
بن منصور مروزی متخلص به **عسجدی** بود که او نیز قصایدی در مدح محمود ساخته و  
افسوس چیز زیادی از آنها بماند سیده است گرچه تذکره نویسان او را از عطایای سلطان  
بهره مند دانسته اند ولی از فحوای کلام خودش معلوم میشود جاه و رفاه عنصری را نداشته  
و در زحمت بوده است چنانکه خود گوید :

فغان ز سفلی و علوی و ثابت و سیار  
چه اعتماد بر این روزگار ناهموار  
از آن بهره شکایت نمیکند احرار

فغان ز دست ستمهای گنبد دوار  
چه اعتبار بر این اختران ناهموار  
جفای چرخ بسی دیده اند اهل هنر

عسجدی غیر از مدیحه اشعاری دیگر سروده و از قطعات معدودی که باقیست  
پیدا است که وی در سخن قدرت داشته و در وصف و تشبیه ماهر بوده قصیده‌ای شیوا از او در  
مدح فتح سومنات نقل شده که ابیات ذیل از آنست :

تا شاه خسروان سفر سوهنات کرد  
 آثار روشن ملکان گذشته را  
 بزود ز اهل کفر جهانرا بر اهل دین  
 محمود شهریار کریم آنکه ملک را  
 شطرنج ملک باخت ملک با هزار شاه  
 شاهان تو از سکندر پیشی بدان جهت  
 عین الرضاء ایزد جوئی تو در سفر

کردار خویش را علم معجزات کرد  
 نزدیک بخردان همه از مشکلات کرد  
 شکر دعاء خویشتن از واجبات کرد  
 بنیاد بر محامد و بر مکر مات کرد  
 هر شاه را بلعب دگر شاهات کرد  
 کاو هر سفر که کرد بدیگر جهات کرد

باز او سفر بجستن عین الحیات کرد  
 وفات او را چهار صد و سی و دو نوشته اند که تصادف میکند با سال وفات سلطان محمود  
 غزنوی با اینکه دیوانی با و نسبت داده اند که گویا سه هزار بیت داشته است کنون جز اشعاری  
 چند از قصیده و قطعه و مثنوی که در تذکره ها بنام او یافت میشود چیزی بدست نیست.

دیگر از معاصرین عنصری **غضائری رازی** است که مقرش در اراک (عراق)  
 بوده و بدر بار بهاء الدوله دیلمی انتساب داشته و مداح او بوده غضائری در قصیده توانا  
 بوده و در مدح مبالغه کرده است. شهرت وی بواسطه قصیده ایست در مدح سلطان محمود  
 بمطلع ذیل :

اگر کمال بجاه اندر است و جاه بمال  
 مرا به بین که به بینی کمال را بکمال  
 شاعر در این قصیده از لیاقت خود و سخاوت سلطان و حسد حاسدان سخن گفته است  
 عنصری با قصیده ای بهمان وزن بدو پاسخ داده و غضائری نیز بوی جواب ساخته . قصاید  
 غضائری از لحاظ مقایسه سبک شیوه زمان خواندنیست .

**فرخی** ساز شعرای بزرگ دربار محمود یکی نیز ابو الحسن علی بن جولوغ متخلص  
 به فرخی از اهل سیستان بود . چنانکه خود در این بیت اشارت بوطن خویش کرده :  
 من قیاس از سیستان دارم که آن شهر من است

وز بی خویشان ز شهر خویشتن دارم خسرو

پدر فرخی جولوغ در خدمت امیر خلف بنانو صاحب سیستان بسر میرد (۱)

۱- امیر ابو احمد خلف بن محمد بن لیث صفاری حکومت سیستان داشت و «سام»  
 علم و ادب بود سال ۳۹۳ مغلوب محمود غزنوی شد و در ۳۹۹ وفات یافت او را نام مادرش  
 بانواسر خلف بانو هم میگفتند .



فرخی ذوق لطیف و قریحه خوب و آواز خوش داشت و چنگ نیکو میزد. در شعر مخصوصاً قصیده را خوب ساخته و توان گفت در آن فن طرز خاصی بوجود آورده .

پیش از آنکه بدر بار محمود در سیستان خدمت دهقانی میکرد و چون از صله و انعام ابوالمظفر احمد بن محمد امیر چغانیان (۱) آگاه گشت قصد دربار او کرده همراه کاروانی شد و قصیده‌ای که چند بیت از آن نقل میشود در وصف شعر خود و مدح امیر گفت :

با کاروان حله بر فتم ز سیستان	با حله تنیده ز دل بافته ز جان
با حله فریشم تر کیب او سخن	با حله نگارگر نقش او زفان
هر تاراو بر فوج بر آورده از ضمیر	هر پودا و بجهد جدا کرده از روان
از هر صنایعی که بخواهی بر او اثر	وز هر بدایمی که بخواهی بر او نشان
نه حله‌ای کز آب مرا و رارسد گزند	نه حله‌ای کز آتش او را بود زیان

تا گوید :

تأثیرش کرد بر سر هر نقش بر نوشت      مدح ابوالمظفر شاه چغانیان

چون به چغانیان رسید امیر برای داغ کردن کرگان بداغگاه رفته بود پس فرخی قصیده خود را بخواجه عمید اسعد که پیشکار ابوالمظفر بود عرضه داشت و او فرخی را با خود بداغگاه برد و در ضمن از او درخواست نمود تا شعری در وصف داغگاه بسازد و او همان شب قصیده معروف داغگاه را نظم کرد که مطلع آن این است :

تا برند نیلگون بر روی پوشد مرغزار      پرنیان هفت رنگه اندر سر آرد کوهسار  
روز دیگر قصیده را پیش امیر بخواند. امیر شعر شناس بود و از این قصیده حیرت کرد و شاعر را بنواخت و صله فراوان بخشید.

بعد فرخی بدر بار غزنوی روی نهاد و سلطان محمود نیز او را همچنان گرامی داشت و او بدر بار پادشاه مقام بلند یافت و دارای ثروت شد و جاه و جائز پیدا کرد چنانکه خود در قصیده‌ای گوید :

۱- چغانیان ولایتی است در ماوراءالنهر و ابوالمظفر بن خاندان موسوم به آل محتاج یا ملوک چغانیان منسوب بود که قرن چهارم در آن ولایت حکومت میکردند .

با ضیعت آبادم و با خانه آباد  
هم با رمه اسبم و هم با کله میش  
ماز سفرم هست و نوای حضم هست  
از ساز مرا خیمه چو کاشانه مانی

با نعمت بسیارم و با آلت بسیار  
هم با صندم چیتیم و هم با بت فرخار  
اسبان سبکبار و ستوران گرانبار  
وز فرش مرا خانه چو بشخانه فرخار

با اینکه شاعر اینگونه غرق نعمت و ملازم حضرت بود گاهی هم مورد عتاب واقع میشد. چنانکه در قصیده بمطلع «ای ندیمان شهریار جهان - ای بزرگان در که سلطان» یکی ازین موارد را گفته و از بزرگان دربار سلطان شفاعت می طلبد و روزگار تقرب خود را در همین قصیده چنین یاد میکند:

شاه گیتی مرا گرامی داشت  
باز خواندی مرا از وقت بوقت  
گاه گفتمی بیا و رود بزن

نام من داشت روز و شب بزبان  
باز جستی مرا زمان بزمان  
گاه گفتمی بیا و شعر بخوان

از فحوای سخنان شاعر پیداست که این عتاب از بزرگترین منعم و حامی یعنی از ابوالاحمد محمد پسر سلطان محمود بوده ولی بجز یکی دو مورد دیگر بوی درد و اندوه از سخن فرخی نمی آید و معلوم میدارد در واقع شاعر در فراوانی و تن آسائی زیسته و روزگار خود را با ساز و آواز و شعر سازی و عشق بازی بسر می برده و دلش در گرو خوبان بوده است چنانکه گفته :

مرا دلیست گروگان عشق چندین جای  
دل میکی و در او عاشقی گروه گروه

عجبت از دل من دل نیافریده خدای  
تو در جهان چو دل من دلی دگر بنمای

فرخی قسمت عمده قصاید خود را در دربار غزنوی سروده سلطان محمود و پسرانش ابوالاحمد محمد و مسعود و برادرش امیر یوسف و وزراء و ندمای آنان را مدح کرده و از آن جمله در ستایش ابوالاحمد محمد گفته است :

چهار چیز گزین بود خسروانرا کار  
ملك محمد محمود آمد و بفزود  
نگاهداشتن عهد و بر کشیدن حق

نشاط کردن چو گان و بزم و رزم و شکار  
بر آن چهار بتوفیق کسرد کار چهار  
بزرگ داشتن دین و راستی گفتار

دیوان فرخی بیشتر از نه هزار بیت است و گذشته از قصاید غزلیات و قطعات و ترجیع بند و رباعیات را حاوی است. معاصرین و اخلاف فرخی مانند عنصری و رشید و طواط و دیگران او را ستوده اند. فرخی گذشته از شاعری در عروض و نقد الشعر استاد بوده و کتابی در این علم با اسم ترجمان البلاغه تألیف نموده و آن بمرور زمان از میان رفته است ولی رشیدالدین و طواط آن را دیده و در تألیف کتاب حدائق السحر خود از آن استفاده کرده. سبک و مذاق فرخی - فرخی نیز مانند عنصری غالب قصاید و مدایح خود را با وصف بدایع طبیعت شروع کرده و در تغزل قدرت نشان داده است. بطور کلی این شاعر در لفظ و معنی مهارت بسزای داشته و تشبیهات لطیف و طبیعی بکار برده و از تعقید و تکلف اجتناب ورزیده و غالباً اشعار را ساده و شیرین سروده است برای نمونه میتوان قصیده‌ای را که با وصف ابر شروع میکند متذکر شد که در عبارت و تشبیهات آن صفت سخن پردازى شاعر هویدا است و مطلع آن قصیده این است :

بر آمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا

چو رأی عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا

فرخی در مدح و ستایش سبک زمان خویش اوصاف بلند و اخلاق عالی ارجمنده به ممدوح خود می‌بخشد. ممدوح او سخن آرا و سخنور است مردمی کیش او وجود و بخشش مذهب او است زرد در نظرش مانند کاهست دلش مانند دریا فراخ و بیکران و کفش مانند دریا گوهر فشانست جهان را بتدبیر میگرداند در چهره اش روزبهی پیدا است داد میدهد و دانشمند را مینوازد شاهان از و بشاهی و آزادگی داستان زنند. چون روز جنگ شمشیر کشد هر یخ از ترس راه خود کم میکند و حمل را از عقب باز نمی‌شناسد و هر اس بردلها می‌نشیند. اختر نیک و بیخت بلند دارد. عهد نگهدار و حق پرست و دیندار و راست گفتار است.

از این معانی که در غالب قصاید وی آمده توان دید که شاعر چگونه با سخنان شیوا و اشعار رسا فرمانروایان زمان خود را در صفات نیک تشویق کرده و اگر بعضی آن صفات را نداشته‌اند بدان تحریص نموده است.

گفتیم از هنرهای شاعر تغزل یعنی آوردن ابیات شورانگیز در آغاز قصاید و وصف

زیبائی طبیعت و سخن از بهار و نوروز و می و معشوق است . اینك نمونه تغزلی از قصیده معروفی در مدح سلطان محمود که در بالا اشاره بدان شد . در این قصیده هم آن تصویری لطیف از ابر بعمل آمده و تشبیهات نغز بکار رفته است :

بر آمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا

چو رأی عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا

چو گردان گشته سیلابی میان آب آسوده

چو گردان گردبادی تند گردی تیره اندروا

ببار بدوز هم بگسست و گردان گشت بر گردون

چو پیلان پراکنده میان آبگون صحرا

تو گفتی کرد زنگار است بر آئینه چینی

تو گوئی موی سنجابست بر پیروزه گون دیبا

بسان مرغزار سبز رنگ اندر شده گردش

یکساعت ملون کرده روی کنبد خضرا

تو گفتی آسمان دریاست از سبزی و بر رویش

پیرواز اندر آورد دست ناکه بیچگان عنقا

می بینیم که استاد در این چند بیت طبیعت را بسخن می نگارد . نوده های ابر را مانند رأی عاشقان و طبع دل باختگان گردان و شیدا می بیند و آنها را به سیلابی که میان آب ساکن آید یا بگردبادی که در هوا برخیزد یا بمرغزار گردنده و بیچگان عنقا که بر روی دریا پیرواز در آیند تشبیه می نماید . در مدیحه دیگر که باز روی سخن بدان پادشاهست نشئه بهار و نقشه گلزار و نسیم گل و نغمه قمری و بلبل را با این سخنان نغز و وزن نشاط آوردنشین می ستاید :

بدین خرمی جهان بدین تازگی بهار

بدین روشنی تراب بدین نیکوئی نگار

چون بهشت عدن یکی چون هوای دوست

یکی چون کلاب بلخ یکی چون بت بهار

زمین از سرشك ابر هوا از نسیم گل  
 درخت از جمال برگ سر که ز لاله زار  
 یکی چون پرند سبزیکی چون عبیر خوش  
 یکی چون عروس خوب یکی چون رخان یار  
 نذرو عقیق روی کلنگ سپید رخ  
 گوزن سیاه چشم پلنگ ستیزه کار  
 یکی خفته بر پرند یکی خفته بر حریر  
 یکی دسته از نهفت یکی جسته از حصار  
 ز بلبل سرود خوش ز صلصل نوای نغمه  
 ز ساری حدیث خوب ز قمری خسروش زار  
 یکی بر کنار گل یکی در میان بید  
 یکی زیر شاخ سرو یکی بر سر چنار  
 هوا خرم از نسیم زمین خرم از لباس

جهان خرم از جمال ملك خرم از شکار

با وجود این وصف‌های جاذب طبیعی شعر فرخی از تشبیهات خیالی و استعاره  
 و کنایه خالی نیست: شب را بزنگی و سپیده صبح را بدندان او و نور سفید روز را به  
 رادی قصب و قد را به سرو و صورت را باماء و شراب را به عقیق مذاب و سبزه زار را  
 به پرند نیلگون و بید را به پرطوطی و ارغوان را به لعل بدخشی و باغ را به بوقلمون  
 تشبیه نموده است و اینگونه تشبیهات که در ادبیات ما فراوان است اگر درست ترسیم  
 طبیعت نمودار نمیسازد از طرف دیگر نماینده باریکی فکر و لطف موقع و فراخی  
 خیال است و در هر صورت توان گفت تغزلهای استاد طرحهای غریب ریخته و رنگ  
 آمیزی‌های بدیع بکار برده و نشاط نشئه طبیعت را خوب بسلك سخن کشیده اینك  
 چند بیت دیگر از اینگونه سخنان:

گل بخندید و باغ شد پدram  
 ای خوشا این جهان بدمن هنگام  
 چون بنا گوش نیکسوان شد باغ  
 از گل سب و از گل بادام

همچو لوخ ز مر دین گشته است	دشت همچون صحیفه زر خام
باغ پر خیمه های دیبا گشت	زند و افان درون شده بخیام
گل سوری بدست باد بهار	سوی بساده همی دهد پیغام
که ترا با من از مناظره ایست	من بیباغ آمدم بیباغ خرام

فرخی در نمودن احساسات شادی و اندوه و شوق وصال و درد جدائی و دیگر عواطف بشری نیز سخن آرای ماهر است و شعرش نشان میدهد که وی اهل دل بوده و اوضاع جهان و حالات مردمان بیدرنگی در آئینه ضمیر او نقش بسته و متأثرش میساخته. قصیده شیوای مؤثر در مرثیه سلطان محمود که با مطلع :

شهر غزنین نه همانست که من دیدم یار

چه فتاده است که امسال دگر گون شده کار

آغاز میکند این حقیقت را نشان میدهد. همچنین است ابیات ذیل که درد جدائی را در آن جلوه داده :

دل من همی داد گفتی گوائی	که باشد مرا روزی از تو جدائی
بلی هر چه خواهد رسیدن بمردم	بر آن دل دهد هر زمانه گوائی
من ایش روز را داشتم چشم زین غم	نبوده است با روز من روشنائی

برخی از اشعار فرخی معانی تاریخی دارد زیرا وی ندیم سلطان محمود و در بسیاری از سفرهای هند با وی بود. پس از جنگها و فتوحات سلطان در قاصد خود سخن بمیان آورده و بسا که از این قصاید برای وقایع نامها و جاهای تاریخی استفاده توان کرد اینک مطلع های برخی از اینگونه قصاید تاریخی :

بهار تازه دمید ای بروی رشك بهار

بیا و روز مرا خوش کن و نبید بیمار

\*\*\*

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر

سخن نو آرد که نور احلاوتیست دگر



بخندد همی باغ چون روی دلبر  
بیوید همی خاک چون مشک اذفر



ترکش ای ترکیسوفکن وجامه جنگ  
چنگ بر گیر وبنه درقه وشمشیر از چنگ



در ضمن این قصاید تاریخی ایبائی نیز میتوان یافت که مراسم و آئین عصر در آن نمودار است مانند آنچه در باب مجالس سلطان و جشنهای نوروز و مهرگان گفته یا آنچه در وصف داغگاه ابو مظفر چغانی ساخته .

در خاتمه باید گفت فرخی از قصیده گویان درجه اول ابراست. در سخن تواناست طبعش روان و قصایدش صریح و آسانست و پیچیدگی و معانی دقیقی فلسفی و مطالب علمی در آن نیست بلکه شعرش نماینده ذوق و قریحه است. حس وزن و موسیقی شناسی او در آهنگ و بیوند نظم او مؤثر بوده و سخنش را از هر گونه تعقید و درشتی برکنار داشته است ، تاریخ وفات فرخی را سال ۴۲۹ نوشته اند .

منوچهری- ابوالنجم احمد منوچهری از دامغان بود. تخلص خود را از نام نخستین ممدوح خود فلك المعالی منوچهر بن قابوس و شمگیر پنجمین حکمران زیاری<sup>(۱)</sup> گرفته . بعضی تذکره نویسان او را شصت گله نیز نامیده اند ولی گویا این لقب از اشتباه اسم و تخلص او با اسم احمد بن منوچهر شصت گله پیش آمده باشد. احمد بن منوچهر از شعرای قرن ششم بوده و راوندی مؤلف تاریخ راحة الصدور در بین معاصرین خود از او نام و او را بلقب شصت گله خوانده .

با اینکه ابتدای ترقی منوچهری در زمان محمود بوده مشکل است او را از شعرای دربار وی شمر دزیرا در میان اشعار او نامی از محمود دیده نمیشود و آنچه بر ما معلوم است قبل از چهار صد و بیست و شش که مسعود بگرگان رفت منوچهری در غزنی بود . خدمت

۱- آل زیار (۴۰۳-۴۲۰) در حوالی طبرستان و جرجان حکومت داشته .

آن سلطان پیوسته. بهر صورت منوچهری را میتوان شاعر دربار مسعودشمرد زیرا اغلب قصاید او در مدح آن پادشاه و وزراء و امرای او میباشد.

سبک و افکار منوچهری - از سخن منوچهری پیداست که وی اشعار متقدمین خاصه سخن سرایان نازی را زیاد خوانده و نسبت بدان انسی پیدا نموده چنانکه گوید:

من بسی دیوان شعر نازیان دارم زبر

و اتفاقی نیست که نام شماره‌ای از شعرای گذشته و معاصر ایران و عرب را در دیوان خود آورده و از مضامین آنها نقل کرده مانند ذکر از اطلال و دمن و یاد از دیار مندرس و حدیث قافله و جدائی از محبوب و مسافرت با شتر و وصف بیابان و صحبت از خار مغیلان و تصویر ستاره هاز سهیل و سماک.

شاعر گذشته از شعر و مضامین عرب در لغت عرب هم بیخبر داشته و نه تنها مانند بعضی از معاصرین خود مضامین و اسلوب عرب را اقتباس نموده بلکه عین افتهای غریب و ترکیبهای ناروای عربی مانند: «معنبر ذوائب معقد عقایص مسلسل غدا یرسجن جمل ترائب» داخل شعر فارسی کرده و قافیه پردازیهای نابجای ثقیل مانند «لواعب و نجائب و مراحب و محجن و معکن رواداشته است، چند قصیده از وی مستقیماً شعرای عرب را بخاطر خواننده آبتن می‌آورد مانند قصیده‌ای که با مطلع «سلام علی دارام الـواعب بتان سیه چشم عنبر ذوائب» آغاز میکند و گوینده نامی نازی یعنی امر القیس را متذکر می‌سازد حتی گاهی در ضمن قصایدی که بفارسی روان شیرین گفته جمله‌هایی شاهد توجه شاعر بسخن سرایان نازیست، مثلاً در ضمن قصیده زیبا با مطلع:

«روزی بس خرم است می‌گیر از بامداد هیچ بهانه نماند ایزد نام تو داد»  
گوید:

قوس قزح وار عالم فردوس وار      کبک دری کوس وار کرد قفایک

که مطلع قصیده معروف امر القیس را با ما آورد.

(قفایک من ذکرى الحبيب و منزل      بسقط اللوى بین الـواعب و دمن)

همچنین در طی قصیده شکوائی خود با مطلع:



« حاسدان بر من حسد کردند و من فردم چنین  
گوید :

« من بسی دیوان شعر تازیان دارم بیاد      توندانی خواند الاهی بصحنک فاصبحین »  
که قصیده عمرو بن کلثوم را بنظر میآورد :  
« الاهی بصحنک فا صبحینها      ولا تبقی خمور الا ندرینا »

و این هر دو قصیده تازی از معلقات هفتگانه است که معروفست .

با اینهمه مبادا کمان رود تمام شعر منوچهری با اینگونه تضمینها یا بالفتهای  
درشت معقد است. اول شاعر با تسلطی که در زبان و قدرتی که در کلمات و عبارات داشته همین  
تعبیرات ثقیل بیگانه منش را هم رام کرده و در جزو سخن فارسی آورده دوم آنکه  
غالب اشعار وی بفارسی روان و بهترین سخنان سروده شده. پیدا است که عده ای از این  
قصاید مربوط بمدح است که پس از تغزلی ملیح رشته مطلب به مدح میرسد .  
توان گفت عده سخن پرداز شاعر در همین قسمت تغزل است که در آن گاهی  
زیبائی طبیعت و گاهی جمال معشوق و گاهی حالات درونی خود را تصویر نموده و در  
مواردی موضوعهای گوناگون مانند وصف شمع یا اسب یا کاروان یا نظایر آنرا  
برگزیده. وصفهای منوچهری هم تشبیهات دلنشین طبیعی دارد و هم تشبیهات تخیل  
آمیز ماهرانه که اولی دل را میفریبد و دومی اندیشه را و اغلب این دو بهتر با هم است.  
گل و سبزه مانند بالش و بستر بصرها فرا گسترده، درختان کبود از فشار بار خمیده و  
چون چنبرهای یاقوتین شده که بلبلان مانند بازیگران در آن در جست و خیزند  
سنبل نظیر زلف خوبان و نرگس مثال معشوقان دامنه کهار را پوشیده و لاله نعمان  
سان خوبر خساران است که گوئی دلرا بمشک و سر را بخون آلوده است، نرگس  
مانند حورانی است که طبق سیمین بر سر نهاده و بر آن ساغرهای زرین چیده... همه  
اینها بدیعت ولی چه فایده بقائی ندارد در صورتیکه جمال و شکوه خواجه برقرار  
و پایدار است .

در بعضی وصفهای منوچهری جنبه طبیعت غلبه میکند و نقشهای بدیع لطیفی

بوجود میآید که نمونه درخشانی از روح نگارگر گوینده آنست. هر صاحبذلی که قصیده « شبی کیسوفرو هشته بدامن » را بخواند و منظره های بدیع را که در آن نمایانده شده بنگرد و قدرت سخن را که پرده های رنگینی را از تاریکی شب و تابش ستاره ها و آمدن ابر و باران و شروع باد و طوفان و طلوع آفتاب تا بان پشت سر هم در برابر دیده محسوم میدارد در یابد بی اختیار بگوینده آن منوچهری دامغانی آفرین خواهد گفت ، اینك چندبیتی از آن قصیده :

شبی کیسوفرو هشته بدامن	پلاش معجز و قیرش گرزن
بگردار زن زنگی که هر شب	بزاید آلودگی بلغاری آن زن
شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک	چو بیژن در میان چاه او من



نصوب ستاره ها :

ثریا چون منیره بر سر چاه	دو چشم من بر او چون چشم بیژن
همی بر گشت کرد قطب جدی	چو کرد با بزن مرغ منمن
بنات النعش کرد او همی گشت	چو اندر دست مرد چپ فلاخن
دم عقرب بتابید از سر کوه	چنان دو چشم شاهین از نشیمن
یکی پله است این منبر مجره	زده گردش فقط از آب روین



اسب شاعر :

مرادر زیر ران اندر کمیتی	کشنده نی و سر کش نی و توسن
عنان بر گردن سرخش فکنده	چو دوهار سیه بر شاخ چندن
دمش چون تافته دم بریشم	سمش چون ز آهن و فولاد ماهن
همی راندم فرس رامن بتقریب	چوانگشتان مردار غنون زن

طلوع آفتاب :

س از البرز بر زد قرص خورشید	چو خون آلوده دزدی سرزمکن
-----------------------------	--------------------------

بگردار چراغ نیم مرده      که هر ساعت فزون کردش روغن



شروع طوفان و باران :

برآمد بادی از اقصای بابل  
 تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی  
 ز روی بادیه برخاست گسردی  
 چنان کز روی دریا بامدادان  
 برآمد زاغ و نگ و ماغ پیکر  
 چنان چون صد هزاران خرمن تر  
 بجستی هر زمان از میخ برقی  
 چنان آهنگری کز کوره تنگ  
 خروشی بر کشیدی تند تندر  
 تو گفتی نای رویین هر زمانی  
 بلرزیدی زمین از زلزله سخت  
 فرو باریسد بسارانی ز گردون  
 و با اندر تموزی مه بسیار  
 ز صحرا سیلها برخاست هر سو

توانگفت در این سبک توصیف شاعر سخن آرای ایران قریب هزار سال پیش  
 حوادث آفاق را چندان ماهرانه نقاشی کرده که شعرش بشعر طبیعت پردازى  
 (Naturalisme) عصر ما فرین شده . تعریف طوفان از این بهتر دشوار است و شاید  
 وصف سیل را هیچ شاعری در هیچ زبانی زیباتر و طبیعی تر از این يك مصرع :  
 «دراز آهنگ و بیجان وزمین کن» نکرده باشد .

با اینحال همه وصفهای منوچهری نقش و تقلید طبیعت نیست و چنانکه در بالا هم  
 گفته شد تشبیهاتی که بیشتر از ذوق خیال و اندیشه در آن کار کرده در توصیفات شاعر  
 آمده است .

هر چند گاهی آثار اندوه از گفته های او مانند آنچه در قصیده شمع آمده پیدا است

ولی اکثر اشعار وی بحقیقت نشاط انگیز و مسرت خیز است و کمتر شاعری در زبان فارسی داریم که اینگونه شعرهای رقصان و سخنان زنده و شادان سروده باشد مضمون غالب اشعار استاد از این قبیل است :

نوبهار آمد و گل نازه فرار آورد تو نیز می فراز آ و رو بر بط بنواز تا چند بگاج  
اندری و غم جهان خوری سوی باغ آیی و ساز و آواز نغمه بلبل را بشیوش و روزهای  
گریزان بهار را بخوشی بگذران :

روزی بس خرم است می گیر از باعداد  
خواسته داری و ساز بیغمیت هست باز  
نیز چه خواهی دگر خوش بخور و خوش بزی  
می خور کت باد نوش بر سمن و بیلگوش  
بر چه تا بر جهیم جام بکف بر نهیم  
بارد در خوشاب باز ز استین سحاب  
مرغ دل انگیز گشت باد سمن بیز گشت  
منخصوصاً در اشعار مسمط که خود در آن سبک مبتکر بود این روح الفت و

ابتهاج نمایانست .

شاعر طبیعت پرست نشاط و زنده دلی که میخواهد از شوق و ذوق زندگی بهره گیرد و از زیباییهای آفرینش لذت پذیرد حس لطیف موسیقی هم دارد و پرده گوشش بالحن نغم مرغان و ساز و آواز فرزندانسان باز است و برای او که در نوبهار مجذوب نمایش باغ و چمن است کبک ناقوس و شارک ستور و فاخته نای و بططنبور میزند تا چه ماند بانسان که راز دل را در آواز و پرده های گوناگون میسر آید و شاعر نام برخی از آوازه را در قصاید خود از آن جمله در منظومه :

«رسم بهمن گیر و از نو نازه کن بهمنجنه

ای درخت ملك بارت عز و بیداری نمه »

میشمارد. چنانکه اشارت رفت منوچهری در بیان و تبیین حالات مسرت یا مالال آدمی هم

شعر پرداز توانا نیست در راز و نیاز با شمع حال کسی را که بسرای دیگران از تن  
و جان بگذرد و خود بهره‌ای جز بدی و ناسپاسی نبرد بدین سبک بدیع بیان  
می‌سازد :

تو مرا مانی بعینه من تو را مانم درست  
دشمن خویشیم هر دو دوستدار انجمن  
خویشتن سوزیم هر دو بر مراد دوستان  
دوستان در راحتند از ما اندر حزن  
هر دو گریانیم و هر دو زرد و هر دو در گداز  
هر دو سوزانیم و هر دو فرد و هر دو محتجن  
آنچه من بردل نهادم بر سرت بینم همی  
آنچه تو بر سر نهادی در دلم دارد وطن  
اشک تو چون زد که بگدازی و بر ریزی بزر  
اشک من چون ریخته بر زر بر کج با سمن

راز دار من توئی همواره یار من توئی  
غمگسار من توئی من آن تو تو آن من  
منو چهری بفحوای شعر خودش گذشته از هنر های زیبا در علوم هم دستی  
داشته و حکمت و پزشکی و نحو و نجوم میدانسته، دیوان اشعارش اکنون در حدود  
سه هزار بیت است. وفات او را در حدود چهار صد و سی و دو هجری نوشته‌اند.

### ✽ فردوسی ✽

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس  
نازه دعیدن بزبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایرانست و کسی دیگر از  
کویندگان ما در این هنر بیایه او نمیرسد.  
درینا شخص بدین بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهولست  
و آنچه بر ما معلوم است اندکیست از بسیار.  
تخلص یا لقب شاعرانه او فردوسی و کنیه او ابوالقاسم بوده ولی در نام او و نام

پدرش روایات گوناگون است. زادگاه او بقول کتاب چهارمقاله عرضی سمرقندی که صد سال پس از زمان شاعر تألیف یافته (و با اینحال نزدیکترین تألیفاتی است به پیدار که از او یاد کرده اند) قریه باژ از ناحیه طایران در بلوک طوس و اقامتش در طایران بوده است. تاریخ قطعی تولد شاعر را نه از روی روایات و نه از اشعار شاهنامه نمیتوان تعیین کرد زیرا گرچه در موارد زیادی سن خود را ذکر کرده و سالهای مختلف از ۵۸ تا ۷۶ بلکه ۸۰ سال گفته ولی مبدأ بدست نداده تا زمان صحیح تولد از آن بدست آید و تنها بمقایسه و تقریب ممکنست دریافت. مثلاً چون از آخرین سنها که گو با مقارن ختام شاهنامه بدست داده در بعضی نسخه های خطی شاهنامه مانند نسخه محفوظ در لیدن (هلند) و در اشترازبورگ (آلمان) هفتاد و شش است و چون شاهنامه را بموجب يك بيت خانمه که گفته :

ز هجرت شده پنج هشتاد بار      که من گفتم این نامه نامدار

در تاریخ چهار صد هجری انجام داده پس در سال ۴۰۰ هفتاد و شش ساله بوده است در این صورت سال تولدش ۳۲۴ هجری خواهد بود .

قرینه سن ۷۶ بیت دیگر است که باز در آخر شاهنامه آمده .

کنون عمر نزدیک هشتاد شد      امیدم بیکباره بر باد شد

بحکم اشعار دیگر ممکنست تاریخ تولد فردوسی را حدود ۳۳۰ تخمین زد زیرا از روی آن اشعار شاعر ما در جلوس سلطان محمود یعنی در سال ۳۸۹ پنجاه و هشت ساله بوده پس تاریخ تولدش حدود ۳۳۰ میشود چنانکه گوید :

یدانکه که بد سال پنجاه و هشت      جوان بودم و چون جوانی که است

خروشی شنیدم ز گیتی بلند      که اندیشه شد پیرو من بی گزند

که ای نامداران گردنکشان      که جست از فریدون فرخ نشان

فریدون بیدار دل زنده شد      زمین و زمان پیش او بنده شد

به پیوستم این نامه بر نام اوی      همه مهتری باد فرجام اوی

که اشاره است بظهور و پادشاهی محمود و اینکه فردوسی شاهنامه را بنام او

کرده و در این حین پنجاه و هشت سال داشته .

فحوای ابیات دیگر از خواتیم شاهنامه نیز این قیاس را قوی میکند مثلاً در ضمن اشعار شاهنامه چنین آمده :

چو سال اندر آمد بهفتاد و يك	همی زیر شعر اندر آمد فلک
سی و پنج سال از سرای سپنج	بسی رنج بنردم با امید گنج
چو بر باد دادند گنج مرا	نبد حاصلی سی و پنج مرا
کنون عمر نزدیک هشتاد شد	امیدم بیکیاره بر باد شد
سر آمد کنون قصه یسزد کرد	بمراه سپندارمذ روز ارد
ز هجرت شده پنج هشتاد بار	که گفتم من این نامه نامدار

بحکم این اشعار در سال چهار صد هجری هفتاد و يك سال داشته و اگر هفتاد و يك از ۴۰۰ هجری کم کنیم عدد ۳۲۹ حاصل میگردد، نیز از اشعار فوق تاریخ شروع شاهنامه بدست می آید زیرا شاعر در حدود ۴۰۰ میگوید سی و پنج سال صرف نظم شاهنامه کرده ام پس حوالی ۳۶۵ هجری را آغاز نظم آن توان گرفت و این بابتی دیگر که گوید چون سال شصت و پنج گذشت اختر دیر ساز با من موافق شد و تاریخ شاهان را ساختم با تعبیری که بعضی دانشمندان از آن کرده اند درست در می آید، بیت مذکور با تالی آن اینست .

چوبگذشت سال از برم شصت و پنج	فزون کردم اندیشه درد و رنج
بتاریخ شاهان نیاز آمدم	به پیش اختر دیر ساز آمدم

این دانشمندی گویند اصل مصرع اول (چوبگذشت سال از برم شصت و پنج) است و مقصود سیصد و شصت و پنج هجری است که تاریخ شروع شاهنامه است پس در ۳۶۵ یعنی بسن سی و پنج سالگی شاهنامه را شروع کرده و در ۷۰ سالگی یعنی پس از ۳۵ سال تمام کرده است .

در نتیجه این مقایسه ها میتوان گفت فردوسی در حدود سال ۳۳۰ هجری در طوس تولد یافته و در حدود سال ۳۶۵ یعنی در ۳۵ سالگی آغاز بنظم شاهنامه کرده و بعد از ۳۵ سال یعنی در ۷۰ یا ۷۱ سالگی در تاریخ ۴۰۰ هجری آنرا پیاپیان

بحکم بعضی اشعار شاهنامه و اخبار دیگران فردوسی در قسمت نخستین عمر از دهقانان طوس بوده و زندگی آسان و فارغی داشته چنانکه در ضمن شکایت از پیری ونداری اشاره به نشاط و ناز پروردگی و برتری روزگار جوانی میکند. دهقانی بوده زمین زراعتی داشته معیشتش بر راحتی میگذشته و خود در طا بران طوس در باغی اقامت میکرده و در آن باغ یار و ندیم داشته و فراغت و صفائی نصیبش بوده و در آن حال شعر میسروده است و این معنی از ابیاتی مائند آنکه در داستان بیژن و منیژه آورده و از باغ و جو یبار مسکن خود سخن گفته پیدا است.

ولی افسوس این شادکامی شاعر بزرگ بقائی نداشت و در قسمت دوم عمر ونداری و پیری دست بدست شاعر بزرگ ایران روی آورد و آسایش و رفاه را از وی باز گرفت این وضع غم انگیز از ابیاتی از قبیل آنکه در زیر نقل میگردد پیدا است :

چه داری به پیری مرا مستمند	الا ای بر آورده چرخ بلند
به پیری مرا خوار بگذاشتی	چو بودم جوان برترم داشتی
چو پرورده بودی نیازوردا	مرا کاش هرگز نه پروردیا
پراکنده شد مال و برگشت حال	بجای عنانم عصا داد سال
تهی دستی و سال نیرو گرفت	دو گوش و دو پای من آهو گرفت

از این اشعار و امثال آن پیدا است که پیری شاعر زود شروع کرده و در شصت سالگی شکسته شده و ضعف و سستی پیدا نموده و گوش او از شنیدن و پایش از رفتن بازمانده. از تأثرات شاعر بزرگ اینک در اواخر عمر بحکم تنگدستی مجبور شد شاهنامه را بامید صلح و بخشش بنام سلطان محمود نماید ولی بدخواهان از وی در حضرت سلطان بدگویی نموده و پادشاه را نسبت بزنده کننده نام ایمران بدین وطنین کردند و نامه ای بدان ارزش و اهمیت مورد توجه سلطان واقع نگردد چنانکه فرماید :

چنین شهریاری و بخشنده ای	بگیتی ز شاهان درخشنده ای
نکرد اندرین داستانها نگاه	ز بدگویی و بیخت بد آمد گناه
حسد برد بدگویی در کار من	تبه شد بر شاه بازار من



بنابر روایت فردوسی بر اثر این احوال خود عزیمت غزنه کرد و در بار سلطان رسید ولی باز هم روی مهر و احسان از ساحت سلطان ندید ناچار دل‌باز گشت نهاد و بقول تذکره هفت اقلیم این قطعه شیوا را در آن موقع ساخت (گرچه آنرا بنصری هم نسبت داده‌اند):

حکیم گفت کسیرا که بخت والا نیست  
 بهیچ روی مر او را زمانه جویان نیست  
 برو مجاور دریا نشین مگر روزی  
 بدستت افتند دری کجاش همتا نیست  
 خجسته در گه محمود زاوی دریاست  
 چگونه دریا کان را کرانه پیدانیه  
 شدم به دریا غوطه زدم ندیدم در  
 گناه بخت من است این گناه دریانیه

در نتیجه این یأس و سرشکستگی بود که شاعر بر گشت و قصیده‌ای در هجو سلطان ساخت و در آن از دون همتی و دهن‌بینی و بی‌تباری او یاد کرد و از بخت خود که محتاج کوتاه نظران گشته بود شکایت نمود. سلطان با آن جاه و شکوه در گذشت و آن هجابجا بماند. بر حسب روایت عروضی در چهار مقاله فردوسی از دست ساعیان و بدگویان و از بی توجهی سلطان آزرده گشت و صله سلطان را که موافق مقام او نبود رد کرد و برای مصون ماندن از غضب او از غزنه بهرات عزیمت کرد و از آنجا به پیش پادشاه طبرستان شهریار بن شروین که ایرانی پاك نژاد بود رفت و هجویه را که صدبیت بود در آنجا ساخت ولی شهریار آن هجویه را از وی باز خرید و مانع از انتشار آن شد. عروضی این شش بیت را از آن هجویه که بدست او آمده است آورده:

مرا غمز کردند کان پر سخن  
 بمهر نبی و علی شد کهن  
 اگر مهرشان من حکایت کنم  
 چو محمود را صد حمایت کنم  
 پرستار زاده نیاید بکار  
 و گر چند باشد پدر شهریار  
 از این در سخن چند رانم همی  
 چو دریا کرانه ندانم همی  
 به نیکی نبد شاه را دستگاه  
 و گرنه مرا بر نشاندی بگاه  
 چو اندر تبارش بزرگی نبود  
 نیارست نام بزرگان شنود

بموجب اشعاری در خانمه یکی از نسخه‌های قدیم شاهنامه نیز بحکم اشعاری در مقدمه نسخه‌ای از یوسف و زلیخا که در موزه بریتانیاست فردوسی بسال ۳۸۴

مسافرتی بجنوب ایران کرد و تابعدا در رفت و در آنجا بسید بن موقر وزیر بهاءالدوله دیلمی نایل آمد و بخواهش اوقصه یوسف زلیخارا ساخت و در بازگشت در حدود ۳۸۸ به خان لنجان در حوالی اصفهان رسید و نزد حاجا کم آنجا احمد بن محمد بن ابی بکر احترام دینویک نسخه از شاهنامه را بنام او کرد و پس از برگشتن از این مسافرت است که آخرین تدوین شاهنامه را برای تقدیم به سلطان محمود همت گماشت. دانشمندان به دلایل اشعار مربوط باین مسافرت را ساختگی می شمارند از آنجمله سستی آن اشعار است که بسبک و شیوه استاد هرگز شبیه نیست بلکه امارات تقلید از آن پیدا است.

از سوانح مهم و دردناک زندگی فردوسی هرگز فرزند اوست که در عین سن رشد و جوانی یعنی سی و هفت سالگی پدر پیر شصت و پنج ساله را داغ فراق بردل نهاد چنانکه در ضمن مرثیه دلسوز خود میگوید:

مگر بهره گیرم من از پند خویش      بر اندیشم از مرگ فرزند خویش

جوان را چو شد سال برسی و هفت      نه بر آرزو بسافت گیتی و هفت

عروضی گوید چون سلطان محمود از مسافرت هند بر میگشت مناسبت بیتی که وزیرش خواجه احمد حسن میمنتی از فردوسی خواند و گفت:

اگر جز بکام من آید جواب      من و گرزو میدان و افراسیاب

محمود را از شاعر بزرگ یاد آمد و از بی مبالانی که در حق او نشان داد پشیمان شد و فرمان داد شصت هزار دینار بر او بفرستند و از او رذایت طلبید و آبی موقعی که احسان سلطان از دروازه رودبار اشتر شهر طبران وارد میشد جنازه فردوسی را به دروازه رزان همی بردند! تاریخ و قات فردوسی را ۴۱۱ یا ۴۱۶ نوشته اند. بنا بقول عروضی از آن مرد بزرگ تنها یک دختر باقی مانده بود.

### شاهنامه

شاهنامه نویسی در قدیم - شاهنامه نویسی یعنی - صفاتی، آبی و کارها مهم شاهان و پهلوانان ایران از روزگار کهن در کنار شاهنامه نویسی است. آنچه در کتاب تورات آمده - در این باره - در کنار های شاهان ایران و خطب می شده است. از قدیمترین شاهنامه ها که نام آن بزبان سانسو - کتاب - در نای نامک

یا خداینامه (شاهنامه) پهلوی است که در دوره ساسانیان تألیف یافت و دانه ایرانی ابن مقفع آنرا از پهلوی بتازی ترجمه کرد چنانکه گذشت. این کتاب و ترجمه عربی آن در قرن های نخستین اسلامی بوده و بعد از بین رفته است. از کتابهای پهلوی که میتوان در ردیف شاهنامه های قدیم بشمار آورد و بزمان ما رسیده است یکی کارنامه کی اردشیر بابکان (یا کارنامه اردشیر بابکان) و دیگری یانکار زریران (یادگار زریران) است که آنرا شاهنامه گشتاسب هم گفته اند. اولی شرح خاندان و زندگانی داستانی اردشیر و پسرش شاهپور و دومی شرح گرویدن گشتاسب بدین زرتشت و جنگ ارجاسب است با او.

مأخذ های شاهنامه - از جمله مأخذهای شاهنامه کتاب اوستا و تألیفات دیگر مربوط باوستا مانند بند همن و دینکرت و نظایر آنهاست سخن از یزدان و اهریمن و روایات راجع بزرتشت و داستان آفرینش و حکایات کیومرث و شاهان کیان و قصه جم و فریدون و نظایر آنها از اوستا است که هم در مطالب و هم در تلفظ نامها تغییراتی روی داده حتی بعضی از این داستانها مانند داستان جم و کاوه و کیکاوس به افسانه های مشترک آریائی یعنی ایرانی و هندی بر میگردد و در مقام تحقیق اساس افسانهها از دوره ایران و هند هم قدیم تر رفته از افسانه های مشترک هند و اروپائی سرچشمه میگردد مثلا از شیر حیوان بزرگ شدن زال پاریس پسر پری یا موس یونانی را و روین تن بودن اسفندیار آخیلس یونانی و زیگفرد آلمانی را و داستان هفتخان رستم افسانه دوازده خوان هر کلس یونانی را بخاطر می آورد قصه هائی هم مانند قصه رستم و اسفندیار در شاهنامه موجود است که بعد از دوره هخامنشیان از منابع دیگر ایرانی شاید از منابع مربوط به مشرق ایران مانند زابلستان گرفته شده. ناچار اغلب این مطالب در شاهنامه پهلوی یعنی خوتای نامک و نظایر آن مندرج بود که از آن بقارسی یا عربی ترجمه شده و مورد استفاده واقع گردیده.

گذشته از منابع ایرانی منابع خارجی هم مأخذ شاهنامه قرار گرفته است از آن جمله داستان اسکندر است که اصل آن از یونان به سریانی و عربی نقل شده و از آن

منابع به داستانهای ایرانی پیوسته پیداست که مطالب را جمع باسلام و عرب هم مستقیماً از منابع اسلامی وارد شاهنامه گشته .

منابع فارسی شاهنامه - داستانهای باستان را فردوسی مستقیماً از اوستا یا کتاب های پهلوی نگرفته و اگر گاهی يك دفتر پهلوی بدست او رسیده نادر بوده است بلکه بعد از اسلام بشویق شاهان و امیران و سپهبدان ایرانی داستانهای ایران بدست دانشمندانی مانند ابن مقفع بتازی و یافعی اندر آمد و این عمل در زمان پادشاهان سامانی در نتیجه توجه خاص آنان وسعت یافت و دفتر و کتاب ها از منظوم و منشور تهیه گردید که مأخذهای شاعر بزرگ همانها بود از آن جمله میتوان شاهنامه مسعودی مروزی را نام برد که تقریباً در اوایل قرن چهارم نظم شد و دیگر شاهنامه ابوالمؤید بلخی که هم در آن اوان به نثر نوشته شد دیگر شاهنامه منصوب به ابوعلی بلخی و امثال آن ولی مهمترین منبع شاهنامه فردوسی همانا شاهنامه ابو منصور است که بحکم ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی که در اواسط قرن چهارم فرمانروای بلخ بود و از بزرگان آن سامان بشمار میرفت و تعصب ایرانی داشت تألیف یافت. وی فرمان داد تا دانشمندانی گرد آیند و داستانهای ملی را فراهم آورند و شاهنامه ای تصنیف کنند .

پیداست که مأخذ این شاهنامه همان داستانهای اوستایی و کتاب های پهلوی مانند خوتای نامک بوده است . چند بیت از شاهنامه این اقدام بزرگ ابو منصور را میرساند .

در این ابیات فردوسی گوید نامه از زمان باستان بود که در دست موبدان پراکنده بود ( که باید اشاره بهمان کتاب پهلوی خداینامه باشد ) پس پهلوانی دهقان نژاد موبدان را از هر کشوری فراهم آورد و بتألیف شاهنامه بر گماشت .

یکی نامه بود از که باستان	فراوان بدو اندر آن داستان
پراکنده در دست هر موبدی	ازو بهره برد سر بخردی
یکی پهلوان بود دهقان نژاد	دلبر و بزرگ و خرمند و باد
پژوهنده روزگار نخست	گذاشته سخنه همه سارحست
ز هر کشوری موبدی سالعور	بیاه زد این نامه بر کسرت آورد

آخرین شاهنامه گوی پیش از فردوسی دقیقی طوسی بود که شاهنامه را بنظم آغاز نمود و چنانکه در شرح حال او گفته شد عمرش با تمام آن وفات نمود و کارش ناقص ماند. تمام این شاهنامه ها که نام از آنها بردیم ازین رفته و بعصر ما نرسیده فقط هزار بیت از شاهنامه دقیقی در شرح ظهور زرتشت و جنگ گشتاسب و ارجاسب باقی بوده و فردوسی آن را در شاهنامه آورده و بدین طریق آن هزار بیت از تطاول زمان مصون مانده چنانکه گذشت اینک اشعار زیر از شاهنامه اشاره دقیقی و کار اوست :

جوانی بیامد گشاده زبان	سخن گفتن خوب و روشن روان
بنظم آرم این نامه را گفت من	ازو شادمان شد دل انجمن
جوانیش را خوی بدیار بود	ابا بد همیشه به پیکار بود
بر او تاختن کرد تا گاه مرگ	فهادش بسر بر یکی تیره ترک
بدان خوی در جان شیرین بداد	نبود از جهان دلش يك روز شاد
یکایک از و بخت بر گشته شد	بدست یکی بنده بر گشته شد
ز گشتاسب و ارجاسب بیتی هزار	بگفت و سر آمد بر او روزگار
برفت او و این نامه نا گفته ماند	چنان بخت بیدار او خفته ماند
خدایا بیخشا گناه ورا	بیغزای در حشر جاه ورا

بطوریکه گفته شد استاد در حدود سال سیصد و شصت و پنج در سن سی و پنج سالگی دل بنظم شاهنامه مینهد و به پرسش و پژوهش میپردازد چنانکه گوید :

پرسیدم از هر کسی بی شمار      بترسیدم از گردش روزگار  
 در این بین یکی از دوستان و همشهریان شاعر و برادر این عمل تشویق میکنند  
 کتابی بدو میدهد تا از روی آن نامه خسروا ترا میگوید :

بشهرم یکی مهربان دوست بود	نوگفتی که با من بیک پوست بود
مرا گفت خوب آمد این رای تو	به نیکی خرامد مگر پای تو
نوشته من این نامه پهلوی	به پیش تو آرم مگر نغموی
گشاده زبان و جوانیت هست	سخن گفتن پهلوانیت هست
شو این نامه خسروان باز گوی	بدین جوی نزد مهان آبروی

شاعر از این مهر و ازین نامه شادمان میگردد و بداند میپردازد در این میان  
 جوانی دیگر از گوهر پهلوان یعنی از نژاد بزرگ زادگان بیاری او بر میخیزد:  
 مرا گفت کز من چه آید همی که جانت سخن بر گراید همی  
 بجیزی که باشد مرا دسترس بکوشم نیازت نیارم بلس  
 مردان و ادب پروران دیگر نیز در این اقدام بزرگ که میرفت ملت را بشعر و قلم  
 زنده بدارد بر او بیاری کردند که برخی از آنان را نام برده از آن جمله یکی حسین یا  
 حبی قتیب نامی است که گویا عامل طوس بوده و شاعر را با بخشودن مالیات دستگیری  
 کرده و کسان دیگر از بزرگان طوس مانند علی دیلم بودلف بودند که در تشویق  
 شاعر بهری داشتند از ابوالعباس فضل بن احمد نخستین وزیر محمود نیز نام به نیکی  
 برده و چنین گفته:

اگر فضل را مسند و مرقد است نشستگه فضل بن احمد است

ناچار اشخاص دیگر از میهن دوستان و اصیل زادگان ایرانی بودند که بیاری  
 سخنگوی طوس برخاستند و نام آنان نیامده و بماند سیده. از حسین و بودلف اینگونه  
 نام برده:

حسین قتیب است از آزادگان که از من نخواهد سخن را بگان  
 نیم آگه از اصل و فرع خراج همی غلظم اندر میان دواج  
 ازین نامه از نامداران شهر علی دیلم بودلف راست بهر  
 ازویم خور و پوشش و سیم وزر ازو یافتم جنبش و پای و پیر

باید گفت که در فوق میل و فرمان شاهان سامانی و بزرگان کشور بهل و آرزوی  
 خود شاعر در این کار مؤثر بوده است حتی در اوایل تمولی هم داشته و چشم احتیاج بسوی  
 کسی ندوخته و بسرمایه خود بر اینکار خاسته چنانکه در سخن از هر گناه دقیقی گوید  
 ممکنست من هم مانند دقیقی زود بمیرم پس تا عمر باقی است و دارائی من از دست نرفته  
 بهتر است هر چه زودتر بنظم کتاب پردازم.

مگر خود درنگم نباشد بسی بیاید سپردن بدیگر کسی  
 دوریگر که گنجم وفادار نیست همان رفیق را کس خریدار است

دریغا در ردیف نیکان اشخاصی بیقیدوبی خبر از حال سخن پرداز نامی ایران هم بودند که برخی تنها به آفرین و احسنت کفایت میکردند و اشعار او را که بخون دل ساخته و نور چشم و گوهر جان در آن نهاده بود برایگان رونویس کرده میبردند چنانکه فرماید:

بزرگان با دانش آزادگان      نبشتند یکسر همه رایگان

جز احسنت از ایشان نبد بهر نام      بگفت اندر احسنتشان زهر نام

بدتر از اینان کسانی بودند که بدهم درباره فردوسی رو امید داشتند و بر او حسد می بردند و از او سعایت میکردند .

محتویات شاهنامه .. در معانی و معنویات شاهنامه سخن گفتن بس دشوار است

و پژوهشها و بررسیها میخواید و در این مورد خلاصه ای گفته خواهد شد .

شماره اشعار شاهنامه شصت هزار بیت بود و این شماره در نسخه های گوناگون

شاهنامه بواسطه گذشتن زمان و کاستن یا افزودن مردمان کم و بیش شده .

۱- وقایع عمده - پس از نعمت خداوند و سخن در وصف دانش و خرد و مدح پیامبر

و یاران و ذکر ی از تاریخ فراهم آمدن شاهنامه داستان اصلی آغاز میگردد و به ذکر

کیومرث که نخستین شاهان است میپردازد و تا انجام شاهنامه از پنججاه پادشاه نام

می برد و از روزگار پادشاهی و حالات و رزم و بزم پهلوانان و وزیران آنان سخن

میگوید و رشته نظم باشکست آخرین پادشاه ایران یعنی یزدگرد سوم و یادست یافتن

تازیان بایران پایان می رسد. در واقع ازین لحاظ میتوان گفت شاهنامه مرکب

از پنججاه فصل است که هر فصل مخصوص پادشاهی، از شاهی کیومرث تا شاهی منوچهر

سخن از آغاز تمدن بشر و ظهور کشاورزی و آموختن رسم تهیه خوراک و پوشاک

ساختن ابنیه و امثال آنست. در این قسمت داستان ضحاک و کاوه و فریدون هم آمده

که از قدیمیترین داستانهای آریائی است . در زمان منوچهر سام پیدا می شود و

زال بجهان می آید و از ورستم بوجود می آید. پسر منوچهر نوذریس از هفت سال شاهی

بدست افراسیاب شاه تورانیان کشته میشود و این وقعه سبب يك سلسله لشکر کشیها

میان ایران و توران میگردد پهلوان نامی و مدافع بزرگ ایران در این جنگها رستم

استوی در نخستین جنگ کمر بند افراسیاب را گرفته از زین اسب بلند می‌کنند ولی بواسطه گسستن کمر بند شاه توران از چنگ کمر که رهائی مییابد و زنده جان بدر بردن اوسهب میشود که جنگ ایران و توران بطول انجامد چنانکه دوره پنجم پادشاه دیگر را فرامیگیرد .

از دوره‌های مفصل و مهم شاهنامه دوره کیکوس است کارهای شکفت آمیز رستم در زمان او انجام میگیرد در آن دوره است که هفتخوان رستم و رستم و وقعه درد فاکه جنگ او با پسرش سهراب و کشتن پسر و قوع مییابد آتش دشمنی میان ایران و توران با رفتن سیاوش پسر کیکوس به توران و کشته شدنش در آن سامان از نو تیز میگردد و کارزار دوباره آغاز میشود و جنگها و پیکارهای بسیار که يك قسمتی از آنها باز بدست رستم است اتفاق میافتد . سر انجام افراسیاب در زمان کیخسرو گرفتار آمده کشته میگردد از داستانهای مهم این دوره اخیر داستان عشق بیژن و منیژه است . داستان ظهور زرتشت به نقل اشعار دقیقی هم با قصه کیکوس ارتباط دارد . در پادشاهی گشتاسب بهلوان بزرگ داستان ایران یعنی رستم جهان را بدرود میگوید با ظهور دارا مقدمه داستان اسکندر که مطالب آن از منابع غیر ایران نشئت کرده بمیان میآید عصر اشکانیان بانهایت اختصار بر گزار میشود و تاریخ ساسانیان شروع میگردد و وقایع آن عصر که قسمت مهمش موافقت با تاریخ هم دارد بتفصیل گفته میشود بطوریکه حدود یکسوم شاهنامه را میگیرد بدین ترتیب بزرگترین داستان ملی ما با ذکر شاهی و شکست یزدگرد سوم ساسانی پایان میرسد .

۱- مطالب و معانی در شاهنامه . شاهنامه در بادی نظر داستان رزمی ایرانست و از اینجهت ممکنست تصور شود در سر تا سر این کتاب سخن از جنگ و دلآوری قهر مانان است ولی حقیقت آنکه بسامعانی باریک و مطالب عالی فلسفی و اجتماعی و اخلاقی در ضمن داستانها گفته شده و بدین روش آنها را از خشکی نقل صرف وقایع بد آورده است .

سخنایکه سخنگوی بزرگ ما در آغاز شاهنامه در نعمت خدا تمالی و پیامبر و یاران و در وصف خرد و دانش سروده است هم از حیث لفظ و هم از جهت معنی بس



تغز و لطیف است و بجاست که محض میمنت چند بیتی از آن را بیاوریم :

بنام خداوند جان و خرد  
 خداوند نام و خداوند جای  
 خداوند کیوان و گردان سپر  
 ز نام و نشان و گمان بر تراست  
 نیابد بدو نیز اندیشه راه  
 سخن هر چه زین گوهران بگذرد  
 ستودن نداند کس او را چو هست  
 میان بندگی را بیایدت بست



خرد افسر شهریاران بود  
 خرد زنده جاودانی شناس  
 خرد رهنمای و خرد دلگشای  
 ازو شادمانی و زو مردمیست  
 خرد زیور نامداران بود  
 خرد مسایه زندگانی شناس  
 خرد دست گیرد بهردو سرای  
 ازویت فرونی و زویت کمیست

گوینده این اشعار کسیست که بوجود باری ایمان دارد و از دیگر سو بنظر فلسفی میداند که درك و اثبات حقیقت او دشوار است و این حال روحی را با آن زبان زیبای نعت بیان میکند سپس ما را آگاه میسازد که پس از مقام ایمان جایگاه خرد است مرد باید در این جهان کسب آزمایش و خرد کند و صاحب نظر باشد تا بحقایق پی برد. در تاریخ شاهی هوشنگ و تهمورث و جمشید شاعر ظهور تمدن و فرهنگ را با عباراتی خجسته و شیوا میگوید و آن را میتوان بهترین خلاصه تاریخ منظوم تمدن بشر نامید .

از شاهکارهای فردوسی ملاحظاتی تغزی است که در ضمن یا پایان شرح وقایع جنگهای بزرگ اظهار میدارد از این سخنان پیدا است که در وصف کارزارهای بخونین و کشته شدن جوانان و در گذشتن پهلوانان و ویران گشتن دودمانها و زیر دست شدن سروران و دیگر تبدلات جهان خود شاعر بسا غمگین و متحیر و آشفته میگردد و در مقابل راز آفرینش مبهوت و غرق اندیشه و سکوت میشود و فکرش میان شك

و یقین و جبر و اختیار غوطه میزند و اینگونه تأثرات خاطر را با بیان زیبای حکیمانه میگوید و میگذرد. نتیجه‌های اجتماعی و اخلاقی که سخن سرای حکیم از داستانهای شکفت میگیرد و سخنان عبرت‌انگیز و پندهای سحرآمیز که میدهد بس سودمند و دقیق است و شایان بررسی و تحقیق. در تمام این موارد شاعر بیدار دل ما را از اینکه جهان و شکوه جهان گذرانست و مرد باید در این عمر دو روزه دلاور و بخشاینده و فداکار و راستگو و دستگیر و نیکوکار باشد بکلمات عبرت‌بخش آگامی سازد و اینگونه سخنان دلنشین میگوید :

بکوشش همه دست نیکی بریم	بیا تا جهان را به بد نسیریم
همان‌به‌که نیکی بود یادگار	نباشد همی نیک و بد پایدار
نخواهد بدن مر ترا سودمند	همان گنج دینار و کاخ بلند
بمشك و ببه عنبر سرشته نبود	فریدون فرخ فرشته نبود
نوداد و دهش کن فریدون نوئی	بداد و دهش یافت آن نیکوئی

پندهائی از زبان پهلوان و شاهان و دانشمندان مانند اندرز منوچهر و نوزر و کیخسرو و بایرانیان و وصیت این شاه بگودرز و زال به رستم و دارا باسکندر با نامه انوشیروان بکارداران و سخنان پرمغز بزرگمهر در هفت بزم انوشیروان و اندرز این پادشاه به رمزد و نظاهر آنها هر يك بجای خود معانی حکمت عملی را در بردارد و سر مشق زندگانی بشر است و اخلاق فردی و اجتماعی را از نیکی و شجاعت و بزرگمنشی و میهن دوستی و خدا پرستی و راه و رسم کشورداری و عدالت گستری و مردم پروری بوضاحتی بی نظیر بیان کرده. اینک خلاصه‌ای از سخنان حکیمانه بزرگمهر را که در هفت بزم پادشاه نامی ایران اظهار داشته بر وجه مثال میآوریم در ضمن این بیانات شیوا چند مطلب سودمند اساسی که برای تمام جهان متمم دستور زندگانی تواند بود آمده است: نخست آنکه سخن را کوناه و سودمند باید گفت دوم آنکه هنر باید جست و تنها پی اندوختن مال نباید بود سوم آنکه بهترین کار در این جهان مردمیست چهارم آنکه روشنائی جهان از راستی و درستی است پنجم آنکه هر کسی بحکم نهاد خود خوئی دیگر دارد و مرد دخر دمند باید با هر خوئی بسازد ششم آنکه مرد

نباید پی نایافت و نشدنی برود. هفتم آنکه مرد باید در تن و روان نیرومند باشد زیرا دروغ و بدی از ناتوانی زاید هشتم آنکه باید دانش طلب کرد و هنر آموخت نهم آنکه درزندگی نه مسک باید بود و نه مسرف دهم آنکه باید خداپرست بود. نخبه‌ای از اشعاری که این مطالب بلند و سخنان سودمند را می‌رساند بر وجه ذیل است:

<p>نخستین چو از بند بگشاد لب دگر گفت روشن روان آنکسی کسی را که مغزش بود با شتاب هنر حوی و تیمار بیشی مخور بگینی به از مردمی کار نیست همه روشنی مردم از راستیست دل هر کسی بنده آرزوست بهر کسی ده جهان دیگر است بنایافت رنجی مکن خویشتن ز نیرو بود مرد را راستی ز دانش چو جان ترا مایه نیست چو داری بدست اندرون خواسته هزینه چنان کن که بایدت کرد هر آنکس که او کرده کردگار پرستیدن داور افزون کند</p>	<p>به یزدان ستودن هنر داد لب کسه کوتاه گوید بمعنی بسی فراوان سخن باشد و دیر یاب که گیتی سپنجست و ما بر گذر بدین با تو دانش به پیکار نیست ز تازی کثری پیاید گریست وزوهر کسی یادگر گونه خوست تورا با وی آمیزش اندر خوراست که تیمار جان باشد و رنج تن زستی کثری آید و کاستی به از خاموشی هیچ پیرایه نیست زر و سیم و اسبان آراسته نباید فشانند و نباید فشرد بداند گذشت از بد روزگار زدل کاوش دیسو بیرون کند</p>
--	---

در ضمن صحبت از وصف رزمهادر شاهنامه نباید از این نکته غفلت نمود که شاعر ما آئین جنگ و جنگاوری را آنچنان ماهرانه تعریف میکند که معلوم میدارد همانند سپهبدی خود بفتون جنگ آگاه بوده و تمام اصطلاحات و روش و حرکات و اسلحه جنگ ایرانیان را بخوبی میدانسته است. ولی با وجود اینکه شرح رزم و پیکار و دشمنیهای اقوام و ملل را میگوید نظر فراخ و روان بزرگ او جهان را بوجدت می بیند و ستیزه جوئیهای بشر را دلیل نادانی او می شمارد و بتکرار میگوید که عمر

کوتاه هرگز نیرزد بدانکه جز به نیکی گذرانده شود و مردمان باندیشه‌های کوتاه بی‌بنیان خود مغرور گردند و حق را که در همه جهان جلوه نموده تنها از دریچه پندار خود نگرند. این فکر محیط سخنگوی طوس بویژه در فلسفه دینی او جلوه میکند زیرا او حقیقت ادیان را مانند خود خداوند یکی میداند و خصوصت‌های ملل را بر سر دین بچگانه میندازد و از تفرقه‌های بیمایه مردم بتأثر یاد میکند. این معنی مخصوصاً در قصه خواب کید هندی و گزارش مهران جلوه گراست.

۳ - محسنات ادبی - شاهنامه از لحاظ زیباییهای ادبی و لطایف بدیعی نیز شاه نامه‌ها است. با اینکه استاد بحکم نمونه‌هایی که از او مانده و با تسلطی که در لطایف زبان داشته میتواند است مانند سخنگویان دیگر در انواع شعر از قصیده و غزل و رباعی و قطعه طبع آزمائی کند تا بتعلق خاطر ی که بداستان ملی ایران داشته همین سبک نظم شاهنامه را که در بحر تقارب است و برای داستان و حماسه و شعر رزمی بهترین و زینت اختیار کرده و در این شیوه استاد همه است و کسی را از گویندگان خواه پیش از او و خواه بعد از او یارای برابری با وی نبوده است خود استاد اینگونه برتری سخن خود را دریافته و بیجهت نیست که گفته:

برافکندم از نظم کاخی بلند      که از باد و باران نیابد گزند

در شصت هزار بیت شاهنامه سخنی که سست و تا بجا یا عبارتی که سنگین و نازبنا باشد نه باندازه‌ای کم است که توان دریافت که خود استاد گوید:

که گر باز جویند ازو بیت بد      همانا که باشد کم از پنج صد

و پیدا است که پانصد بیت ناروا در میان شصت هزار بیت بمشابه هیچست.

با اینکه این دیوان بزرگه و آژه‌های تازی بسیار کم دارد و مطالب بفارسی سره گفته شده با زهر گز شیوه ساختگی یا تنگنای عبارت در آن محسوس نیست.

از مزایای ادبی شاهنامه اشارت بحکایات و ضرب و امثال و معانی دینی و اخلاقی است که معلوم میدارد شاعر مطالعاتی زیاد داشته و احوال امم و امثال حکم را خوانده و با معارف اسلامی بنصوم بادقایق قرآنی آشنائی کامل داشته سخنان شیوای او دعوی او را که گوید:

بسی رنج بردم بسی نامه خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی  
 کاملاً ثابت میکند و مینمایاند که با ادبیات اسلامی و ایرانی مأنوس بوده .  
 فردوسی در وصف و تشبیه که از هنرهای بدیعی است نیز زبردست است نمایش  
 طبیعت یا وقایع جنگی یا حالات بشر را از شادی و خشم و اندوه و صفا و خلوص و امثال  
 آن در سخن نیک میپروراند .  
 وصف بر آمدن یا فرورفتن قرص خورشید و رنگارنگی افق و جلوه آسمان و  
 نمایش باغ و چمن و کوهسار که غالباً در آغاز داستانها آمده بمهارت استاد دلیلی است .  
 تصویر شب در آغاز داستان منیره و بیژن شاهد این قول تواند بود و جادارد چند  
 بیتی از آن نقل گردد .

شبی چون شبه روی شسته بقیق	نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
دگر گونه آرایشی کرد ماه	بسج گذر کرد بسر پیشگاه
شده تیره اندر سرای درنگ	میان کرده باریک و دل کرده تنگ
ز تاجش سه بهره شده لاجورد	سپرده هوا را بزنگار و گرد
سیاه شب تیره بر دشت و راغ	یکی فرش گسترده چون پوزاغ
چو پولاد زنگار خورده سپهر	تو گفتی بقیق اندر اندوده چهر
نمودم به رسو بچشم اهرمن	چومار سیه باز کرده دهن
چنان گشت باغ و لب جو بیار	کجا موج خیزد ز دریای قار
فرو مانده گردون گردان بجای	شده سست خورشید را دست ویای
زمین زیر آن چادر قیر کون	تو گفتی شدستی بخواب اندرون
نه آوای مرغ و نه هرای دد	زمانه زبان بست از نیک و بد

در قرائت این اشعار نغمه گویی شب سیاه خاموش بهت آوری که در عمق ظلمت آن  
 هلال باریکی میدرخشید و هیاهوی زندگی جای خود را بیک سکوت وحشتناک داده  
 در پیش چشم آدمی مجسم میگردد .

فردوسی اینگونه بدایع طبیعت با لطایف احساسات بشر را با سخنان زیبا و عبارت  
 های دلربا تصویر و تعبیر میکند . و این صفت در اکثر اشعار شاهنامه جلوه گر است

حتی در وقایع ساده‌ای مانند آنچه در آغاز عشق رودابه و زال آمده همین لطافت و شیوایی را توان یافت رفتن کنیزکان رودابه بکنار رودی که لشکر گاه زال در آنجا بود و گل چیدن و جلب نظر کردن آنانرا این چنین وصف میکند:

بسیاری رومی بیاراستند	سر زلف بر گل به پیراستند
برفتند هر پنج تا رود بار	بهر بوی و رنگی چو خرم بهار
مه فرودین و سر سال بود	لب رود لشکر گاه زال بود
از آن سوی رودان کنیزان بدند	ز دستان همه داستانها زدند
بسی گل چدند از لب رودبار	رخان چون گلستان و گل در کنار
بگشتند هر سو همی گل چدند	سراپرده را چون برابر شدند
نگه کرد دستان ز بخت بلند	پیرسید این گل پرستان که اند

رستم پهلوان نامدار ایران که همواره بادشمنان ایران در نبرد بوده در طول زندگانی پر شور و شربی آرام خود حالانی پیدا میکند و آن حالات چندان مؤثر و شورانگیز بزبان شعر می‌آید که مرد صاحب‌دل را خواندن و نیاشفتن معال است ابیاتی ازخوان دوم هفتخوان رستم را برای مثال توان آورد که در آن این گونه حالات و هیجان و رقت توأم با حس عمیق میهن دوستی جلوه گر است:

یکی راه پیش آمدش ناگزیر	همی رفت بایست بر خیر خیر
بیایان بی آب و گرمای سخت	کز و مرغ گشتی بتن لغت لغت
چنان گرم گردید هامون و دشت	تو گشتی که آتش بر او بر گذشت
ز رخسار گویا زمان سوار	ز گرمی و از تشنگی شد زکار
بیا که از اسب و زوین بدست	همی رفت پویان بگردار مست
نمیدید بر چاره جستن رهی	سوی آسمان کرد روی آن گهی
چنین گفت کاه داور دادگر	همه رنج و شادی تو آری بس
گراید و فک خشنودی از رنج من	بدین گیتی آکنده شد گنج من
بیویم همی تا مگر کرد	دهد شاه کاه را زینهار
هم ایرانیان را ز جنگال دیو	رهاند بی آزار کیهان خدو

رهائی توشان پاک بر دست من      که دادم بایشان کتون جان و تن  
 مده رنج این لشکر مرا بیاد      من و لشکر و کشورم شاد باد

اگر بخواهیم از قصه سرائی شاعر بحث بنمائیم و داستانهای عاشقانه زیبایی مانند داستان زال و رودابه و بیژن و منیژه و گشتاسب و کتایون را بررسی کنیم سخن بدر از او خواهد کشید و هر صاحب ذوقی که آنها را بخواند پی به مهارت استاد در نشان دادن زبان دل خواهد برد. از داستانهای که بسبب فاجعه از قلم استاد برآمده کافست که از داستان رستم و سهراب نام بریم که چگونگی سرنوشت خونین و طالع اندوهگین بشر در آن بیان شده. در ذکراینگونه نمونه های ادبی مهر و اندوه چندبیتی از اشعاریکه دلگدازترین غم زندگانی خود فردوسی یعنی قضیه مرگ فرزندان او را نشان میدهد نقل میشود و آن برای نمودن احساسات سوگواری که در کلمات ساده ولی مؤثر و زیبا آمده مثالی باهر خواهد بود:

مرا سال بگذشت بر شصت و پنج      نه نیکو بود گر بیازم بکنج  
 مگر بهر گیرم من از پند خویش      بر اندیشم از مرگ فرزند خویش  
 مرا بود نوبت برفت آن جوان      ز دردش منم چون تنی بی روان  
 شتابم همی تا مگر یابمش      چو یابم به بیخاره بشتابمش

از خواص سخن سرائی فردوسی یکی نیز تراخت قلم و عفت سخن و پاک گفتاری او است که در شاهنامه ای بدان تفصیل کلمه ای خلاف ادب و منافی با شرم بکار نرفته حتی در مواردیکه سخنکوئی و سرزنش مقتضی بوده مقصود را در پرده گفته و شعر را از پستی نگهداشته.

**اهمیت و فوائد شاهنامه** - از آنچه بر وجه اختصار گفته شد خواننده صاحب نظر پی با اهمیت و فواید شاهنامه تواند برد. این دیوان ارجمند دلپسند سند ملیت ماست زیرا در زمانی که زبان و ادبیات ما در مقابل نفوذ زبان و ادبیات تازی عقب رفته و تاریخ و داستان ملی ما در ظرف چند قرن متروک شده و رو به فراموشی میرفت شاهنامه هر دور از نوجوان دمیدوزندگی جاویدان بخشید. با اتمامیکه استاد در استعمال واژه های فارسی داشت بسیاری از لغات زیبای زبان ما را بزبان شعر روان خود دوباره رایج ساخت و سخن

تغز فارسی او سر مشق سخنوران دیگر گشت .

شاهنامه گذشته از زبان از حیث معانی هم ارزشی بس بزرگ دارد. داستانهای پهلوانان ایران در سهای شجاعت و عفت و فداکاری و میهن دوستی و رفا یاد میدهد و هر ایرانی را در مهر و علاقه و حسن و ظیفه نسبت با ایران که یادگار نیاکانست بیدار میکند. چنانکه گفتیم مطالب تغز فلسفی و دینی و اخلاقی و اجتماعی هم در این نامه بزرگ کم نیست و مرد بینار از آنگونه مطالب سودی حاصل است . سبک شیوا و پیوند سخن و پیوستگی معانی و دقایق شعری و لطائف ادبی و امثله و کنایات و محسنات بدیعی در سر تا سر شاهنامه جلوه گر است . از حقایقی که در اشعار شاهنامه گاه گاه ظهور میکند روح میهن پرستی و بزرگ داشتن نام ایران و ستایش از تبار و گهر ایران است اگر کسی جانفشانیهای رستم را برای حفظ و پاس میهن بخواند و در گفتههای سرداران و پهلوانان بیندیشد و ابیات مؤثر مانند آنچه در نامه رستم فرخزاد به برادر خود آمده مطالعه کند روح خدمت به مردم و کشور ایران را که در غالب اشعار شاهنامه است خود درك خواهد نمود آنگاه او نیز عهدی با خود برای پاس حقوق میهن خود کرده با اینگونه سخنان همدل و همدستان خواهد بود .

بدین بوم و بزنده يك تن مباد  
زن و كودك خرد و پیوند خویش  
از آن به که کشور بدشمن دهیم  
به از زنده دشمن بدو شاد کام

چو ایران نباشد تن من مباد  
ز بهر بوم و فرزند خویش  
همه سر بسر تن بگشتن دهیم  
جهان بجز اگر کشته آید بنام

آثار دیگر فردوسی ... تذکره نویسان منظومه ای دیگر که بوزن شعر شاهنامه و در داستان یوسف و زلیخاست بفر دوسی نسبت داده اند و بموجب مقدمه ای که در یکی از نسخه های خطی یوسف زلیخا آمده شاعر آنرا در زمان حکومت بهاء الدوله دیلمی از آل بویه در بغداد در حدود سال ۳۸۴ بنا بخواش و زیروی ابوعلی حسن موفق بنظم کشیده و منابع او سوره یوسف در قرآن کریم و اخبار یهود بوده است اینك ابیاتی از يك نسخه خطی یوسف و زلیخا که این مطلب را میرساند .



بهر جای معروف و ننهفته‌اند  
 بدانش همی خویشتن را ستود  
 یکی مرد بد خوب روی و جوان  
 کشادی بسر اشعار هر جای لب  
 همی راندمش بیغرض بر زبان  
 موفق سپهر وفا و محل  
 بیاشی به گفتار و شغلی به نیز  
 زهر گوشه معنی فراز آوری

دو شاعر که این قصه را گفته‌اند  
 یکی بوالمؤید که از بلخ بود  
 پس از وی سخن یافت این داستان  
 نهاده ورا بختیاری لقب  
 قضا را یکی روز اخبار آن  
 به نزدیک تاج زمانه اجل  
 مرا گفت خواهی که اکنون تونیز  
 هم از بهر این قصه ساز آوری

بعضی از دانشمندان نه تنها در صحت خبر این مسافرت فردوسی به بغداد تردید دارند بلکه در انتساب مثنوی یوسف و زلیخا بوی هم شبهه قوی ابراز میکنند در این اواخر یکی از دانشمندان نسخه‌ای خطی از یوسف و زلیخا بدست آورده که بموجب اشعاری در مقدمه آن گوینده این مثنوی فردوسی نبوده بلکه مثنوی نامبرده در زمان سلطان ملک‌شاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵) بنام برادر وی طغان‌شاه بن‌الب ارسال بنظم کشیده شده.

گذشته از یوسف و زلیخا اشعاری چند نیز از قصیده و قطعه و رباعی و غزل در تذکره‌های مانند هفت اقلیم و ریاض الشعراء و منتخب‌الاشعار بفردوسی نسبت داده شده که یکی از آن بمطالع:

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست

بهیچ روی مرورا زمانه جویا نیست  
 دربالا نقل شد و در ضمن اشاره‌ای بقطعه دیگر رفت که تمام آن در تذکره لباب‌الالباب چنین است:

ز گفتار تازی و از پهلوانی  
 چه توشه برم ز آشکار و نهانی  
 ندارم کنون از جوانی نشانی  
 بر آن بیت بو طاهر خسروانی

بسی رنج دیدم بسی گفته خواندم  
 بچندین هنر شصت و دو سال بودم  
 بجز حسرت و جز وبال گناهان  
 بیاد جوانی کنون مویه دارم

جوانی من از کودکی یاد دارم      دریغا جوانی دریغا جوانی  
این قطعه را استاد چنانکه معلوم میشود در شصت و دو سالگی سروده و این  
نظیره گوئی بقطعه ایست که شاعر دیگر بو طاهر خسروائی از شاعران دوره ساعانی  
سروده .

همینطور که سخنگوی بزرگ طوس در نظم شاهنامه کاملاً مبتکر نبود و پیش  
از و گویندگان مانند ابوشکور بلخی و رودکی و ابوالمؤید و بختیاری و ابوعلی بلخی  
و دقیقی در این باب آغاز سخن کرده و ناچار تأییراتی در فکر و ذوق آن شاعر نامی  
داشته اند او نیز چون فصاحت سخن فارسی را بحد کمال رسانید و در داستان سرائی  
داد سخن داد لاجرم مقلدین و متبعین زیاد پیدا کرده و بعد از او بسیاری از  
شاعران فارسی زبان بشیوه استاد شاهنامه سرودند که از آن جمله اینها را توان شمرد.  
ظفر نامه حمدالله مستوفی (قرن ششم) شهنامه احمد تبریزی (قرن هشتم)  
شهنامه قاسمی (قرن دهم) شاهنشاهنامه صبا (قرن سیزدهم)

همچنین عده ای از شعراى ایرانى و بومی هند شاهنامه ساختند مانند شاهنامه  
طللق و شاهنامه کلیم و شاهنامه بختاور خانی و شاهنامه قدسی و شاهنامه نادری و  
شاهنامه احمدی و شاهنامه شاه عالم .

با این همه شاهنامه سرایان باید گفت هنوز کسی در سخن پردازى و شیوائی  
و جزالت بیایه استاد نرسیده و نظیر شاهنامه را نساخته و گوئی شاهنامه سرائی با فردوسی  
شروع و بنام او ختم شده است.

تمام عالم متمدن تأثیر کرده و در ایات جهان مقامی پیدا نموده و  
اشعار و افکاری که در آن هست یا کاملاً و یا قسمتهائی بر زبانهای بیگانه نقل گشته است. از  
جمله ترجمه های کامل شاهنامه یکی عبری است که بدست بتداری (قوام الدین فتح بن علی  
اصفهائی) بین سالهای ۶۲۰ و ۶۲۴ حصول یافته و این ترجمه از لحاظ قدمتش بسی مهم و  
برای اصلاح بعضی تحریفات که از آن به بندر شاهنامه روی داده سودمند است از ترجمه  
های کامل شاهنامه بزبانهای اروپائی یکی به نشر فرانسوی است بم توسط مول (Mohl)  
که مقدمه ای فاضلانه دارد و با متن و ترجمه هفت جلد کلاست و دیگر بنظم ایتالیائی

است بنوسط پیتزی (Pitzi) ترجمه‌های متعدد انگلیسی هم دارد. عده‌ای هم لغت و فرهنگ برای شاهنامه نوشته‌اند که یکی از آنها لغت شاهنامه عبدالقادر بغدادیست و آخرین و مهمترین آنها فرهنگ شاهنامه از فارسی با آلمانی تألیف ولف (Wolff) است که در شاهنامه موجود است با موارد استعمال ضبط شده و مؤلف در این کار حدود بیست سال عمر صرف نموده است. مهمترین پژوهش علمی که در باب فردوسی و شاهنامه در مغرب زمین بعمل آمده همانا پژوهش دانشمندانه استاد تلد که Noneldeke آلمانی است :

دولت ایران در سال ۱۳۱۳ جشن هزاره تولد شاعر نامی ایران را در طهران برپا کرد و تمام جهان دانش و فرهنگ در آن شرکت جست و از شانزده کشور بزرگ عالم نمایندگان و خاورشناسان عالیمقام بطهران آمدند و در کشورهای مهم خاور و باختر جشن برپا کردند و بمناسبت این جشن تألیفات و مقالات بسیار که نتیجه تحقیقات وافر اهل کمال بود بوجود آمد و یاد گوینده نامدار ایران در خاطرها زنده گشت. با این مقدمات و حالات و کمالات که در این مختصر گفته شد شاید بتوان به نیروی روان شاعر نامی ایران پی برد و آنگاه دریافت که عجب نباشد شاعر خود پیرزگی خود پی برده و این سخنان را درباره خویش سروده است:

جهان کرده ام از سخن چون بهشت	ازین بیش تخم سخن کس نکشت
بنا های آباد گردد خراب	ز باران واز تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند	که از باد و باران نیابد گزند
نمیرم ازین پس که من زنده‌ام	که تخم سخن را پراکنده‌ام

معروفترین فضلی عصر غزنوی

در جهان دانش و فرهنگ ایران گذشته از شاعران و گویندگان دانشمندان و ادیبان دیگر هم وجود داشته‌اند که هر یک در رشته‌ای از علم و ادب استاد بوده اینک نخبه‌ای از آنان بوجه اختصار نام برده میشود:

بدیع الزمان - ابوالفضل احمد بن حسن بدیع الزمان همدانی از ادباء و نویسندگان

بود و با فضیلتی عصر خود مانند ابوبکر خوارزمی و ابوعلی مسکویه معارضه و مراسله داشت .

اولین کسی است که قصص و روایات ادبی در نثر مسجع عربی ساخت و سبک مقامه نویسی را ایجاد نمود. کتاب مقامات بدیع الزمان که اکنون مر کب از پنجاه و یک مقامه است و بنام خلف بن احمد امیر سیستان اهدا شده از کتابهای ادبی عربی معدود است .

بدیع الزمان بفارسی نیز سخن شناس بود چنانکه بسال ۳۸۰ بخدمت صاحب بن عباد رسید و با مر آن وزیر سه بیت منطقی شاعر را از فارسی به عربی ترجمه کرد. وفات او را بسال ۳۹۸ نوشته اند.

قابوس و شمگیر - شمس المعالی قابوس پسر و شمگیر حکمران دانشمند زیاری گذشته از آنکه به عربی و فارسی اشعار سروده در نامه نویسی و انشاء نیز شیوه بدیع داشته و رسائل او را که به عربی است یکی از ادبای طبرستان موسوم به عبدالرحمن یزدادی «کمال البلاغه» جمع کرده. قابوس بسال ۴۰۳ مقتول گردید.

ابوعلی مسکویه - ابوعلی محمد مسکویه از دانشمندان و مورخان بشعراست گویند نخست زرتشتی بود بعد اسلام آورد بدربار آل بویه خاصه خدمت عضدالدوله تقرب داشت و خازن او بود در تاریخ و طب و سیر و اخلاق تألیفات دارد. از مؤلفات مشهور او کتاب «تجارب الامم و تعاقب الهمم» است که در تاریخ عمومی اسلام و ایران است و از مطالب آن پیدا است که مؤلف در تاریخ نویسی سلیقه خاصی داشته و مقصودش تنها نقل حوادث نبوده است. تألیف دیگری ابن مسکویه در اخلاق است که «تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق» نام دارد و حکیم نامی نصیر الدین طوسی آنرا بفارسی کرده .  
وفات او در ۴۲۱ اتفاق افتاد .

شیخ ابوعلی بن سینا - شیخ الرئيس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا نه تنها از دانشمندان نامی ایران بلکه از علمای جهان محسوب است پدرش از اهل بلخ بود و در زمان نوح بن منصور سامانی بینخارا مهاجرت نمود .

ابن سینا در حدود ۳۷۰ در قریه خرمین در حوالی بخارا تولد یافت از عنقوان